

آینده

نشریه نهضت آینده افغانستان

عقرب ۱۳۸۴ - نوامبر ۲۰۰۵ - سال ششم - شماره مسلسل ۲۶ و ۲۷

AYENDA No.26&27 novembre 2005

اعلامیه شورای مرکزی نهضت آینده افغانستان

در رابطه با انتخابات پارلمانی و شوراهای ولایتی افغانستان

مورخ ۸ عقرب ۱۳۸۴ مطابق ۳۰ اکتوبر ۲۰۰۵

صلاحت احزاب، گونه دیگری از روحیه جنگسالاریست که هنوز در پنداشت حاکمان کنونی تداوم دارد.

۳- **وظیفه عناصر و حلقات مترقی و دموکراتیک** (که نی در وضعیت سیاسی حضور دارند و نی هنوز تشکل لازم در وجود سازمانهای نیرومند یافته اند) همانا تشدید روند تشکل خویش و افاشای همه جانبه ماهیت نظام عقبگرا و وابسته کنونی در افغانستان است. آن عده از گروه ها و افرادی که روزی به جنبش چپ افغانی تعلق داشتند و ممکن با نیت نیک در انتخابات شرکت کردند، در واقعیت امر در بازی سیاسی گیر افتادند که هدف آن دموکراتیک جلوه دادن نظام بود. در شرایطی که نیرو های چپ و دموکراتیک هیچگونه زمینه حضور در وضعیت سیاسی ندارند و به بهانه های گوناگون مورد پیگرد قرار میگیرند، شرکت کردن در انتخابات یک اقدام بیهنگام و فاقد چشم انداز سیاسی برای جنبش مترقی و نیرو های تحول طلب و روشنگر جامعه افغانیست. **نهضت آینده افغانستان پیوسته در جهت حفظ استقلال سازمانی و سیاسی نیرو های چپ واقعی تلاش ورزیده، عناصر دموکرات و حلقات پیشرو را از خطر مستحیل شدن در اقدامات و کارزار های عوامفریبانه امپریالیزم هشدار میدهد.**

۴- انتخابات در افغانستان با انتخابات در نظامهای بورژوازی تفاوت سرشتی دارد. استفاده از پارلمانهای بورژوازی یا گزینش پارلمانتاریزم به حیث استراتژی گذار به جامعه مبتنی بر عدالت واقعی اجتماعی، در شرایطی مطرح اند که نیرو های الترناتیف دموکراتیک در تمام عرصه ها حضور دارند. این نیرو ها از امکاناتی نهاد های سیاسی قدرت و دستگاه های اطلاعات جهت تشکل دادن یک اکثریت بالفعل به منظور دگرگونسازی ماهیت قدرت، استفاده میکنند. اما در شرایط کنونی افغانستان، هدف از راه اندازی انتخابات غیر حزبی، استقرار دموکراسی نی، بل استقرار یک نظام وابسته بود که از نگاه ماهیت به ارتجاع تاریک اندیش و قرون وسطایی تکیه دارد. نهضت آینده افغانستان بر آن است که توجه نکردن به ماهیت اقدامات فورمالیستی که از سوی امپریالیزم راه اندازی میشوند، باعث کج رویهای سیاسی میگردد. در افغانستان امروز هنوز پارلمانتاریزم مطرح نیست؛ **در حال حاضر تنها مکرر پیرویه استقرار سیادت سرمایه جهانی و تحکیم مواضع هژمونیک امریکا مطرح اند.** شرکت در راستای سازگار با این مکرر پیرویه با منافع مردم افغانستان مغایرت دارد.

۵- **نهضت آینده افغانستان از تمام مبارزان چپ و دموکرات دعوت میکند تا:**
- **مسأله استقرار دموکراسی واقعی را به حیث مسأله کلیدی حل مضلات سیاسی کشور، در برابر ماهیت ارتجاعی و غیر دموکراتیک نهاد های نظام حاکم در افغانستان قرار دهند؛**
- **حلقات و حوزه های خود را تشکیل داده با نهضت آینده افغانستان در تماس شوند.**

رویداد های اخیر انتخاباتی با وضاحت ثابت ساختند که تنها ایجاد « حزب مردم افغانستان » به حیث سازمان بزرگ متعلق به تمام طبقات و اقشار زحمتکش کشور، شرط حضور یابی جنبش چپ در وضعیت سیاسی کشور است.

- **پیروز باد دموکراسی واقعی، ضامن حاکمیت مردم افغانستان!**

نهضت آینده افغانستان مسأله غیر نظامی ساختن قدرت را پیوسته به حیث جدی ترین و عاجل ترین موضوع تکوین دموکراسی و پاکبیری نهاد های حاکمیت غیر جهادی در افغانستان مطرح کرده است. همراه با غیر نظامی شدن زنده گی سیاسی، راه یافتن نماینده گان واقعی مردم به ارگانهای اعمال حاکمیت و مراجع قانونگذار، یگانه ضامن استقرار صلح و آرامش و فضای دموکراتیک برای ایجاد یک دولت واقعاً دموکراتیک است. **نیرو های مترقی و نخست از همه نهضت آینده افغانستان از هر حرکت سازنده و پیشرو که در جهت تثبیت دموکراسی واقعی و طرد و خنثی سازی قوتهای ارتجاعی باشد، حمایت میکنند.**

کار زاری که چندی پیش در کشور زیر نام انتخابات پارلمانی و شورا های ولایتی به راه انداخته شد، در چوکات برنامه هایی بود که با اصول و موازین ایجاد یک دولت مستقل افغانی همسویی ندارند. این برنامه ها در مطابقت با خواسته های استراتژییک امریکا در منطقه و جهان طرح گردیده اند و به هیچوجه به استقرار یک نظام واقعاً دموکراتیک که حاکمیت را به خلق افغانستان واگذار کند، نخواهد انجامید. تجارب دهه های اخیر در جهان نشان داده اند که راه اندازی انتخابات فرمایشی در شرایطی که نیرو های دموکراتیک، مردمی و پیشرو در " وضعیت سیاسی " حضور نداشته باشند یا در اثر اقدامات هیئتهای حاکمه از امکانها و وسایل لازم سیاسی و مالی جهت اشتراک در کارزار های انتخاباتی بر خوردار نباشند، نتیجه انتخابات چیزی جز استقرار نظامهای مستبد و ضد مردمی نخواهد بود.

نهضت آینده افغانستان با احساس مسؤلیت تاریخی در قبال سرنوشت مردم افغانستان و استقلال کشور، اعلام میدارد:

۱- روند تکوین نهاد های دولتی در افغانستان با تضاد های جدی همراه است. تشتت نیرو های چپ و دموکراتیک از یکسو و سلطه ارتجاع قرون وسطایی در وجود بازمانده های جهادی از سوی دیگر، کشور را فاقد یک الترناتیف سیاسی واقعاً دموکراتیک و مردمی ساخته است. سیادت سیاسی - نظامی امکانات عظیم مالی و شبکه های گسترده اطلاعاتی یکسره در اختیار نیرو های ارتجاعی وابسته به امپریالیزم قرار دارند. اندیشه های دموکراتیک و فعالیتهای ادخواهانه و پیشرو به بهانه های ضدیت با مذهب و عنعنات مردم سرکوب میگردند. توده های زحمتکش در تحت فضای ترعب و فشار مستقیم گروههای مسلح و جنگسالاران جهادی، امکان بیان نیاز ها و مطالبات خود را نداشته، از تیارز اراده سیاسی شان ابا میورزند. پس در چنین شرایط که نیروی سیاسی برای یک الترناتیف مترقی و دموکراتیک در کشور وجود ندارد، راه اندازی انتخابات جز صحنه گذاشتن بر حاکمیت کنونی ارتجاع، نتیجه دیگری از پی نمیتواند داشته باشد. امریکا با درک وضعیت سیاسی کشور - که خود در ایجاد آن سهمیم بوده است - نتایج انتخابات را از قبل میدانسته است. انتخابات در افغانستان در واقعیت امر به حاکمیت موجود یک ظاهر دموکراتیک میبخشد، بی آنکه ماهیت اصلی آن را که مغایر منافع مردم زحمتکش افغانستان است، دگرگون سازد. امریکا برای تحقق برنامه های بعدی خود و تحمیل توافقات و قرار داد های دوجانبه بر دولت افغانستان نیازمند برگزاری چنین انتخابات و موجودیت یک ارگان تقنینی بود.

۲- اعلام قانون احزاب و به دنبال آن راه اندازی " انتخابات غیر حزبی " با تمام اصول جهانشمول دموکراسی مغایرت دارد. اگر احزاب سیاسی نتوانند در انتخابات پارلمانی شرکت کنند پس برهان وجودی آنها چیست؟ مگر نفی صلاحیت سیاسی احزاب، تمهیدی برای استقرار دیکتاتوری فردی یا گروهی نیست و این امر کشور را به سوی حاکمیت یک الیگارش دایمی وابسته به امریکا نمیرسد؟ " قانونی " ساختن سلب

در این شماره: ۱- مرانامه حزب مردم افغانستان - یک سند نقاد و راهگشا - از عبدالله نایی. ۲- برخی ویژه گیهای اقتصاد بازار آزاد - از احمد ضیا صدیقی. ۳- حزب مردم افغانستان و روان اجتماعی زحمتکش - از بارق شیعی. ۴- پاسخ به یک دوست - از ع.ن. ۵- میخی بر تابوت دموکراسی - از هادی ابوی. ۶- نهضت آینده افغانستان - شیوه های مبارزه و مسأله انتخابات - از ض. ص. ۷- سازمانهای غیر حکومتی - وسایل استقرار هژمونی امپریالیزم در افغانستان - از ع.ن. ۸- آموزش (داستان کوتاه) از قدیر حبیب

عبدالله نایبی

مرامنامه « حزب مردم افغانستان »

یک سند نقاد و راهگشا

(انجوهای ایدئالوژیک افغانی و افسانهٔ بینش فرا طبقاتی)

مفاهیم مارکسیستی، از پی یک نقد عمیق ضد ایدئالوژیک تدوین یافته اند و به یقین برای کسانی که ایدئالوژیک می اندیشند، قابل استفاده و درک نیست!

باید ایدئالوژیک بودن تفکرهای به ظاهر غیر ایدئالوژیک را نشان داد و پرده از روی عملکرد طبقاتی آنها برداشت. و این کار، وظیفهٔ "نقد" است.

ب: نقد از دیدگاه چپ بنیادی:

دریلا توضیح داده شد که مفاهیم یک عرصهٔ تفکر با خود آن عرصهٔ تفکر پیوند دارند. نقد یک عرصهٔ تفکر ناگزیر از نقد مفاهیم و مقولات آن عرصه آغاز میگردد، چون، مفاهیم، گرگانه‌های تفکر و شناخت اند که براساس آنها تحلیل و ارایهٔ احکام در بارهٔ یک موضوع شناخت، صورت میپذیرد. مثلاً مفهوم "آفرینش" را در نظر بگیریم. تنها با تحلیل همین مفهوم که گرگانه تمام پرداختهای تیولوژیک است، میتوانیم به اصول بنیادی تیولوژی دست یابیم. مفهوم آفرینش از نگاه منطقی دو مفهوم دیگر را از قبل مفروض میدارد: مفهوم "آفرینشگر" و مفهوم "آفریده" را. مفهوم "آفرینش"، مستقیماً به مفهوم آفرینشگر و مذهب میرساند. به همینگونه مفهوم "پرولتاریا" از نگاه منطقی (نی حتماً از نگاه زمانی) مفاهیم "سرمایه"، "تولید ارزش"، "وسایل تولید"، "نیروی کار"، "ارزش اضافی"، "مالکیت خصوصی بر وسایل تولید" را مفروض میدارد. هم کار برد مفهوم "آفرینش" جانبدار است (تیولوژی را در خود دارد) و هم کار برد مفهوم "پرولتاریا" جانبدار است (استثمار را در خود دارد). بورژوازی هیچگاهی مفهوم "پرولتاریا" را در زبان ایدئالوژیک خود به کار نمیگیرد! پس نقد بنیادی انقلابی (به مفهوم بر هم زدن وضع موجود) از نقد مفاهیم آغاز میگردد. «نقد راستین به تحلیل پاسخها نمی پردازد؛ نقد راستین به تحلیل پرسشها

میپردازد» (۱) (ترجمه از ماست). از آنجا که مسایل پرسشهای ایدئالوژیک به وسیلهٔ مفاهیم نقد نشده مطرح میگردد، ناگزیر مواضع اندیشه‌ی - ایدئالوژیک پرسشگر را در خود دارند. پس نقد بنیادی "اندیشه‌ها" و احکام، بدون نقد مفاهیم و مقولاتی که اندیشه‌ها و احکام نامبرده را انتقال میدهند، ممکن نیست. نمیشود با مفاهیم و مقولات تیولوژی، اندیشه‌های ماتریالیستی را انتقال داد. به همینگونه مفاهیم و مقولات مارکسیزم، با بیان ایدئالوژی بورژوازی سازگار نخواهد بود. مفاهیم و مقولاتی را که ما در مرامنامهٔ حزب مردم افغانستان به کار گرفته ایم به یقین با بینش و زبان کسانی که جهانبینی علمی دوران ما را «توهم» میندازند (دیدگاه شماره ۷، ص ۴: «شمشیر بازی با تو هم تا چه وقت؟؟») همخوانی ندارند. بدینگونه، ما نخست از همه نقد مان را متوجه مفاهیم ایدئالوژیک (غیر علمی) میسازیم.

۳- خلط مبحث!

در آغاز «یک سند نقاد؟؟؟...» چنین آمده است:

«جریدهٔ «آینده» این سوال را مطرح میکند که: «آیا ما با گلوبالیزم موافقت کنیم یا نه؟» و در «مرامنامهٔ حزب مردم افغانستان» منتشره جریدهٔ «آینده» آمده است:

«...امپریالیزم یکی از بارزترین ویژگی‌های دوران ماست. جهانی شدن سرمایه در واقع یک جهانی شدن امپریالیستی است، یعنی سرمایه تمام وسایل - از جمله جنگ - را برای انکشاف و انباشت خود به کار میگیرد. افغانستان در چوکات همین روند تحت اشغال امپریالیزم واقع شده است... ویژه گی های جهانی شدن سرمایه و نیوامپریالیزم ازینقرار اند: ... تشدید نا برابری میان شمال و جنوب یعنی بین متروپول های سرمایه و مناطق اطراف سرمایه داری، افزایش سرسام آور فقر و بینوایی در کشور های اطراف سرمایه داری که باعث تشدید تروریزم میگردد ... گسترش ساحه منافع ستراتیژک امپریالیزم به بهانهٔ صدور دموکراسی و یا حمایت از آن...»

افغانستان مشمول ساحهٔ نفوذ ستراتیژک امپریالیزم شده است ... پروسهٔ ایجاد یک دولت افغانی وابسته به امریکا و غرب به بنیست های جدی مواجه شده است ... ویژگی های یک دولت مستقل افغانی مبارزه علیه نیرو های اشغالگر را ستمدهی خواهد کرد و غرب با پاکیری چنین دولتی سرفاقت ندارد ...»

۱- ورود

نشریهٔ «دیدگاه» در شماره های ۱۲ و ۱۱ سال ۲۰۰۵ نبشته یی را زیر عنوان «یک سند نقاد؟؟» درحاشیهٔ مرامنامهٔ حزب مردم افغانستان «از قلم آقای س.ح.ر.و.غ. به نشر رسانیده است.

پیش از آنکه به تحلیل و بررسی برخی مسایل مطرحه در این نبشته بپردازیم (پرداختن به بررسی تمام موضوعات انعکاس یافته در آن نبشته از حوصلهٔ این مقال بیرون است، با آنکه تمام آنها به جز دو سه مورد فرعی قابل بازنگری و نقد جدی اند) برداشت مانرا از "زبان سیاسی" و "نقد" ارایه میداریم!

در بارهٔ چگونگی انجام تیماتیک آن نبشته و بهره گیری نگارندهٔ «یک سند نقاد؟؟» از اندیشه های دیگران که با سرهم بندی کردن نقل قولهای بی ربط به موضوع و فروگذاشتهای جدی در ذکرمنابع (نام اثر، زبان اثر، نویسندهٔ اثر، جای چاپ، تاریخ چاپ، صفحهٔ مورد نظر هیچگاهی بطور سیستماتیک بیان نشده اند) همراه است، داوری را به خواننده گان آگاه و خو گرفته با شگرد های تحلیل علمی، میگذاریم. ارایهٔ لیست چند کتاب دریاپان نبشته به عنوان «منابع» از روشهای آکادمیک پژوهش علمی به دوراست.

۲- دو تذکار

الف: "زبان در سیاست" و "سیاست در زبان"

زبانی که یک سیاست را بیان میدارد، با خود این سیاست گره دارد. زبانی که یک ایدئالوژی را بیان میدارد از خود این ایدئالوژی برمیخیزد. به دیگر سخن، مفاهیم (concepts) گفتمان یک ایدئالوژی، یک سیاست یا یک تیوری، نخست ازهمه بر بنیاد خود آن ایدئالوژی، خود آن سیاست یا خود آن تیوری تکوین مییابند. در عرصه های علوم نیز، مفاهیم بسته به ساحهٔ شناخت و بسته به دگرگونی شناخت، دگرگون میگرددند. توجه نکردن به بار معنایی مفاهیم و واژه ها در پیوندبا متن اندیشه ییی که آنها را بکار میگیرد، باعث سؤ تفاهم های جدی و حتی کج بحثی های زاینبار میگردد.

زبان یک سیاست، خود، یک سیاست است. وقتی امریکا ادعا دارد که از آزادی و دموکراسی در جهان دفاع میکند، درواقعیت امر از "بینش سیاسی" خود در رابطه با مفاهیم "آزادی" و "دموکراسی" دفاع میکند. مفاهیم آزادی و دموکراسی که در بنیانه های رسمی امریکا به کار گرفته میشوند، باید در متن ایدئالوژی رسمی امریکاجاداده شوند، ورنه باعث سؤ تفاهم های ویرانگر برای بشر خواهند بود. آزادی امریکایی، عمدتاً آزادی مالکیت، آزادی سرمایه گذاری، آزادی تصاحب "اضافه ارزش"، آزادی لشکرکشی و غیره است. دموکراسی امریکایی، عمدتاً دموکراسی ضامن حفظ و بقای "آزادی مالکیت"، "آزادی سرمایه گذاری"، "آزادی تصاحب اضافه ارزش"، "آزادی لشکرکشی" و... است. "دموکراسی امریکایی" به یقین ضامن حفظ "آزادی امریکایی" است. "آزادی امریکایی" را "آزادی بشر" خواندن، "دموکراسی امریکایی" را "دموکراسی جهانشمول" قلمداد کردن، یا از سر ناآگاهیست یا عمداً برای استقرار سیادت امریکا ترویج میگردد.

زمانی که مارکسیستها از "آزادی" و "دموکراسی" سخن میرانند، محتوای جانبدار این مفاهیم را هرگز پنهان نمیکند. در بینش مارکسیستی، "آزادی استثمار"، "آزادی لشکر کشی" و "آزادی مالکیت بر وسایل تولید" مشمول مفهوم "آزادی" نمیدرند؛ در بینش مارکسیستی، "دموکراسی ضامن آزادی استثمار و لشکر کشی" به هیچوجه مشمول مفهوم دموکراسی نمیدرند. مارکسیزم نشان داد که "آزادی استثمار" در حقیقت امر "سلب آزادی بشر" است، "آزادی مالکیت بر وسایل تولید"، "سلب آزادی بشر" است.

ما جانبدار بودن اندیشه های مان را با علمی بودن آنها همپیوند میدانیم چون بر آنیم که دستاورد های علوم، فی نفسه، نقاب از رُح ایدئالوژی (که هستی را به طور وارونه در شعور انعکاس میدهد) بر میدارد و راه را برای اشاعهٔ حقایق در بارهٔ ستم پنهانی مناسبات اجتماعی - اقتصادی مبتنی بر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله، هموار تر میسازند. مقولات و

این بیانات هم به لحاظ تبیین دقیق «گلوبالیسم» هم به لحاظ تبیین رابطه «گلوبالیسم» با افغانستان و هم به لحاظ تبیین تحول ساختاری در ژئوپولیتیک افغانستان، که یک پدیده اساساً جدید است، نیازمند باز سنجی همه جانبه اند.

نخست باید در میان دو مفهوم «گلوبالیسم» و «امپریالیسم» تفاوت گذاشت.

بعد مطالبی در باره «گلوبالیسم» و برداشتهای گوناگون از آن آمده است که (برخلاف آنچه از عنوان نبشته انتظار برده میشود) هیچگونه رابطه بی با مرانامه حزب مردم افغانستان ندارند، چون نی مفهوم «گلوبالیسم» در مرانامه حزب مردم افغانستان به کار گرفته شده است و نی سوال «آیا ما با گلوبالیسم موافقت کنیم یا نه؟» در آن مطرح گردیده است.

اگر منظور نگارنده «یک سند نقاد؟؟؟...» روشن کردن مفهوم گلوبالیسم بود (که خود یک موضوع جالب است) باید آن را زیر عنوان دیگری نشر میکرد، نی زیر عنوان «درحاشیه مرانامه حزب مردم افغانستان»، تا باعث خلط موضوع و سو برداشت نمیشد.

با تأسف، از خوانش بخش نخست آن نبشته چنین استنباط میشود که گویا مرانامه حزب مردم افغانستان، «گلوبالیسم» را رد کرده است یا آن را دقیق در نیافته است!! برعکس، مرانامه حزب مردم افغانستان با وضاحت تمام پیوسته «جهانی شدن سرمایه» را به حیث دقیق ترین مفهوم اقتصاد سیاسی معاصر مطرح کرده است و خطوط کلی برداشت ما را از آن انعکاس داده است. البته مطالعه و بررسی رابطه بین مفاهیم «گلوبالیسم» و «جهانی شدن سرمایه» موضوع مهمی است که باید به آن پرداخت، ولی از آنجا که مفهوم «گلوبالیسم» بار شدیداً ایدئولوژیک دارد و چی بسا که ماهیت جهانگستری بیداد سرمایه را کتمان میکند و خود نگارنده «یک سند نقاد؟؟؟...» به آن متوجه شده است (رجوع کنید به آتیۀ این مقال) ما آن را در مرانامه حزب مردم افغانستان آگاهانه به کار نگرفته ایم.

چسپاندن مفهوم "گلوبالیسم" به مرانامه حزب مردم افغانستان (که حتی یک بار هم آن را به کار نکرده است) یک عمل نا جایز و پرداخته ذهن آقای س.ج.روغ است. چنین روشی از سوی کسانی که «موضع روشنگری ومدرنیته» (دیدگاه، شماره ۷ ص ۱) را به حیث موضع رسمی خود اعلام میدارند، شگفتی انگیز است.

۴- تفسیر هایی از گلوبالیسم - گلوبالیسم و جهانی شدن سرمایه

نگارنده «یک سند نقاد؟؟؟...» دو نوع تفسیر از گلوبالیسم را ارایه میدارد (البته بی آن که بگوید که آیا این تفسیرها از پرداختهای اندیشه بی خودش اند یا آنها را از جایی نقل قول کرده است):

«**یک:** تفسیر استراتژیستهای آمریکایی: «...جهان و مناسبات جهانی باید مطابق به مصلحت و نسخه آمریکایی دوباره سازی شود. این تفسیر، گلوبالیسم را صرفاً در جهانی شدن دوران سرمایه مبینند...»

«**دو:** دیگری تفسیری از گلوبالیسم است که مصلحت های همگانی بشر مانند مصلحت حفظ محیط زیست، رفع فقر و گرسنگی و بیسوادی در جهان، رفع عدم تناسب دوران ثروت در جهان، رفع جدا افتادگی delink بخشهایی از جهان و فقدان «اطلاعات» در آنها، رفع عدم تناسب در رشد جمعیت در جهان؛ و بنابراین مصلحت هم جهان و جهانیان را مطرح میکند. این تفسیر ازین آغاز میکند که تعمیق دستبرد بشر در نظام طبیعت هرگاه همینگونه که جریان دارد، ادامه بیابد به نابودی طبیعی میانجامد و زمین را غیر قابل سکونت میسازد. کشور های «جهان اول» که مابقی جهان را به «بازله دانی» خود مبدل ساخته اند و تضاد های خود را به مابقی جهان صادر کرده اند، اینک در میبایند که عواقب این بر خورد بطور اجتناب ناپذیر بخود آنان برگشته است. همین اکنون در سراسر جهان، بشمول کشور های پیشرفته، مناطق سیاه در حال انکشاف است که در آنها فقر و جنایت و ترور مافیا تسلط دارد که در جامعه شناسی گلوبالیسم «جهان چهارم» نامیده میشوند. **مناسبات نابرابر اقتصادی بین المللی که بوسیله نظام حاکم کنونی بر جهان**

تعمیق بخشیده میشود، دوران اقتصادی بین المللی را متوقف میسازد. مقروضیت های چندین هزار ملیاردی جهان سوم غیر قابل پرداخت است. بنا بر آن ادامه این نابرابری دیگر به نفع خود همان هایی نیست که انگیزه های ایشان نفع بردن بیشتر از همین مناسبات است. بدینگونه درین تفسیر دومی، دو مساله یکی «محیط زیست» و دیگری «توسعه» بحیث مسایل اساسی گلوبالیسم مطرح میشوند. **در این تفسیر به مسایل مناسبات اقتصادی بین المللی، و دوران بین المللی سرمایه، نیز از منظر همین دو مساله اصلی نگریسته میشود. درین تفسیر سوال گلوبالیسم با سوال توسعه پیوند مییابد. خاصاً از منظر کشور های جهان سوم، طرح سوال گلوبالیسم، اساساً به معنای طرح سوال «توسعه» است.** پس یک برنامه سیاسی

زمانی مساله گلوبالیسم را بدرستی مطرح کرده است که مساله توسعه را بدرستی مطرح کند. مرانامه حزب مردم افغانستان نه تنها چنین نمیکند بلکه اصلاً از مفهوم توسعه، که برای ما **افغانها مفهوم اصلی گلوبالیسم است،** چشمپوشی میکند، و اینگونه چشمپوشی به یک لغزش

اصولی در برنامه سیاسی میانجامد، زیرا امکان یک فهم درست از رابطه ذاتی درمیان مهمترین تحولات در جهان معاصر و اوضاع جاری و چشم انداز آینده در افغانستان را از ما سلب میکند. نگارنده «یک سند نقاد؟؟؟...» خود، در هر دو تفسیر مساله کلیدی را مطرح کرده است:

- در تفسیر اول: «**جهانی شدن سرمایه مطابق خواست امریکا**» یعنی در واقعیت امر «**امریکایی شدن جهان**».

- در تفسیر دوم: «**تعمیق مناسبات نابرابر اقتصادی بین المللی بر جهان بوسیله نظام حاکم کنونی!**»

اما (باآنکه خود چند سطر بعد از «دوران بین المللی سرمایه» یاد میکند) روشن نمیگوید که این «**نظام حاکم کنونی**» کدام است؟ مگر نظام دیگری در جهان امروز سوای «سرمایه داری» وجود دارد؟ به مفهوم «نظام حاکم کنونی» دقیقتر بنگریم. «حاکم» به چی معناست؟ «نظام حاکم» یعنی همان «شیوه تولید حاکم» که در جوار دیگر شیوه های تولید (قبلی یا بعدی) در متن یک فورماسیون اقتصادی - اجتماعی (در این جا کل جهان) **منطق بقا، گسترش و سلطه کامل خود را تحمیل میکند و هژمونی سیاسی - ایدئولوژیک خود را از طریق طبقه حاکم، مستقر میسازد.** به یقین آقای نگارنده «یک سند نقاد؟؟؟» دقیق مطرح میکند که تمام مسایل دیگر (بقای بشر، حفظ محیط زیست، فقر وغیره) با مساله «نظام حاکم» رابطه دارند. **پس در این تفسیر دوم نیز، گلوبالیسم با «سرمایه داری» یعنی «نظام حاکم» رابطه دارد و از آن جدایی ناپذیر است.**

حال اگر میخواهیم مساله «گلوبالیسم» را با مساله توسعه (انکشاف) کشورهای «توسعه نیافته» مورد بررسی قرار دهیم، ناگزیر باید مساله «نظام حاکم کنونی» را مطرح کنیم. وقتی آقای س.ج.روغ مینویسد: «خاصاً از نظر کشور های «جهان سوم» (بعداً میگوید که این مفهوم کهنه شده است)، طرح سوال گلوبالیسم، اساساً، بمعنای طرح سوال «توسعه» است» مساله را معکوس مطرح کرده است. مساله کشورهای جهان سوم مساله «توسعه» است که به یقین باید در پیوند با گلوبالیسم (که - همانگونه که در بالا توضیح داده شد - مساله مرکزی آن را «**جهانی شدن سرمایه**» تشکیل میدهد) مطرح گردد. باید سوال بدینگونه بازگون گردد تا از شکل ایدئولوژیک گلوبالیستی بدر شده، امکان یک پاسخ علمی را فراهم سازد:

مساله توسعه کشورهای «جهان سوم» در «جهان گلوبال» که در آن سرمایه داری «نظام حاکم» است، چگونه مطرح میگردد؟ وقتی سوال بدینگونه مطرح شد راه حل خود را نشان میدهد و **مرانامه حزب مردم افغانستان چنین میکند:** «انکشاف از پایین» رادر برابر همین «نظام حاکم کنونی که مناسبات نابرابر اقتصادی را تعمیق میبخشد» مطرح کرده، بدینگونه، بر خلاف داوری بی پایه نگارنده «یک سند نقاد؟؟؟...» که خود احکام التقاطی خود را بی دربی رد میکند، هم با سیمای جهان معاصر مطابقت دارد و هم «جای کنونی افغانستان در این جهان» را (جهانی که مطابق نبشته خودش زیر حاکمیت سرمایه داری قرار دارد) در نظر دارد.

شاید آقای س.ج.روغ ایراد بگیرد که موضوع گلوبالیسم را به خاطر آن درحاشیه مرانامه حزب مردم افغانستان مطرح کرده است که مرانامه نامبرده «از جهانی شدن سرمایه» سخن میزند و «جهانی شدن سرمایه»، (آنگونه که در هر دو تفسیر از گلوبالیسم آورده است) با گلوبالیسم پیوند دارد. پس در اینصورت، برخلاف گفته اش که گویا ما گلوبالیسم را درست درک نکرده ایم، آنرا بسیار دقیق هم درک کرده ایم، چون، هویت سرشتی آنرا در مفهوم «**جهانی شدن سرمایه**» ارایه کرده ایم. در صورت چنین ایرادی، ضرورت نشر نبشته اش منتفی میگردد!!

۵- «ما افغانها» یعنی چه؟

در «یک سند نقاد؟؟؟...» چنین میخوانیم «مفهوم توسعه که برای ما **افغانها** مفهوم اصلی گلوبالیسم است...» (همانجا، ص ۷) اینک دیگر از عرصه تحلیل علمی و تیوریک کاملاً بیرون میشویم. سوژه (ما افغانها) **تعیین کننده** مفهوم «توسعه» میگردد نه اینکه «توسعه» خود به حیث یک **مفهوم اقتصادی - اجتماعی** تدوین یافته باشد. پس طرز برداشت یا ایدئولوژی «ما افغانها» تعیین کننده محتوای اندیشه بی مفهوم «توسعه» میگردد. اگر روزی یک ایرانی بگوید که: «مفهوم توسعه برای ما ایرانیها مفهوم اصلی وابسته گی امپریالیستی است...» چگونه میتوان ادعا کرد که خیر آقا شما حق ندارید توسعه را در این مفهوم به کاربیرد.

ازسوی دیگر باید تصریح کرد که «ما افغانها» یعنی چه؟ دو کاربرد سیمانتیک ممکن است: **یک:** «ما افغانها» به حیث یک مفهوم (concept) بکارگرفته شده است که در این صورت میشود آن را معادل «افغان» تلقی کرد. در این معنی، «افغان» در مقام یک کلیت به حیث مفهومی مجرد، سوژه میشود؛ در این صورت جمله را باید چنین ساخت: «مفهوم توسعه برای افغان، مفهوم اصلی گلوبالیسم است...» بدینگونه ازیکسو «افغان کلی و مجرد» در مقام سوژه (عامل شناسنده) قرار دارد و از سوی دیگر «مترادف انگاشتن توسعه با گلوبالیسم» به حیث اوبژه یا

موضوع. حال باید این افغان مجرد و کلی، یکی بودن مفاهیم "توسعه" و "گلوبالیزم" را به گونه تیوریک ثابت سازد. ولی ما تنها با یک حکم من درآوردی ایدئولوژیک مواجه هستیم و بس. هیچگونه اثبات تیوریک و علمی یکسان بودن "توسعه" و "گلوبالیزم" نشده است، بل بر عکس از سه مکتب اندیشه‌ی درباره تیوریهای توسعه نام برده شده است که باهم در تقابل و تضاد قرار دارند.

دو: یا منظور از «ما افغانها» آدمهای مشخص یک سرزمین مشخص به نام افغانستان است. در این صورت **یکسان سازی** آنان برای پذیرفتن مفهوم "توسعه" به معنای "مفهوم گلوبالیزم" یک سوژکتویزم محض است، چون تمام افغانها چنین نمیپندارند!

ما با واژه‌هایی چون «ما افغانها»، «شما ایرانیها»، «شما پاکستانیها» و غیره نمی‌اندیشیم چون احکام تیوریکی که از دیدگاه «ما افغانها» ارایه میگردند، به هیچوجه از یک "سوژه دسته جمعی" به نام «افغانها» برخاسته، بل، از یک ذهن، از یک «سوژه منفرد» (نگارنده «یک سند نقاد؟؟...») می‌تواند که در اثر گونه‌ی خود بزرگ انگاری (mégalo manie) خود را تا حدود جغرافیایی افغانستان گسترش میدهد تا بگوید: «ما افغانها»!! در واقعیت امر «ما افغانها» گونه‌ی بی از اوهام (hallucinations) است که اشتیاق دارد تا از فزاینده تاریخ معاصر کشور، حکمی را صادر کند که برای تمام افغانها بدون چون و چرا قابل پذیرش باشد. «فلسفه مدرن» نشریه «دیدگاه» کجاماند و مفهوم «ما افغانها» کجا!! (شماره ۷)

در اینجا جا دارد یاد آور شویم که در تحلیل علمی و تیوریک، برای دستیابی به یک شناخت (روند شناخت) تحلیلگر خود را در روند تحلیل و شناخت داخل نمیسازد، یعنی سوژه (شناسنده) یا عامل معرفت) تنها اوبژه یا موضوع را مورد بررسی و تحلیل قرار میدهد و خود را مضمول موضوع نمیسازد، زیرا تمام تفکر بر بنیاد همین جدایی سرشتی شناسنده (sujet) از موضوع شناخت (objet) بنیافته است.

حتی هنگامیکه در **مبحث شناخت خود سوژه** مورد بررسی قرار میگیرد، مطلقاً به **اوبژه یا موضوع** تبدیل میشود و مورد شناخت قرار نمیگیرد. زمانی که یک کیهان‌شناس از چگونگی پیدایش نظام شمسی (موضوع) سخن میراند، نمیگوید برای من نظام شمسی چنین است، بل میگوید: نظام شمسی این اوبژه گنجا را دارد و آن‌ها را ثابت میکند. زمانیکه مارکس خصلت دوگانه کالا را توضیح داد، نکفت برای من کالا خصلت دو گانه دارد، بل ثابت ساخت که کالا (چی برای وی و چی برای هر کس دیگری) خصلت دوگانه دارد. **دو گانه گی کالا یک خصلت عینی است که از طریق تفکر، در اندیشه، به شکل اندیشه، به باز آفرینی شده است.** بدینگونه یکی پنداشتن "توسعه" و "گلوبالیزم" کدام حکم علمی و تیوریک نبوده، بل یک حکم ایدئولوژیک وابسته به ایدئولوژی امپریالیزم است که برای "خوشخورشدن"، از طریق یک میناجی ذهنی به نام «ما افغانها»، «چین افغانی» به بر میکند!

۶- «سیادت بورژوازی» و «مصالحة ملی»

در «یک سند نقاد؟؟...» میخوانیم:

«...طوریکه نگارنده سالها پیش نوشته بود، در جریان بازسازی افغانستان از هر سویی دیده شود، یک جریان بورژوازی است. در دوران بازسازی پیشقدمی سیاسی به بورژوازی منتقل میشود. یعنی در دوران بازسازی جایی برای «سکتورعامه» باقی نمیماند، (دیدگاه شماره های ۱۱، ۱۲، ص ۹) و چند سطر بعد چنین آمده است:

«در نتیجه افغانستان یک دوره «انبساط داخلی» از نظر اقتصادی را در پیش دارد و تشدید سرمایه گذاری خارجی و منطقه‌ی شدن دوران سرمایه در، و، پیرامون افغانستان تاسیس مراکز منطقه‌ی انباشت سرمایه مالی در حوزه افغانستان یک روند واقعی و غیرقابل انکار است. نهضت های سیاسی افغانی ازین واقعیت ها است که باید اولیت ها و قدامت های برنامه‌ی بی و سیاسی برای خود بیرون بکشند. از نظر استراتژی سیاسی این اولیت ها دیگر مبتنی بر تاسیس «دولت رفاه» در افغانستان نیستند؛ چی از مدل روستو چی سایر مدل های نظریه رفاه و «سکتورعامه»؛ بلکه افغانستان به یک نظریه سیاسی ضرورت دارد که نخست قادر باشد امر بازسازی افغانستان را با امر توسعه - پایدار- افغانستان پیوند دهد، و سپس قادر باشد این جریان را با مهم ترین تمایلاتی که اینک منطقه ما را درگرون میکند، رابطه بدهد. یک چیز مسلم است و آن اینکه این چنین نظریه نمیتواند یک «نظریه طبقاتی» باشد، زیرا این مرحله خصلتاً یک مرحله همگانی است و هرگونه نظریه سیاسی که بخواهد این دو امر مذکور در فوق را در دوران کنونی در افغانستان در نظر گیرد، در گام نخست و ماهیتا باید یک نظریه ای باشد که از نسخه های انتزاعی فاصله بگیرد؛ رابطه میان توسعه و فرهنگ را دوباره زنده بسازد؛ از قطبی شدن جامعه ممانعت کند و امکان های آشتی دادن منافع متفاوت و متضاد را جستجو کند، یکپارچگی ها و تاسیس وفاق را منظور بدارد؛ و راه را برای تاسیس یک تحرک جدید همگانی مبتنی بر قدرت جمعی مردم برای شکل دادن آینده بگشاید. به تحرک در آوردن این قدرت برای ایجاد زندگی امن تر، دموکراتیک تر و پایدارتر در قرن ۲۱ مهمترین چالش فرا راه این نسل سیاسی کنونی افغانستان است. اتفاقاً چنین نظریه ای را ما در دست داریم. این نظریه، نظریه مصالحه ملی است. نظریه مصالحه ملی مبنای نظری توسعه پایدار در افغانستان قرار میگیرد.»

حال به تفسیر غیرایدئولوژیک سخنان نگارنده «یک سند نقاد؟؟...» میپردازیم:

وی از سال ها بدینسو به این باوراست که «جریان بازسازی افغانستان یک جریان بورژوازی است»، «افغانستان یک دوره «انبساط داخلی» را از نگاه اقتصادی در پیش دارد...» پس «تشدید سرمایه گذاری خارجی»، «منطقه‌ی بی شدن دوران سرمایه»، «انباشت سرمایه مالی در حوزه افغانستان»، «انتقال سیادت سیاسی به بورژوازی»، «عدم امکان سکتورعامه» به کدام معناست؟؟... **البته به معنای استقرار مناسبات سرمایه داری و سیادت بورژوازی در افغانستان!** این استقرار سرمایه داری و سیادت بورژوازی ناگزیر بر بنیاد "گونه‌ی بی توسعه" صورت میپذیرد، در غیرآن سرمایه داری مستقر نمیگردد و طبقه بورژوا به وجود نمی آید، تا سیادت سیاسی را کمایی کند. **پس یگانه توسعه ممکن در چوکات این انگاره ها، توسعه نیست که سرشت سرمایه دارانه داشته باشد.**

مگر «سیادت بورژوازی»، «استقرار سرمایه داری»، «انباشت سرمایه و غیره...» سخنانی مبتنی بر یک «نظریه طبقاتی» نیستند؟

آقای س. ح. روغ میگوید: «نظریه بی باید که ازقطبی شدن جامعه ممانعت کند، امکانهای آشتی دادن منافع متفاوت و متضاد را جستجو کند، یکپارچه گی ها و تاسیس وفاق را منظور بدارد... این نظریه، نظریه مصالحه ملی است!!»

ازیکسو به ما ثابت میسازد که بورژوازی حاکم میشود، سرمایه داری مستقر میگردد و از سوی دیگر مردم رابه «وفاق» و «آشتی» و «مصالحة ملی» دعوت میکند. این دیگر یک فارمول بسیار کهنه سیاسی است که بورژوازی در تمام تاریخ موجودیتش از آن علیه منافع مردم استفاده کرده است؛ شما مصالحه کنید، به وفاق دست بزنید تا ما (در اینجا بورژوا های نورسته افغان) با آرامش خاطر، بدون مقاومتی طبقاتی شما، سیادت خود را مستقر بسازیم. «مصالحة ملی» و «وفاق» آقای س. ح. روغ در واقعیت امر رُخ دیگر سیاستست که «سیادت بورژوازی» در افغانستان را کتمان میکند. و چند سطر بعد پیامبرانه بشارت میدهد: «در آستان سده ۲۱، در حالیکه معجزه های اقتصادی دوران جنگ سرد مانند کوریا و تایوان و سنگاپور، جاپان، آلمان و دیگران در بنیست و رکود فروخته اند،... افغانستان مرکز وصل یکی از مهمترین خیزش های اقتصادی همه اعصار قرار میگیرد.»

به اساس آنچه خودنگارنده «یک سند نقاد؟؟...» نگاشته است، این «خیزش اقتصادی» بر بنیاد استقرار سیادت بورژوازی و باگیری مناسبات سرمایه داری صورت خواهد گرفت و لاید افغانستان را به "دهکده بی گلوبالیزه شده" تبدیل خواهد کرد. ما هم همین مطلب را در مراننامه حزب مردم افغانستان گفته ایم. **البته با این تفاوت عظیم که طبقات محروم و بهره ده را که بار اصلی این خیزش را بر دوش خواهند داشت و از فروش نیروی کار خود، انباشت سرمایه گلوبال (چون دیگر نمیشود گفت سرمایه افغانی یا امریکایی؛ سرمایه وطن ندارد!!) را تضمین خواهند کرد، به مقاومت فرا میخوانیم، نی به تسلیم و «مصالحة» و «وفاق».**

۷- نیوامپریالیزم و افغانستان:

آقای س. ح. روغ در رابطه با "اشغال افغانستان" که در مراننامه حزب مردم افغانستان توضیح داده شده است، انتقادهایی دارد که در خط کلی تناقض گویی های وی جا میگیرد.

نخست از هم بر شیوه نقل قول نگارنده «یک سند نقاد؟؟» بنگریم؛ وی می نویسد: «در مراننامه حزب مردم افغانستان تأکید میشود که...جهانی شدن سرمایه و نیو امپریالیزم...افغانستان مشمول ساحة نفوذ استراتژیک امپریالیزم شده است...افغانستان در چوکات همین روند تحت اشغال امپریالیزم واقع شده است...پروسه ایجاد یک دولت افغانی وابسته به امریکا و غرب به بنیست های جدی مواجه شده است...ویژگیهای یک دولت مستقل افغانی مبارزه علیه نیرو های اشغالگر راستمدھی خواهند کرد و غرب با باگیری چنین دولتی موافقت ندارد...» (همانجا ص ۹)

و اصل مطالب مندرج در مراننامه حزب مردم افغانستان بدین گونه است:

«امپریالیزم یکی از بارزترین ویژه گی های دوران ماست. جهانی شدن سرمایه در واقعیت امر یک جهانی شدن امپریالیستی است، یعنی سرمایه تمام وسایل (از جمله جنگ) را برای انکشاف و انباشت خود بکار میگیرد. افغانستان در چوکات همین روند، تحت اشغال امپریالیزم واقع شده است. در چنین وضعی «حزب مردم افغانستان» به این باور است که عقب زدن مواضع امپریالیزم تنها در چوکات اتحاد و همبستگی جهانی خلیها و نیرو های پیشواز سیاسی - اجتماعی آنها ممکن است. «حزب مردم افغانستان» همبستگی زحمتکشان جهان را یگانه ضامن مقاومت در برابر روند ویرانگرانه جهانی شدن سرمایه و تاخت و تازهای امپریالیزم انگاشته، دفاع از منافع زحمتکشان جهان را اصل زرین و خدشه ناپذیر سیاست بین المللی خود تلقی میکند. «حزب مردم افغانستان» معتقد است که تشکل زحمتکشان و سازمانهای سیاسی - اجتماعی آنان در یک اتحادیه جهانی جدید متشکل از تمام جریانهای چپ از یکسو مبارزات خلیها را علیه سرمایه جهانی مؤثر تر خواهد ساخت و از سوی دیگر نیرو های صلح خواه را برای مقاومت علیه اقدامات جنگ افزوانه امپریالیزم بسیج خواهد کرد. اتحادیه جدید زحمتکشان سیمای نوین هومانیزم را برای حل مسایل بشریت

افغانستان رابطه دارد، با منافع انکشاف بعدی افغانستان و پیوستن آن به جامعه جهانی پیوند می یابد. اما مفکورهٔ دایمی ساختن حضور نیروها در افغانستان، از هر جانی که مطرح شده باشد، نه تنها از نظر تصمیمگیری سیاسی قابل بحث است بلکه مهمتر از همه با تحول ساختاری در ژئوپولیتیک افغانستان تناقض اصولی دارد. بهر حال تردیدی نیست که این مسوولیت و رسالت خود افغانها است که مواظب استقلال وطن خود باشند. ما باید بدرستی و روشنی بدانیم که تحت اوضاع کنونی افغانستان و جهان هر گونه ستراتیژی دفاع از استقلال افغانستان، که همزمان از بنیادگرایی فاصله بگیرد، فقط میتواند یک ستراتیژی صلح باشد، و این واقعیت ما را یکبار دیگر به نظریه مصالحه ملی بر میگرداند.

احکام بالا را ترکیب کنیم:

- « امریکا کوشید از طریق همراه ساختن و حضور نماینده گان نظامی ۳۶ کشور، حضور خود در افغانستان را با قطعنامهٔ ۶۸۸ ملل متحد مطابقت دهد و این حضور را در استقامت تأمین منافع ۵۶ کشور «دهنده» قرار دهد.» (تکیه ازماست)

« در دوران گلوبالیزم مداخلات نظامی از نظر تلاش برای گشودن راه نفوذ برای

سرمایهٔ مالی مطرح است...» (تکیه ازماست)

ما جز ارایهٔ منطق همین احکام - البته با زبانی غیر ایدئولوژیک - کار دیگری نکرده ایم؛ اینکه نیروهای نظامی یک کشور (امریکا) یا چند کشور همدست (با همراه ساخته شده به گفتهٔ آقای روغ) به سرزمینی پیاده شوند و ارادهٔ سیاسی - نظامی و نظام اقتصادی دلخواه خود را (گشودن راه نفوذ برای سرمایهٔ مالی) بر آن تحمیل کنند، «اشغال» نامیده میشود. در امرانامهٔ حزب مردم افغانستان چنین آمده است: «سرمایه تمام وسایل (از جمله جنگ) را برای انکشاف و انباشت خود بکار میگیرد. افغانستان در چوکات همین روند، تحت اشغال امپریالیزم واقع شده است...» پس ملاحظه میشود که ما نخست از همه وسایل «نفوذسرمایه» را (البته با عبارت دیگری) همراه با مفاهیم «انکشاف و انباشت آن» مطرح کرده ایم که جنگ و لشکرکشی و جابه جا کردن نیروهای نظامی، یکی از آنهاست. و بعد در چوکات همین روند (همان «دوران گلوبالیزم» آقای روغ) از اشغال افغانستان سخن زده ایم. پس یا نویسنده «یک سندنقاد؟؟؟» به انسجام اندیشه ها و احکام امرانامهٔ حزب مردم افغانستان متوجه نشده است یا زیر جاذبهٔ ظاهر سازها و فورمالیزم دیپلوماپتیک آراسته با سیمای «سازمان ملل متحد» مجذوب گونه بی «خوش باواری غیر نقاد» شده است.

در حاشیهٔ مسألهٔ اصلی به نکتهٔ بی اشاره میکنم که باز هم در خط کلی اکلکتیزم و تناقض گویی است:

« به هر حال تردیدی نیست که این مسوولیت و رسالت خود افغانهاست که مواظب استقلال وطن خود باشند. روشنگری که از مواضع پُست مدرنیسم (« پُست مدرنیسم مبنای فلسفی شکست پروژهٔ توسعه را بر ملا ساخت» همانجا صفحهٔ ۹) علیه مارکسیزم بر میخیزد، چگونه جرأت تیوریک میکند که مفهوم "وطن" را در یک تحلیل اقتصادی - سیاسی بکار میگیرد؟ در انگارهٔ «جهان گلوبال» آقای روغ که در آن جایی برای مفاهیم شمال و جنوب، متروپول و پیرامون نیست) وی مینویسد: «اصطلاحات شمال و جنوب؛ متروپول - پیرامون؛ و از اینگونه دیگر برای توضیح مشخصات جهان کنونی کافی نیستند، و اینهم نه به علتی که این اصطلاحات از سی سال پیش

اند و جهان سوم دیگر جهان سوم نیست، بلکه مثلاً به علتی که در تحت گلوبالیزم دیگر فعالیت های سرمایه از متروپول به پیرامون گسترش نیابد.» همانجا ص ۹. تکیه ازماست) یکبار شبح مفهوم "وطن" پدیدار میگردد؛ اصطلاحات شمال - جنوب و متروپول و پیرامون بار عمیق علمی دارند و انقطایهای جهان را در روند کلی انکشاف سرمایه توضیح میدهند. اما "وطن" مفهومی عمدتاً عاطفی است. نفوذ سرمایهٔ مالی در افغانستان هیچگونه رابطهٔ شناختی و تیوریک با مفهوم "وطن" ندارد!

حال این دو حکم آقای روغ را که از همدیگر چند سطر فاصله دارند، مورد مقایسه قرار میدهم:

۱- « در تحت گلوبالیزم دیگر فعالیت های سرمایه از متروپول به پیرامون

گسترش نمی یابد.»

۲- « در دوران گلوبالیزم مداخلات نظامی از نظر تلاش برای گشودن راه

نفوذ برای سرمایهٔ مالی مطرح است.»

بالین احکام متناقض، دو امکان را مورد بررسی قرار میدهم:

الف: یا گسترش سرمایه از مرکز سرمایه داری به کشورهای اطراف صورت ناپذیر است، در این حالت، مداخلات نظامی برای صورت پذیر ساختن آن، امری عبث و محال است. باید به طراحان واستراتژیست های پنتاگون توصیه کرد تا به خوانش جدی «دیدگاه» بپردازند تا عبث بودن اقدامات شانرا دریابند!!

ب: یا گلوبالیزم، از نگاه سرشتی، توسعهٔ سرمایه از مرکز به اطراف را در خود دارد و اندیشه پردازان و طراحان استراتژیک جهانی شدن سرمایه، مداخلات نظامی را جزئی از همین توسعه

نشان میدهد. «حزب مردم افغانستان» سهم شایستهٔ خود را در امر تکوین این اتحادیه ایفا خواهد کرد. «حزب مردم افغانستان» بر آنست که وجود چنین همبستگی خلاق با استقلال سیاسی، اندیشه یی و سازمانی اعضای متشکلهٔ اتحادیهٔ نامبرده مفایرت ندارد. «حزب مردم افغانستان» جانبدار جدی استقلال خود بوده در اتحادیه های بین المللی با حفظ هویت و ساختار خود شرکت خواهد کرد.

نیرومندی و نفوذ ارتجاع قرون وسطایی در افغانستان و کشورهای همجوار آن به گونه ییست که بدون پشتیبانی خفهای منطقه و بدون داشتن یک اتحادیهٔ منطقه یی نیروهای مترقی و دموکرات نمیتوان تحولات مترقی را در یکی از کشورهای نامبرده به سر رساند. «حزب مردم افغانستان» در چوکات همبستگی جهانی زحمتگشان در راه ایجاد یک اتحادیهٔ نیرومند منطقه یی متشکل از احزاب و سازمانهای مترقی و دموکرات تلاش خواهد کرد...»

پروسهٔ ایجاد یک دولت افغانی وابسته به امریکا و غرب به بنیستهای جدی مواجهه شده است. تشکل چنین دولتی هم در درون پروسهٔ خود تضاد آمیز است و هم در برن از خود با اهداف امریکا در مفایرت قرار میگیرد. تشکل یک «دولت مرکزی» ناگزیر نفی استقلال نظامی - مالی گروه های مسلح جهادی را مطرح کرده، مشروط به نابودی یا انضمام آنها در روند تثبیت آن دولت به حیث ساختار مرکزی قدرت میباشد. منطق وجودی قدرتهای منطقه یی در این است که این قدرتها به بانی دولت جهادی اند و هم مدافع آن در برخورد با صفوف مقدم خلق. اضمحلال این نیروها در وجود یک دولت متمرکز در واقعیت امر تضعیف تاریخی ارتجاع جهادیست. چون این ارتجاع همومنی اطرافی را در اختیار دارد، مانع تشکل دولتی میشود که زمینهٔ تاریخی تضعیف آنرا فراهم بسازد. قدرتهایی که در نامهای جنگسالاران تشخص یافته اند، تلبورچهرهٔ اصلی ارتجاع قرون وسطایی اند. بدین گونه ارتجاع جهادی حاکم که یک نیروی واحد منسجم نیست،

خود مانع تشکل دولت مرکزی میشود. منافع تاریخی این ارتجاع در ادامهٔ انارشی

است. تداوم انارشی در افغانستان زمینه های استقرار شبکه های اطلاعاتی غرب را در منطقه فراهم میسازد. از سوی دیگر نیروی سیاسی که بتواند حاکمیت را در دولت متمرکز به عهده گیرد و مجری سیاستهای استراتژییک غرب در افغانستان و منطقه شود، هنوز ظهور نکرده است. تضاد اصلی تشکل دولت مرکزی در افغانستان یک تضاد ریشه یی سیاسی - اجتماعیست، نه یک مسألهٔ صرف نظامی و اقتصادی. از سوی دیگر ایجاد یک دولت متمرکز و بانفوذ و آنهم دموکراتیک (آنگونه که امریکا و غرب آنرا موعظه میکنند) لاجرم ویژه گیهای ساختاری خود را از نگاه حقوقی تبارز میدهد، یعنی تمامیت ارضی، حاکمیت ملی و استقلال سیاسی خود را مطرح میکنند. ویژه گیهای یک دولت مستقل افغانی مبارزه علیه نیروهای اشغالگر را سمتهای خواهد کرد و غرب با یگیری چنین دولتی سرموافقت ندارد.

« در وضعیت کنونی که افغانستان مشمول نفوذ استراتژییک امپریالیزم شده است و نیروهای حاضر در عرصهٔ سیاسی، عمدتاً متعلق به ارتجاع اند، اساسگذاری یک سازمان نیرومند و بزرگ دموکراتیک به منظور دفاع از منافع توده ها و ارایهٔ یک آلترناتیف مترقی و دموکراتیک، به یک مسألهٔ حیاتی در کشور مبدل شده است.»

بامقابلهٔ "نقل قولهای ترکیبی" آقای س.ج. روغ با مراجع اصلی میتوان شیوهٔ استفادهٔ او را از «میث نقل قول» به درستی دریافت. خواننده به ساده گی در مییابد که اندیشه ها و احکام مطروحه در امرانامهٔ حزب مردم افغانستان با ترکیبی که آقای روغ از پرویزین ذهن خود، از آن اندیشه ها و احکام ارایه میکند، یکی نیستند.

هنگامی که وی میخواهد به انتقاد بپردازد، همان "ترکیب ذهنی" خود را اصل قرار میدهد و به سرهم بندی نقل قولهای دیگر (البته باز هم با همان شیوه) علیه آن اقدام میکند. بدین گونه، با تأسف تمام، ما به انبوهه یی از پیش انگاشتها، احکام، نظریات و داوریهای مواجهه میشودیم که چون التقاطی اند، باعث تناقض گوییهای ویرانگر در متن میشوند؛ بنگریم چگونه؟

وی مینگارد:

«اینک این نظر که افغانستان تحت اشغال واقع شده است، باید دقیق تر ساخته شود، امریکا کوشید از طریق همراه ساختن نمایندگان نظامی ۳۶ کشور، حضور خود در افغانستان را با قطعنامهٔ ۶۸۸ ملل متحد مطابقت دهد و این حضور را در استقامت تأمین منافع ۵۶ کشور «دهنده» قرار دهد. از آن فراتر حضور نظامی کنونی امریکا فقط مختص به افغانستان نیست بلکه بخشی از یک استراتژی منطقه یی - جهانی است، وظیفهٔ ماست و با منافع ملی ما افغانها مطابقت دارد که ما پیش از دیگران ماهیت این استراتژی و پیامد های آن برای افغانستان را با موشکافی و فارغ از پیشداوری

بازشناسی کنیم. در دوران گلوبالیزم مداخلات نظامی از نظر تلاش برای گشودن راه نفوذ برای سرمایهٔ مالی مطرح است و نه از نظر «اشغال» که یک مفهوم ارضی و «تمدن موج دومی» - تافلر - است. همین اکنون نیروهای حاضر در افغانستان چارزون امنیتی تاسیس کرده اند و مسوولیت هریک از آنها را به نیروهای یکی از کشورهای «ایساف» سپرده اند. حضور و فعالیت این نیروها در افغانستان تا آنجا که واقعا با پاکسازی تروریست ها و القاعده و بنیادگرا ها از

برابریهای تحمل ناپذیرین مراکز سرمایه و اطراف آنرا کاهش داده، چشم اندازهای واقعاً بشرخواهانه، از جمله سوسیالیسم جهانی را به روی نسلهای بعدی باز خواهد کرد» (همانجا، ص ۱۱۴). ترجمه از ماست.

« پاسخ مترقی و بشرخواهانه به مسایل جهان معاصر مستلزم ایجاد چنان انترناسیونالیسمی بین خلقهاست که بتواند یک سیستم ارزشهای واقعاً جهانشمول را بیافریند و کار تمام ناشدهٔ "روشنگری" و جنبش سوسیالیستی را به سر رساند. این انترناسیونالیسم، یگانه وسیله برای جبهه گیری در برابر انترناسیونالیسم سرمایه و یونیورسالیسم دروغین و ناقص ارزشهای مولود آن است. بر عکس، نیولبرالیسم یک توهم واقعاً ارتجاعی عصر ماست که خاستگاه سیاستهای ویرانگر و نوحش زاست.» (همانجا، ص ۱۲۴)

«پیکارامپریالیسم ایالات متحده و گزینش میلیتاریستی آن، پیکار همهٔ خلقهاست و پیکار قربانیان درجهٔ اول آن خلقهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین، پیکار خلقهای اروپا و ژاپن است که محکوم به تبعیت از ایالات متحده اند و نیز به همان میزان پیکار مردم امریکای شمالی.

در اینجا به شهامت کسانی درود می فرستیم که با وجود زندگی « دردل غول» تن به تسلیم نمیدهند، چنانکه نسل پیشین آنان در برابر مک کارتیسم دههٔ ۱۹۵۰ تن به تسلیم نداد. آن ها همانند کسانی که جرأت مقاومت در برابر هیتلر را به خود دادند شایستهٔ آن اند که تاریخ نشان های افتخار را بداناتان اهدا کند. آیا طبقهٔ مسلط ایالات متحده توانایی آنرا دارد که از پروژهٔ جنتیکارانه ای که در پیش گرفته روی بر گرداند؟ این پرسشی ست که پاسخ بدان آسان نیست. در شکل گیری تاریخی جامعهٔ ایالات متحده آمادگی چندان برای چنین امری وجود ندارد. حزب واحد سرمایه که قدرتش در ایالات متحده به چالش گرفته نشده تا کنون از ماجراجویی نظامی دست نکشیده است. بدین معنا مسؤولیت این طبقه در کلیت خود نمیتواند نا دیده گرفته شود. قدرت بوش پسر قدرت یک «باند» مرکب از صاحبان صنایع نفتی و تسلیحاتی نیست. همینطور است وضع در کل تاریخ مدرن ایالات متحده که قدرت مسلط هرگز چیزی جز، به خصوص، ائتلاف مصالح بخش هایی از سرمایه نبوده است (ائتلافی که به نادرست « گروه فشار» مینامند). اما این ائتلاف تنها در صورتی میتواند حکومت کند که بخش های دیگر سرمایه آن را بپذیرند. در غیر این صورت، هر احتمالی را میتوان در این کشور ممکن شمرد؛ کشوری که هر قدر خود را در اصول پایبند حقوق می داند در عمل ناقض آن است.

بدیهی ست که برخی شکست های سیاسی، دیپلماتیک و شاید هم نظامی ممکن است بتواند اقلیت های درونی دستگاه حاکمهٔ ایالات متحده را تشویق کند تا بپذیرد که از ماجراجویی های نظامی که کشورشان بدان دست زده روی بگردانند. امیدواری بیشتر از این، به نظر همان قدر ساده لوحانه است که کسی انتظار داشته باشد هیتلر سر انجام سرعقل بیاید.

اگر اروپایی ها در ۱۹۳۵ و ۱۹۳۷ تکان خورده بودند شاید موفق میشدند جلو هذیان های هیتلر را بگیرند. اما چون تا سپتامبر ۱۹۳۹ تأخیر کردند ده ها میلیون نفر تلفات دادند. کاری کنیم که در برابر چالش نازی های جدید واشنگتن پاسخ از پیش مهیا باشد.» (۳)

چنین است نمونه هایی از تفکر مارکسیستی سمیرامین!!

ب: ایمانویل والرشتاین Immanuel Wallerstein

تئوریسم مارکسیست که عمدتاً سرمایه را به حیث یک «جهان - اقتصاد» مورد بررسی قرار داد و تشدید انقصاب جهانی را (بورژوازی - پرولتاریا) با دلایل استوار علمی آشکار ساخت. اینک نمونه ای از پرداخت تحلیلی او را ذکر میکنیم:

« موضوع مسأله برانگیز برای بورژوازی اینست که محل پویایی سرمایه داری عرصهٔ اقتصاد است، نی مؤسسات سیاسی و فرهنگی. پس پیوسته بورژواهای نوظهور به صف بورژوازی راه مییابند. ثروتمندان جدید ("برندگان" جدید) برای رسیدن به رأس هرم (که ناگزیر باید یک حلقهٔ کوچک باشد، در غیر آن فاقد ارزش در سلسلهٔ مراتب خواهد بود) در تلاش کنار زدن دیگران میشوند. هدف آنان برکناری آن گروه از برنده گان قدیم است که دیگر در بازار مؤثریت خود را از دست داده اند ولی به مواضع و امتیازات قبلی خود همچنان چسبیده اند.

پس بورژوازی عمدتاً از سه جز ترکیب یافته است: "ثروتمندان جدید"، "بهره گیران" (صاحبان املاک غیرمنقول) و "فرزندان بورژوا" که مواضع استوار خود را در بازار نگهداشته اند و بخش اساسی بورژوازی را تشکیل میدهند. ثبات نسبی بورژوازی نیز از تداوم همین جزو سوم ناشی میشود. ولی گاهگاه در مراحل رکود اقتصادی که باعث ورشکسته گی مؤسسات و تراکم سرمایه میگردد، ترکیب دو جزو نخستین نسبت به جزو سومی برتری حاصل میکند. در چنین مراحل، جنجال های سیاسی در درون بورژوازی حاد میگردد. ترمینولوژی متداول برای بیان این تناقضات از تقابل بین عناصر "مترقی" و "محافظه کار" در درون بورژوازی سخن میراند..... نتیجهٔ این برخورد ها هر چه باشد، باعث باخت هیچیک از اجزای بورژوازی نمیکردد...»

« برخورد های سیاسی درونی بورژوازی لرزه های دورانی اند که از سوی تضاد های اقتصادی برسیستم تحمیل میگردد و جزئی از میکانیزم تجدید و پوییش "انباشت سرمایه" به حیث موتور اساسی نظام اند. این برخورد ها، نظام سرمایه را از عناصر انگلِ عاطل تصفیه کرده، ساختار های

میبندارند. در این صورت مفاهیم «مرکز» و «اطراف» همچنان قابلیت کار بُرد تحلیلی را دارند. پراتیک جهانی شدن سرمایه همه روزه انتقال مؤسسات تولیدی از مرکز به اطراف و انباشت سریع سرمایه در کشور های پیرامون را نشان میدهد. برون شدن ده ها ملیون کارگر از عرصهٔ تولید در متروپولهای سرمایه داری در اثر انتقال تولید به کشور های اطراف، خود گواه ملموس انتقال سرمایه است!

در صورت اول، یعنی در صورت عدم امکان توسعهٔ سرمایه داری از متروپول به اطراف، باید آقای روغ پاگیری مناسبات سرمایه داری در افغانستان را در «دوران اعمار مجدد» که طی آن «سیادت سیاسی به بورژوازی انتقال خواهد کرد» بر بنیاد صرف دگرگونیهای درونی، بدون اثر گذاری عوامل بیرونی، توضیح بدهد. در اینصورت حکم دیگرش مبنی بر اینکه «موضوع توسعه برای افغانها موضوع گلوبالیسم» است بی محتوا میگردد.

در صورت دوم، توسعه در افغانستان که از طریق گلوبالیسم می آید، یک توسعهٔ سرمایه دارانه خواهد بود.

اینگونه تیوری بازبهای التقاطی که عمدتاً از روی خصومت با ایجاد یک حزب نیرومند متعلق به زحمتکشان افغانستان ارایه میشوند، تا بر بنیاد یک برخورد سازندهٔ علمی و سیاسی (در فضایی که هم هویت اندیشه بی طرف مورد انتقاد را صادقانه متبازر بسازد و هم مانع پذیرش لغزشها و کاستیهای پرداخت تحلیل تیوریک و سیاسی نگردد) نقش ایدیالوژیک دارند، نی درونمایهٔ واقعاً نقاد!

۸- در حاشیهٔ «مکتبهای توسعه»

نگارندهٔ «یک سند نقاد؟؟...» سه مکتب متداول فکری در بارهٔ توسعه را چنین بر میشمرد:

۱- « مکتب نوسازی که از چشم انداز آمریکا و غرب به مسألهٔ توسعه مینگریست » یعنی در کلیت حفظ کشور های جهان سوم در مدار نفوذ سرمایه و جلوگیری از لغزیدن آنها به سیستم سوسیالیستی؛ (همانجا ص ۸)

۲- « مکتب مارکسیستی مارکسیزم که به اندیشهٔ خطی پیشرفت اقتدا میکند، اصلاً یک تعبیر خاص از مدرنیست است مطابق این نظریه همه کشور ها در راه تکامل خود به سرمایه داری میرسند تا از آن به سوسیالیسم عبور کنند، یعنی مطابق نظریهٔ مارکسیستی، سر نوشت محتوم همه کشور های توسعه نیافته رسیدن به مرحلهٔ سرمایه داریست. » (همانجا ص ۸)

۳- « مکتب وابستگی مسألهٔ توسعه را از چشم انداز جهان سوم مطرح میسازد. این مکتب در انتقاد از مکتب نوسازی و مکتب مارکسی شکل گرفت، و میگوید که توسعه نیافته گی کیفیتی است که در خلال تکامل سرمایه داری پدید آمده است. توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی هر دو از نتایج پوییش جهانی انباشت سرمایه اند. اقتصاد توسعه در کشور های توسعه نیافته با منافع سلطه گرانهٔ کشور های پیشرفتهٔ سرمایه داری عمیقاً در تضاد است.»

سپس وی از اندیشه پردازان این مکتب نام میبرد: ۱- پاول باران، ۲- اندره گوندر فرانک، ۳- سمیرامین، ۴- ایمانویل والرشتاین. خواننده ای که با آثار و بینش این اندیشه پردازان آشنا نباشد، همانند نگارندهٔ آن مقال گمان میبرد که همه در «انتقاد از مارکسیزم» قرار دارند و گویا بینش مارکس را در رابطه با انکشاف جهانی سرمایه رد کرده اند.

به خاطر آنکه سیمای راستین این اندیشه پردازان مارکسیست را به خوانندهٔ افغانی معرفی کرده باشیم شمه ای از نظریات هر کدام آنها را در قبال مسألهٔ انباشت و گسترش سرمایه و مسایل توسعهٔ کشور های پیرامونی ذکر میکنیم تا ثابت شده باشد که آنان مطابق اسلوب تحلیل های نویسندهٔ «سرمایه» می اندیشند و ناواری های تیوریک شان در خط کلی تحلیل «سرمایهٔ مارکس» قرار دارند. همزمان باید توجه کرد که آنان هیچگاهی تحلیل تیوریک را از مسایل پراتیک جنبشهای انقلابی و مترقی کشور های پیرامون و مسألهٔ انقلاب ضد سرمایه داری جدا نمی سازند.

الف: سمیرامین Samir Amin

وی در مقالهٔ « جهانی شدن جدید سرمایه داری: امپراتوری فنا» مینگارد:

« مداخلهٔ شمال در امور جنوب، در همه جوانب و اشکالش (به ویژه در شکل مداخلهٔ خشن نظامی یا سیاسی)، همیشه منفی است: هیچگاهی ارتشهای غربی، صلح، رفاه و دموکراسی را به خلقهای آسیا و آفریقا و امریکای لاتین انتقال نخواهند داد. ارتشهای نامبرده در آینده، همانند پنج قرن گذشته، به جز برده گی، استثمار، چپاول ثروت و نفی حقوق خلقها، چیز دیگری را به آنها نخواهند داد. باید نیرو های مترقی غرب به این امر پی ببرند» (ترجمه از ماست) (۲)

«آیندهٔ بشر مربوط حل تناقضات و تضادهای کنونی جهان است. یا چنان نظام سرمایه داری بر قرار خواهد شد که توحش کنونی را به اوجش خواهد بُرد یا نظامی پا خواهد گرفت که نا

سیاسی - اجتماعی. بخشهای تحول پذیر فعالیت اقتصادی را به هم نزدیک ساخته و دگرگونی ساختاری در حال شدن را یک پالس ایدئولوژیک میزند. اگر کسی این دگرگونی را " ترقی " میگوید ، بگوید ، ولی من ، مفهوم " ترقی " را صرف به دگرگونیهای عمیق اجتماعی اطلاق میکنم.

«اینگونه تحولات عمیق اجتماعی از تکامل ویژگیهای بورژوازی برخاسته بل از تکامل ویژه گیهای پرولتاریا ناشی میشوند. اگر بورژوازی را به حیث طبقه یی تعریف کنیم که ارزش اضافی را که خود تولید نکرده است ، غصب میکند و بخشی از آن را به انباشت سرمایه اختصاص میدهد، باید پرولتاریا را طبقه یی تعریف کنیم که بخشی از ارزشی را که تولید میکند به بورژوازی وا میگذارد.»

« بدینگونه در شیوه تولید سرمایه داری تنها بورژوا ها و پرولتر ها وجود دارند.»

چنین انقلابی یک امر ساختاریست! (۴) (ترجمه از ماست). آیا میشود چنین تحلیلی را تراویده از یک نیومارکسیست دانست. تازه اصطلاح نیومارکسیست ، فاقد کوچکترین بار معناییست. چگونه میتوان بر جهان بینی که خود ، دگرگونی مستمر خود را در پیوند با دستاورد های جدید علمی و تیوریک اعلام میدارد ، پیشوند "نیو" را چسپاند؟ پس اگر نیومارکسیزم را به مفهوم "مارکسیزم جدید" به کار میبرند ، فاقد محتواست. ولی اگر نیومارکسیزم را به تبعیت از اصطلاح نیوفاصلونی سده سوم میلادی که فلسفه افلاطون را "حیا" کرد ، " احیای مارکسیزم " تلقی میکنند ، باید نخست دوران رکود آن را ثابت کرده باشند و سپس ضرورت احیای آن را توضیح داده باشد.

ج: آندره گوندر فرانک:

رمی هره را Remy Herrera در مقاله « تیوریهایی در باره نظام جهانی سرمایه داری» که در مجموعه «فرهنگ مارکس معاصر» (Dictionnaire Marx Contemporain انتشارات PUF ، سال ۲۰۰۱ پاریس ؛ ص ۲۰۱- ۲۱۳) انتشار یافته است ، در باره آندره گوندر فرانک مینگرد (این مقاله از سوی تراب حق شناس و حبیب ساعی ترجمه گردیده است که در سایت اندیشه و پیکار انتشار یافته است. افزوده های بین [] و تکیه ها از ماست).

[از دیدگاه فرانک:]

« توسعه نیافتگی کشور های پیرامونی را باید به عنوان یکی از نتایج ذاتی گسترش جهانی سرمایه داری تفسیر کرد که در عرصه مبادله ، ساختار های انحصار گرایانه اش را دارد و در عرصه تولید ، ساز و کار های [میکانیسمهای] استثمار گرانه اش را. فرانک بر این است که جذب شدن در سیستم جهانی سرمایه داری ، مستعمرات امریکای لاتین را که در ابتدا « بی توسعه» (non-développés) بوده اند ، از همان آغاز جهان گشایی اروپا در قرن ۱۶ به شکل بندی های اجتماعی [صورت بندی] «توسعه نیافته» (sous-développés) اساساً سرمایه دارانه دگرگون کرده است ، زیرا دارای ساختار های مولد و تجاری مرتبط به منطق بازار جهانی و تابع جست و جوی سود می باشند. « توسعه توسعه نیافتگی» در خود سیستم جهانی سرمایه داری ریشه دارد که همچون «زنجیره ای» دارای سلسله مراتب از سلب مالکیت / تملک مازاد ارزش اقتصادی که « جهان سرمایهداری و متروپل های ملی را به مرکز منطقه ای می پیوندد (...) و از آنجا به مراکز محلی و غیره تا برسد به زمینداران بزرگی که مازاد ارزش خرده کشاورزان را به زور از آنان میستانند (...) ، و گاه از این ها هم فراتر رفته نوبت به کارگران کشاورزی فاقد زمین میرسد که آن ها را به نوبه خود استثمار کنند». بدینگونه شاهد زنجیره ای هستیم که در هر حلقه آن اشکال استثمار و سلطه بین « متروپل ها و کشور های وابسته» مهر نوعی غریب از تداوم و تغییر را با خود دارد و سیستم جهانی سرمایه داری بین المللی ، ملی و محلی ، از قرن ۱۶ به بعد ، همزمان ، هم باعث توسعه برخی مناطق « برای اقلیت » میشود و هم توسعه نیافتگی « برای اکثریت » در جا های دیگر - یعنی در حاشیه های پیرامونی که برودل (Braudel) در باره آن ها میگفت : « زندگی انسان ها در اینجا ها غالباً یادآور برزخ و حتی جهنم است» .

طبقات حاکم در جوامع وابسته بدین نحو میکوشند روابط وابستگی خود را با متروپل های سرمایه داری از طریق سیاست های دولتی مشوق « توسعه لومپنی» مجموعه حیات اقتصادی ، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ملت و مردم امریکای لاتین ، دست نخورده نگه دارند. این متروپل ها طبقات مزبور را بطور محلی در یک وضعیت مسلط مستقر می کنند و جایگاه [Statut] لومپن بورژوازی [lumpen-bourgeoisie] را بدانان میبخشند.

از نظر فرانک ، در وضعیت کنونی ، برای کشور های پیرامونی سیستم جهانی سرمایه داری هیچ راه خروج دیگری از « توسعه توسعه نیافتگی» جز « انقلاب سوسیالیستی» که « هم ضروری و هم ممکن است » وجود ندارد.»

کسیکه هم ضرورت و هم امکان انقلاب سوسیالیستی را برای کشور های اطراف سرمایه داری با چنین صراحت مطرح میکند لابد در خط کلی تفکر مارکس می اندیشد!

د: پاول باران Paul Baran

تیورین مارکسیست امریکایی ، عمدتاً در باره نظام سرمایه داری پژوهش کرده است . وی در کتابی زیر عنوان (The monopoly Capital :1968) که همان سال به زبان فرانسوی بنام «سرمایه داری انحصاری» در پاریس به نشر رسید ، تضاد های انکشاف سرمایه را مورد تحلیل قرار داد و چنین نتیجه گرفت: « حماسه دوران ما را انقلاب جهانی تشکیل میدهد؛ این حماسه زمانی پایان مییابد که تمام جهان را احتوا کند » (۵)

بدینگونه ، تنها دو مکتب اندیشه یی در رابطه با مسأله توسعه وجود دارند ؛ یکی مکتب بورژوایی که تنها چشم انداز بهره برداری از وضعیت کشور های پیرامونی را برای انباشت و تمرکز بیشتر سرمایه به حیث توسعه مطرح میکند و دیگری بینشهایی که در چوکات کلی تفکر مارکسیستی ، تضاد های سرشتی توسعه را در روند جهانی شدن سرمایه نشان میدهند و خلقت های پیرامونی را برای مقاومت علیه چپاول سرمایه متروپولها فرا میخوانند. این بینشها هیچگاهی انقلاب مرکز - اطراف ، شمال - جنوب ، و بورژوازی - پرولتاریا را کنار نمیگذارند.

۹- « استنباط فلسفی از تاریخ معاصر وطن ما! » (!)

در پایان « یک سند نقاد؟؟؟...» میخوانیم : « مرامنامه حزب مردم افغانستان بر یک استنباط فلسفی از تاریخ معاصر وطن ما متکی نیست و نمیتواند یک چشم انداز روشن تاریخی بگشاید.» به این حکم دقیق شوم: دو رکن اساسی آنرا « یک استنباط فلسفی» و « تاریخ معاصر وطن ما» تشکیل میدهند.

« تاریخ معاصر وطن ما » چیست؟ و اساساً خود " تاریخ " چیست؟

یک: در زبان متداول ، واژه "تاریخ" را معمولاً برای افاده رویداد های گذشته یک جامعه به کار میگیرند . مثلاً تاریخ سیاسی را **سرگذشت** تصور قدرت ، دولت ، قیامها ، شورشها ، سرکوبها ، جنگها ، لشکر کشیها ، مقاومتها و غیره میندازند. به همینگونه " تاریخ ادبیات" را سیر دگرگونی آفریده های ادبی و چگونه گی پیدایی و مرگ مکتبها و سبکها و غیره تلقی میکنند. در این کاربرد مفهوم "تاریخ" ، بررسی و تدوین رویداد های گذشته است بر اساس اسناد و شواهدی که امروز در اختیار داریم . از این دیدگاه « تاریخ معاصر وطن ما» یعنی مجموعه رویداد های یک مقطع در تاریخ کل کشور که آنرا با مفهوم « معاصر» ، محصور میسازیم (حصر یا تعیین منطقی : تشخیص منطقی). **اما این تاریخ ، به حیث رویداد های گذشته ، دیگر وجود ندارد!** (در بند دو " محل وجود تاریخ " را روشن میسازیم) « تاریخ معاصر وطن ما» به حیث تسلسل زمانی رویداد ها ، متعلق به گذشته است ، یعنی دیگر وجود ندارد! وجود بر فعلیت استوار است و تاریخ ، به گونه یی که « تاریخ باوری» (Historicism) مطرح میکند، فعلیت ندارد! آقای س.ح. روغ باید ملتفت شده باشد که « تاریخ معاصر وطن ما» از نگاه فلسفی یک " مفهوم میانتهی " (بقول خودش : یک «گپ») است. **ارایه یک استنباط فلسفی از آنچه وجود ندارد ، یک استنباط عبث خواهد بود.** از این دیدگاه حق با نویسنده « یک سند نقاد؟؟؟...» است چون ، مرامنامه حزب مردم افغانستان بر چنین استنباط فلسفی استوار نیست زیرا ما استنباط فلسفی خود را بر "لاوجود" استوار نمیسازیم.

دو: و اما از دیدگاه بینش ساختار باورانه از تاریخ (Structuralisme) که به وسیله فیلسوف بزرگ مارکسیست ، لویی آلتوسر Louis Althusser انکشاف یافت ، مسأله به دیگرگونه مطرح میگردد. وی با تحلیل ژرف و دیالکتیکی نشان داد که تنها " محل" ممکن برای وجود تاریخ "ساختار جامعه" است . جامعه ، در فعلیت خود وجود دارد و این فعلیت ، همزمانی (contemporanéité) تمام ساختارها را (اقتصادی ، سیاسی ، اندیشه یی ، و غیره) مفروض میدارد. پس تاریخ یک کشور تنها در ساختار اقتصادی - اجتماعی - سیاسی - فرهنگی آن نهفته است و هیچ محل دیگری برای وجود آن، وجود ندارد. این حکم در ظاهر امر عجیب به نظر میرسد ولی با کمی ژرف اندیشی دیالکتیکی ، دریافته میشود که ساختار ، یگانه محل و بستر دگرگونیهاست.

ساختار اجتماعی - اقتصادی فعلیت دارد و میتواند مورد شناخت قرار گیرد، بر خلاف " تاریخ" در پنداشت بالا (در بند یک) که فاقد فعلیت بود و نمیتوانست مورد شناخت قرار گیرد. («تاریخ نمیتواند مورد شناخت علمی قرار گیرد چون دیگر وجود ندارد» ؛ مارک بلوک).

بدینگونه « تاریخ معاصر وطن ما » به حیث برهه یی از کل تاریخ افغانستان تنها در ساختار اقتصادی - سیاسی - فرهنگی - اندیشه یی جامعه کنونی افغانی وجود دارد و بس. این ساختار را

مالتوس» لیبرالیزم کلاسیک، الزاماً سبب پیدایش معتقدات سیاسی گشت. دولت و یا حکومت به نظر لیبرالیستهای کلاسیک به قول ای. ک. هانت E.K.Hunt، نویسنده کتاب معروف مالکیت و رسالت «مصیبتی است که تنها هنگامی قابل تحمیل است که یگانه وسیلهٔ احتراز از مصیبت عظیم تری باشد». آدام اسمیت در اثر معروف خود «ثروت ملل» سه وظیفه را به عهدهٔ دولت میگذارد:

۱ - حمایت از کشور در مقابل متجاوزین خارجی،
۲ - حمایت از شهروندان در مقابل بی عدالتی دیگر شهروندان،

۳ - احداث و ترمیم نهاد ها و تاسیسات عمومی عامه، منظور اساسی لیبرالیزم از حمایت شهروندان در مقابل بی عدالتی دیگر شهروندان، در واقع به معنی حمایت از مالکیت خصوصی و اعمال قرار داد ها و حفظ نظم داخلی است، **چی مقدس شمردن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید رکن اصلی لیبرالیزم را تشکیل میدهد.** با گذشت زمان معلوم گردید که پیگیری نفع شخصی در صورت وجود رقابت کامل باعث نوآوری در تولید و افزایش ثروت جامعه میگردد، **اما ثروتمند شدن جامعه همراه با فقیر شدن اکثریت مردم است.** شکاف بین فقر و ثروت تا زمانی کاهش نمی یابد که نفع شخصی به سود نفع اجتماعی از بین نرود و ثروت، اجتماعی نگردد. (موضوع تعدیل نفع شخصی، به سود نفع اجتماعی و اینکه نفع شخصی را نمیتوان نابود کرد، و نمیتوان نفع اجتماعی را بدین آسانی جانشین ساخت، بحثی است جداگانه که در آینده به آن خواهیم پرداخت.)

مدافعان نظریهٔ بازار آزاد، عقیده دارند که بازار آزاد و بدون محدودیت، نه تنها انرژی و منابع تولیدی را در جهت با ارزش ترین کار برد ها هدایت میکند، بلکه همچنین موجب پیشرفت اقتصادی مداوم نیز میشود. **ولی رکود جهانگیر سرمایه داری در اواسط دههٔ ۱۹۳۰ بر این نظریه مهر تأیید گذاشت که، نظام سرمایه داری و اقتصاد متکی به بازار آزاد متناوباً به بحران های حاد و رکود و بیکاری گسترده گرفتار میگردد.**

برخلاف نظر اقتصاد دانان کلاسیک و مدافعان بازار آزاد، کینز (John Maynard Keynes 1883-1946)، اقتصاد دان برجسته در اثر معروف خود «نظریهٔ عمومی اشتغال، بهره و پول» در سال ۱۹۳۶ به این نکته پرداخت که، «رکود اقتصادی پدیده یی نیست که حاصل عدم تعادل کوتاه مدت عرضه و تقاضا باشد، زیرا هیچ دلیلی نیست که تعادل اقتصادی با اشتغال کامل همراه باشد»

کینز بیشتر به این نظریه تأکید نمود که رکود اقتصادی به خودی خود در نتیجهٔ تعادل عرضه و تقاضا (تعادل اقتصادی) رفع نمی گردد، زیرا اقتصاد ممکن است **در عمق رکود و با وجود بیکاری گسترده در تعادل باشد.** از تحلیل نظریات کینز این استنباط و نتیجهٔ مهم به دست می آید که نظام سرمایه داری برای استقرار خود چاره یی جز این ندارد که دولت نقش مهم تنظیم کنندهٔ امور را در سطح اقتصاد کل به عهده داشته باشد و با کم و زیاد کردن مالیات و وضع تعرفه ها و سایر تدابیر محدود کننده، طوری مداخله نماید که تعادل اقتصادی با اشتغال کامل همراه گردد.

این نکته جالب توجه است که حتی سرسخت ترین مدافعان و مبلغین آزادی بی قید و شرط سرمایه داری آنگاه که به قدرت رسیده و مسؤولیت اداری امور نظام را به عهده داشته اند، در مقابله با رکود اقتصادی، سیاست

های کینز را دنبال کرده اند. بارز ترین مدعی های کینز گرایی همانا ریچارد نیکسون، رونالد ریگان و جورج بوش (پسر)، در مقابله با رکود اقتصادی سالهای نخست دهه های ۱۹۷۰-۱۹۸۰ و ۲۰۰۰ بوده اند. **بنابر اینکه بازار آزاد بی قید و شرط هیچ گونه تضمینی برای تعادل اقتصادی، رفع بیکاری و تأمین اشتغال کامل ندارد و در عرصهٔ اقتصاد تطبیقی ناکام بوده،** پس از کینز عملاً دخالت دولت در اقتصاد جامعه، برای تنظیم تعادل اقتصادی کل و رفع بحران های فصلی و دورانی درون نظام سرمایه داری و تأمین نیاز های ساختاری آن ضروری گردید. ولی هنوز هم، همچنان در درون نظام اقتصادی سرمایه داری، در میان طرفداران مداخله جویی دولت و مخالفین آن کشاکش بر سر تعیین نقش دولت ادامه دارد.

مدل تیوریک اقتصاد بازار آزاد:

درمدل تیوریک، نظم اقتصادی که فکتور اساسی رشد و انکشاف اقتصادی به شمار میرود، درسیستم اقتصاد بازار آزاد خود به خود ایجاد میگردد. لیکن به شرط آنکه نظام بازار آزاد واقعاً در پراوتیک مراعات گردد و نه به وسیلهٔ دولت و نهاد ها و سازمان های ممثل قدرت و نه از طریق اهرم های اقتصادی مانند کارتلها، اتحادیه های مالی، مؤسسات انحصاری و قرار داد های مربوط به قیمت و تعرفه های مالی-تجاری و قوانین، مقررات و طرز العمل ها. **آزادی عمل واقعی اقتصادی** اخلاص گردد. به همین لحاظ پیش شرط برای اجرای مقررات و آزادی عمل اقتصادی در سیستم بازار آزاد همانا موجودیت یک **نظام حقوقی قوی** است که بتواند آزادی عمل اقتصادی و اجرای موازین و مقررات سیستم اقتصاد آزاد را حقیقتاً تضمین نماید. در تیوری پایهٔ اساسی سیستم اقتصاد بازار آزاد، بر اصل عدم مداخلهٔ دولت و قدرت های ممثل دولت استوار است. یعنی از نگاه رونبای سیاسی خواهان حذف و یا کوچک ساختن نقش نظارت دولت و سایر سازمان های رونبایی است. ولی این نکته را نباید فراموش کرد که، **در پراوتیک، اقتصاد بازار آزاد از نظر سیاسی در عرصهٔ بازار کار و سیستم توزیع، خواهان دخالت دولت به منظور تدوین و اجرای قوانین دولتی محدود کننده خواسته های مادی، اقتصادی، اجتماعی و حقوق سیاسی زحمتگشان اند که چنین روش، مقابله با زحمتگشان را اجتناب ناپذیر می سازد.**

بنیاد وجودی مدل اقتصادی بازار آزاد، بر آزادیهای اقتصادی آتی استوار است:

- ۱ - آزادی تولید و آزادی در مورد مقدار، حجم و نوع تولید،
- ۲ - آزادی استفاده و امکان اختلاط وسایل تولید، «آزادی کامل ترکیب نیروهای مولده»،
- ۳ - آزادی قرارداد،
- ۴ - آزادی رقابت کامل،
- ۵ - آزادی تشکیل قیمت،
- ۶ - آزادی حرفه و پیشه،
- ۷ - آزادی کامل استخدام،
- ۸ - آزادی انتقال سرمایه.

در تحت شرایط نظام اقتصادی بازار آزاد، فعالیت نمودن برای تصدی های تولیدی و خدماتی متوسط، کوچک و جدید التاسیس مشکل است، زیرا این گونه تصدیها بایست در طرح پلانهای خویش، پلانهای رقبا و پلانهای مستهلکین و یا مشتریان را رعایت نمایند؛ یعنی مسألهٔ انسجام و ارتباط بین مؤسسات اقتصادی به وسیلهٔ

پلانهای عمومی مرکزی صورت نگرفته، بلکه مطابق به مدل تیوریک اینگونه پراولم ها خود به خودی در بازار حل میگردد، و این وظیفه را میکانیزم قیمت اجرا می نماید.

قیمت یک اورگانیزاتور (قوای نظم دهنده)، طبیعی و خود به خودی سیستم اقتصادی بازار آزاد به شمار میرود. قیمت، حجم عرضه و تقاضا را تعیین می نماید. فعالیتگاه ها مجبور اند، با میکانیزم بازار و سطح قیمت توافق داشته باشند و باید به قیمت تمام شد کمتر از قیمت بازار، کالا های خویش را عرضه بدارند، چی در غیر آن از صحنهٔ بازار ناپدید خواهند گردید. عمده ترین وسیلهٔ دستیابی به قیمت تمام شد کمتر از قیمت بازار، همانا استخدام نیروی کار انسانی ارزان به شمار میرود.

باید تذکر داد که **حرکت سرمایه از زمینه یی به زمینهٔ دیگر باعث نوسانات قیمت و تغییرات در سطح عرضه و تقاضا و مخصوصاً عدم ثبات مشاغل و سطح در آمد زحمتگشان میگردد.**

بررسی های اغلب دانشمندان و اقتصاد دانان نشان میدهد که اقتصاد متکی به بازار آزاد، مطابق مدل، در هیچ زمانی در عمل وجود نداشته است، بلکه آنچه طی سدهٔ گذشته در صحنه حضور داشته، امپریالیزم بوده. الیگارشای های مالی که بخشهای بزرگ از جهان را زیر بوغ استعماری خود داشته اند، در گذشته تعیین کننده بوده اند، نه میکانیزم بازار آزاد.

آن حلقات و گروه های اجتماعی-سیاسی که خود را در خدمت نظام سرمایه داری فرمالی قرار داده اند و نظام مبتنی بر اقتصاد بازار آزاد را، به حیث **یگانه** راه برای انکشاف برگزیده اند و گاه و بیگاه شعار «به سوی بازار آزاد» را بلند مینمایند، در واقع پایه داری امپریالیزم و استقرار الیگارشای مالی را خواهان اند.

اینکه در یک کشور بی نهایت عقب نگهداشته شده، جنگ زده و ویران شده با اقتصاد ورشکسته و در حالت رکود و مردم در فقر نشسته با پایین ترین قدرت خرید، فعالیت و عملکرد مدل اقتصاد بازار آزاد با ویژه گیهای نظری آن میتواند تضمین گردد یا خیر؛ و یا اینکه گزینش سیستم اقتصاد بازار آزاد، با پذیرفتن آزادی های اقتصادی ساختاری آن، با نیازمندی های اساسی جامعه سازگاری دارد یا نه؛ بحثی است جداگانه که سنجش و دقت بیشتر و تحلیل و ارزیابی همه جانبه و کارشناسانه را میطلبد و باید از دید اقتصاد سیاسی و منافع دور و نزدیک زحمتگشان به این مسأله پرداخته شود.

ما به این پنداریم که تنها پذیرش و مطلق ساختن غیر مسوولانه بازار آزاد، آن هم در تحت تاثیر روند های تند و کند جهانی و بدون تحلیل و محاسبهٔ دقیق اوضاع و شرایط کشور و درک جریانات عینی پروسهٔ انکشاف اقتصادی-اجتماعی، در حقیقت مشت زدن در تاریکی است که در نهایت به جز از انارشیزم اقتصادی و تعمیق شکاف بین فقر و ثروت چیز دیگری را به بار نخواهد آورد.

تجربه سدهٔ اخیر کشور هایی که به سوی نظام سرمایه داری سوق گردیده اند، نشان میدهد که نظام سرمایه داری در هر شکل سیاسی آن قادر به حل معضلات عقب مانده گی و بیعدالتی دهشتناکی که سراپای آن جوامع را فرا گرفته، نیست.

دوم - اقتصاد رهبری شدهٔ مرکزی :

اقتصاد رهبری شده به مفهوم امروزی آن عبارت از یک نظام اقتصادی است، که توسط دولت و ارگانهای آن رهبری و هدایت میشود. مرام از رهبری دولت آن است تا

اهداف و سیاست های اقتصادی-اجتماعی و برنامه سیاسی دولت تضمین شده بتواند. در این نظام یک دایره مرکزی فیصله می نماید که چی، چقدر، و چی وقت و در کجا تولید گردد. نوع، حجم، اندازه، محل و زمان تولید، بر بنیاد اهداف دولت تعیین میگردد.

در این سیستم دایره مرکزی است که تصمیم میگیرد اشیا و خدمات (کالا های تولید شده) به کدام قیمت توزیع گردد.

در اقتصاد رهبری شده، رهبری اداره، تنظیم، انسجام و به هم پیوسته گی رشته های مختلف اقتصادی و سکتورهای پایه یی و زیرساخت اقتصادی (صنایع و معادن، ترانسپورت، بانکها و سازمان های توزیع)، به عهده یک دایره مرکزی عالی قرار میگیرد.

اقتصاددانان، مدل های متفاوتی از نظام اقتصادی رهبری شده ارائه نموده اند. با در نظر داشت فعل و انفعالاتی که طی قرن اخیر در سیستم ها و تشکیلات اقتصادی به وقوع پیوسته اند، به صورت کلی در قالب نظام اقتصادی رهبری شده به مدلهای آتی میتوان اشاره نمود:

- اقتصاد پلان مرکزی: در این گونه جامعه اقتصادی، تبادل قطعاً وجود ندارد. تولید، توزیع و استهلاک به اساس پلان مرکزی صورت میگیرد.

- اقتصاد پلان مرکزی با انتخاب آزاد مواد استهلاکی، - اقتصاد پلان مرکزی، با انتخاب آزاد، رشته، مسلک و محل کار، (این مدل با انتخاب آزاد مواد استهلاکی توأم بوده میتواند)،

- اقتصاد توزیع خالص: در این مدل تولید، توزیع، استهلاک و امور مربوط به تشکل قیم، تنظیم، توحید و انسجام تصدیهای اقتصادی به دوش اداره مرکزی قرار دارد. تذکر باید داد که، مدل اقتصاد توزیع خالص در عمل تاکنون نتوانسته تحقق یابد.

از نگاه تاریخی، اقتصاد رهبری شده، یک مرحله انکشافی بعدی «بسیار بازار آزاد» نمی باشد، بلکه میتواند که قبل از اقتصاد بازار آزاد و یا هم بعد از اقتصاد بازار آزاد عرض اندام نماید.

با در نظر داشت پیشینه تاریخی این نظام میتوان گفت که اقتصاد رهبری شده یک اختراع جدید نیست. و اما تا جایی که مربوط به گسترش تیوری دایره پلان مرکزی است، میتوان آن را ابتکار عصر حاضر محسوب کرد.

در اقتصاد رهبری شده، پلانگذاری حایز اهمیت خاصی است. پلانگذاری یکی از ارکان اساسی برای بقا و وجود این شکل اقتصاد به شمار میرود. به همین لحاظ است که سیستم اقتصاد رهبری شده بعضاً به نام «اقتصاد پلان» نیز یاد میشود.

از نگاه تیوری، توازن اقتصادی در این سیستم به وسیله پلانگذاری تأمین میگردد. ولی تیوری «وقایع اقتصادی» تأمین توازن اقتصادی را به وسیله پلان هم تحت سوال قرار داده است.

واقعیت های اقتصادی در طول سده گذشته نشان داده است که در بعضی از مقاطع خاص زمانی، به منظور رشد اقتصادی، نظامهای سیاسی-اجتماعی که بر محور اقتصاد رهبری شده دولتی عیار گردیده بودند، به خاطر تلفیق عناصر اقتصاد بازار آزاد با اقتصاد پلان مرکزی، تدابیر محدود کننده یی را در حوزه اقتصادی عمل خویش اتخاذ نموده اند. به صورت نمونه میتوان از برنامه (نیپ) یاد کرد. دولت جوان شوروی، به منظور خارج کردن جامعه از بحران اقتصادی ناشی از پیامد های جنگ

و ویرانی و جبران سقوط شدید سطح تولید، به خصوص در بخشهای صنعت و زراعت، در پاسخ به ضرورت های عینی، برنامه نوین اقتصادی «نیپ» را در سالهای ۱۹۲۱-۱۹۲۸ میلادی تدوین، تصویب و به اجرا گذاشت. از نظر اقتصادی مهمترین مشخصه «نیپ»، **گوشی در جهت تلفیق سیستم اقتصاد مرکزی رهبری شده با سیستم اقتصاد بازار آزاد بود.**

بر اساس برنامه اقتصادی «نیپ» هدایت تولید، (چی تولید گردد، برای کی تولید گردد، و در کجا تولید گردد)، در بخش زراعت به دهقانان سپرده شد، و اداره بخش صنعت به جز صنایع زیربنایی و کلیدی (صنایع سنگین، بانکداری، و تجارت خارجی) عمداً به بخش خصوصی واگذار گردید.

در این برنامه نظارت انحصاری دولت که مشخصه اصلی سیستم اقتصاد مرکزی یعنی اقتصاد توزیع بود، بر توزیع و تجارت ملغی شد، و این وظیفه به دوش اقتصاد بازار آزاد گذاشته شد، و دولت نقش خود را به هدایت عمومی اقتصاد از طریق اعمال نظارت بر صنایع پایه یی و تأثیر گذاری به روند های اقتصادی از راه اتخاذ سیاست های مالیاتی محدود کرد.

برنامه «نیپ» در واقع یک بازگشت تاریخی بود، از سیستم اقتصاد مرکزی رهبری شده دولتی به سوی اقتصاد بازار آزاد، که منجر به ظهور یک سیستم اقتصادی مختلط گردید، و نتایج مثبتی را هم به بار آورد. از دیدگاه لینن، این اقدام «یک گام به عقب در جهت همزیستی با سیستم سرمایه داری و استفاده از انگیزه سود برای جبران سقوط شدید سطح تولید در بخشهای صنعت و زراعت بود.»

یک مسأله دیگر را هم باید در نظر داشت که تعدادی از پژوهشگران عرصه علوم اقتصادی به این نتایج بیشتر تأکید میدارند که برای تأمین رشد و انکشاف جوامع اقتصادی، شیوه تولید سرمایه داری یک مرحله از نظر تاریخی ضروری و اجتناب ناپذیر است. و پریدن از آن، بازگشت تحمیلی را موجب میگردد. ولی نکته قابل تذکر اینست که عوامل این بازگشت را نخست در دایره سیاست حاکم، قلمرو قدرت، نظام سیاسی - اجتماعی و ترکیب طبقاتی آن نظام و اندازه نقش واقعی و وضعیت عینی زحمتکشان در امر رهبری جامعه دید. البته که برای تأمین رشد و انکشاف جامعه، برقراری شیوه تولید سرمایه داری یک ضرورت تاریخی پنداشته میشود، ولی نه یک امر اجتناب ناپذیر.

مهمترین نتایج را که کارل مارکس از پژوهشهای اقتصادی خود به دست میدهد، این است که: « شیوه تولید سرمایه داری، یک مرحله از نظر تاریخی ضروری است. اگر نه همه بشریت، حد اقل ملتهای اروپا است که از شیوه فیودالی به شیوه تولید سرمایه داری منتقل شده اند.»

مارکس آگاهانه از تعمیم های فلسفی-تاریخی اجتناب میکرد، و به همین دلیل ادعا نمی کند که همه خلفهای کرة زمین باید مرحله تکامل سرمایه داری را طی کنند. مفهوم شیوه تولید آسیایی که از طرف مارکس مطرح شد، نشان میدهد که راه دیگری، متمایز از راه تاریخی اروپا، برای توسعه اقتصادی نیز میتواند وجود داشته باشد. مارکس در نامه مورخ ۸مارچ ۱۸۸۱ خویش خطاب به [زاسولویچ] متذکر شده است که «در پژوهش های اقتصادی او، اجتناب ناپذیری تاریخی صورتبندی

سرمایه داری، تنها منحصر به کشور های اروپایی غربی است». بدین معنی که امکان رشد غیر سرمایه داری کشورهای دیگر در صورت وجود شرایط تاریخی معین نفی نمی گردد.

آنانیکه ناآگاهانه و به خاطر خوشنودی سیستم سرمایه داری جهانی، تأمین رشد و انکشاف کشور را صرفاً در استقرار نظام سرمایه داری، آنها را بالا و در تحت روندها و فعل و انفعالات شتابنده «جهانی سازی سرمایه مالی» می پندارند و امکانات راه رشد غیر سرمایه داری را عجلولانه نفی میدارند، در واقع زحمتکشان را از این امکان محروم میسازند. هم در مقیاس جهانی و هم در درون جوامع عقب نگهداشته شده، ریزرف ها، ذخایر و امکانات برای رشد و انکشاف این جوامع از طریق تقویة سکتورهای دولتی و تعاونی وجود دارد.

اقتصاد مختلط رهبری شده:

از ارزیابی هایی که به وسیله پژوهشگران علم اقتصاد از چگونه گی تطبیق تیوری های اقتصادی صورت گرفته، استنباط میگردد که هم سیستم اقتصادی خالص آزاد و هم سیستم اقتصادی خالص توزیع (اقتصاد مرکزی) بیشتر جنبه ایده آلی را داشته (صرف نظر از اینکه در تحت شرایط معین و مشخص تاریخی در بعضی ساحه های محدود تطبیق گردیده)، در واقع به مفهوم اصلی آن تا کنون به ظهور نرسیده، و از نظر انطباق آن در پراتیک اقتصادی-اجتماعی بیشتر مدل های فکری میباشد.

قابل تذکر است که در بین دو سیستم فوق الذکر اقتصادی، یک تعداد از مدل های مختلط اقتصادی هم وجود دارند، که حاوی عناصر هر دو شکل از این سیستم ها میباشد، و هر یک از این مدل های مختلط ویژه گیها و کرکتر معین خود را دارند. موجودیت عناصر بیشتر یک سیستم در یک نظام مختلط، در واقعیت کرکتر و ماهیت اصلی نظام اقتصادی را ظاهر میسازد.

سیستمهای اقتصادی که ترکیبی از عناصر سیستم بازار آزاد و سیستم اقتصادی مرکزی اند، معمولاً به نام سیستم های اقتصادی «راه وسطی» و یا سیستم های اقتصادی مختلط، مسما گردیده اند

از دید علم اقتصاد، اینکه عناصر کدام یک از سیستم های اساسی در یک نظام اقتصادی مختلط زیاد تر نفوذ دارند، مربوط به عوامل متعدد است، از جمله:

- عامل سیاسی، و ترکیب اجتماعی و طبقاتی نیروهای نظام حاکم:

به هر اندازه یی که گرایش ها و میلتهای ضد سیستم سرمایه داری در درون نظام سیاسی بیشتر باشد، به همان اندازه سیستم اقتصادی آن نظام، از سیستم اقتصادی بازار آزاد منحرف و متمایل به سیستم اقتصاد مرکزی رهبری شده میشود.

- چگونه گی اساسات تولید و درجه رشد تصدیهای اقتصادی و مراکز تولیدی:

به هر اندازه که مراکز تولیدی مترکزم، متمرکز و دارای سرمایه ثابت و پایه دار و بزرگ باشد، تمایلات بیشتر به سیستم اقتصاد رهبری شده می باشد، البته عدم موجودیت بازار های غیر متوازن به این تمایلات می افزاید، زیرا جهت توازن بازار و ایجاد قدرت خرید، تقاضای مداخله دولت ضرورتاً مطرح میگردد.

موجز اینکه، تحلیلها، تجزیه و ارزیابی هایی که از واقعیت های اقتصادی به وسیله پژوهشگران عرصه علوم اقتصادی صورت گرفته، بیانگر آن است که تطبیق کامل مدل اقتصادی خالص بازار آزاد و مدل اقتصادی توزیع خالص در عمل تا کنون نا مقدور بوده، چی فعل و انفعالات اقتصادی - اجتماعی هم در

بستر جامعه و هم در قلمرو قدرت و سیاست ، ضرورتاً باعث هم در اکثر موارد باعث محدود گردانیدن رهبری دولتی بر مداخلات دولت و ارگانهای مربوط آن در دایره اقتصادی میشود و اقتصادمیگردد.

م.ح. بارق شفیعی

«حزب مردم افغانستان» و روان اجتماعی

زحمتکشان

حزب به مثابه سازمان سیاسی مدافع منافع تمام زحمتکشان و نیروهای کار کشور، وقتی میتواند قانونمندیهای عینی تکامل جامعه را، در نقش عامل زنده و فعال ذهنی، به سود زحمتکشان کشور، مورد استفاده قرار دهد که بتواند به مانند یک پدیده زنده و ارگانیک، در مبادله مواد با محیط سیاسی - اجتماعی فعالیت خویش اظهار هستی نماید و رشد و تکامل کند. حزب جدا از نهضت و جامعه و به دور از پراکنش سیاسی، بدون آنکه کسی از هستی آن آگاهی یابد، در غلاف خود می میرد و میبوسد. حزب وقتی با پویایی آگاهانه از این وضع مرگ آفرین میتواند رهایی یابد که «روان اجتماعی» مردمی را که در میان آنها زنده گی و کار میکند به خوبی بشناسد. و از این توانایی زمانی به درستی بهره میتواند گرفت که به «روان اجتماعی» و سیر تکامل تاریخی آن، به صورت سیستماتیک و علمی آشنا شود و نی تنها خود آن را به عنوان افزار کار سیاسی، در جریان تحولات اجتماعی جامعه، در راستای تغییر بنیادی و نجات از انواع گوناگون ستم و استثمار به کار گیرد؛ بل همه زحمتکشان و طبقات آینده ساز مردم را با آن مجهز سازد و بدینوسیله راه تکامل «شعور اجتماعی» را باز و زمینه آگاهی و تشکل سیاسی پیشروان جامعه را، در مسیر نابودی بنیاد نظام ستم و استثمار تأمین کند و بساط و بستر اجتماعی - سیاسی تحولات انقلابی را برای مردم و همراه با مردم گسترش دهد.

بنابر آن، کار ایدئولوژیک در این راستا، یعنی وارد شدن به مسایل جامعه شناسی علمی افغانی، از دریچه «روانشناسی اجتماعی»، در برهه کنونی در دو عرصه کاملاً به هم مربوط (در درون حزب و در میان مردم)، از وظایف اساسی حزب شمرده میشود.

در درون حزب رفقای ما، خاصه رهبران و کادرهای حزب، باید در روشنی آموزش علمی «روانشناسی اجتماعی» به روان جامعه افغانی، اجزا و اشکال مختلف آن، یعنی اندیشه های سیاسی، فلسفی، مذهبی، هنری و غیره که خصوصیت تاریخی و عنعنوی و ماهیت عمیقاً طبقاتی دارند، به درستی آشنا شوند و در گام دوم بر تشکل مدون و سیستماتیزه شده آن که بر مبنای اصول «جامعه شناسی علمی» به «ایدئولوژی اجتماعی» از آن تعبیر میشود، مسلط گردند و بدانند که عینیت این واقعیت که از لحاظ اجتماعی - تاریخی غیر قابل انکار است، در وجود چه ویژگی‌هایی تبارز میکند و قابل درک است؟

تأمل و درنگ در درک سالم این حقیقت، در قدم نخست از وظایف اساسی حزب است که متأسفانه در گذشته حزب دموکراتیک خلق افغانستان، به آن توجه لازم صورت نگرفته است و این یکی از عوامل دوری و فقدان درک دقیق از ظرفیت تغییر پذیری جامعه و تکامل سیاسی و قابلیت تاکتیکی آن بوده است که نباید تکرار شود و جلوگیری از تکرار آن گامیست پیشرفته و تکاملی، در راستای پیشرفت و تکامل حزب و مدخلی در جهت شناخت علمی جامعه و افزاری برای ایجاد زمینه ها و گستره های مطمئن عملکرد تغییر بنیادی و انقلابی - اجتماعی در میان مردم.

من ادعا نمی کنم که این نظر عدیل و بدیل دیگری ندارد؛ ولی برای یک حزبی که تغییر بنیادی و اما مسالمت آمیز جامعه را، بر مبنای درک ترکیب طبقاتی و تناسب نیروهای اجتماعی و نقش زحمتکشان در آن، با وسایل دموکراتیک هدف خویش قرار داده است، مطالعه و در نظر داشت چنین مسایل و گستره هایی لازم و ضروریست.

حزب ما، حزب مردم افغانستان، پیش از کرده های دیگر به چنین آگاهی و شناختی ضرورت مبرم و غیر قابل انکار دارد، تا بالاتر و یا پایینتر از سطح هضم حلقات مدنی و خصوصیت این مرحله تکامل اجتماعی - جامعه افغانی، به کرداری دست نبرد که در کشور ظرفیت و بستر تاریخی - اجتماعی ندارد و برای حنا اکثر روشنفکران ما قابل درک نیست، چه رسد به توده های بیسواد مردم؛ مگر اینکه در این راستا، یعنی تأمین سطح توانایی درک عمومی جامعه از برنامه یی که برای ایجاد آن پیشنهاد میشود، کار عمیق و پیگیر تئوری و تبلیغی صورت گرفته باشد.

مرحله نخست این کار با تدوین دقیقاً علمی مرامنامه «حزب مردم» صورت گرفته است و استراتژی و تاکتیک حزب در شرایط موجود که با در نظر داشت وضعیت کنونی و با توجه به ایجابات و ظرفیت هر یک از «عناصر متشکله روان اجتماعی» و آخرین دست آورد های «روان شناسی اجتماعی» جامعه افغانی، تعیین و طراز بندی شده، صورت گرفته است؛ ولی این تنها، آغاز کار است. تشخیص عرصه های مختلف عناصر تشکل دهنده روان اجتماعی که سیاست و مبارزه سیاسی و انهماک به آن، در چارچوب اساسی فعالیت هر حزب سیاسی یکی از محور های اساسی را تشکیل میدهد، میتواند زمینه ساز مطمئن کار و مبارزه حزب باشد.

حزب به عنوان یک نهاد سیاسی که سیاست به مثابه شکل عمده آگاهی اجتماعی - سیاسی در روند مبارزات اجتماعی افزار کار آن است و بر همه اندیشه ها و نظریات فلسفی، مذهبی، حقوقی، اخلاقی، هنری و استاتیک و نهاد ها و مؤسسات و سازمانهای مربوط به آن و اشکال مختلف آگاهی اجتماعی در هر مرحله مشخص حرکت جامعه تاثیر گذار است، وظیفه دارد

و باید تمام اعضای خود را، اعم از رهبران، کادرها و صفوف خویش به سلاح شناخت علمی، مدون و سیستماتیک این همه جلوه ها و عناصر روان اجتماعی، در روشنی اصول ماندگار جامعه شناسی علمی مجهز سازد و همچنان عناصر فعال جامعه مدنی و گروههای اجتماعی مربوط به این اندیشه ها، نظریات و مؤسسات وابسته به آنها را، به درک اهمیت نقش و سهمگیری آگاهانه شان، در جریان تغییر و تکامل جامعه در این عرصه ها فراخواند و آنان را برای مبارزه در برابر عوامل نفوذ فاسد کننده و انحرافات هریک از «اجزای داخلی روان اجتماعی» و فعل و انفعالات ذات الیینی آنها کمک کند و به آنها در جلوگیری از مداخله عناصر ویرانگر و انحراف دهنده خارجی در روند تکامل تاریخی اشکال گوناگون آگاهی و روان اجتماعی جامعه افغانی، باری رسانند.

این کار در فرایند حوادث و واقعات گرهی سیاسی در کشور ما وقتی کسب اهمیت میکند که عناصر تشکل دهنده هستی روان اجتماعی مردم، به مثابه یک پدیده تاریخی در روشنی این روند، به افقهای تابناک آینده، به جستجوی دریچه نجات از بدبختی و به امید تغییر مثبت و مترقی نظر میدورند و مقابلتاً ارواح خبیثه تیکه داران تاریکی و سیاهکاری، تأخر و ایستایی، در دفاع از وضع مصیبت بار موجود و به غرض بقای سلطه جهنمی و غارتگرانه خویش به تلاش و تقلا میافتند و به توطئه میپردازند و شریکان جرم و حامیان بین المللی شان نیز با یک سر و هزار زبان و با استفاده از تکنالوژیهای رنگارنگ و غول آسای تبلیغاتی و اعمال نفوذ ایدئولوژیک خود، از زمین و آسمان به رگبار تبلیغات «الامان - الامان از دشمنان صلح، استقرار و آزادی و دموکراسی و حقوق بشر» متوسل می شوند و میخوانند در زیر چتر این تبلیغات به تحکیم پایه های اجتماعی و اقتدار سیاسی مزدوران گوش به فرمان خویش در داخل کشور دست یابند و بر اساس جیوپولیتیک شیطنانی نفوذ در قلب آسیا، جای پای برای جهانی ساختن سرمایه های اسارت آور توده های میلیونی خلفهای زحمتکش این منطقه حساس جهان، فراچنگ آورند و عسک ناپاک «یک قطبی شدن جهان» را بر فراز هندوکش سربلند و آزاد نیز برافرازند و آتش عشق و عطش علاقه به هستی و آزادی واقعی، برابری و دموکراسی راستین را، در روان زحمتکشان و نیروهای مدافع آنها فرونشاندند تا باشد که برای این امید های کاذب که گویا فرادهای دیگر: «دموکراسی لیبرال در بازار آزاد» و «آزادی دلار و تفنگچه» به لطف «جامعه جهانی» امریکای امپریالیست، آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی به ارمان خواهد آورد در روان اجتماعی مردم ما، جایی و جلوه گاهی خالی کرده باشند. و اما ما، این سرمه ها را بارها آزموده ایم و بار دیگر نمی آزماییم.

از این حرفها چنین تصور نشود که گویا ما، تمام مزایای امکانات پیشرفته جهانی را در تمام عرصه های اجتماعی و سیاسی، علم و تکنالوژی و هنر و فرهنگ بشری و... رد میکنیم. هرگز نی! ما، دستاوردهای مثبت و مفید تجربه و دانش بشری را در عرصه های مختلف و به منظور ترقی و تسریع تکامل جامعه خویش، میپذیریم و به کار می گیریم؛ ولی با آگاهی و شناختی که از خصلت توطئه آمیز امپریالیزم و اهدافی که جهانی ساختن سرمایه از طریق بازار «آزاد» به انگیزه آن عمل میکند و ما در تجربه کشور خود، به ویژه در طول بیشتر از یک ربع قرن گذشته، با پوست و گوشت و مغز و استخوان مردم ستمدیده خویش آن را لمس کرده ایم و همین اکنون شاهد مهربانیهای این دایه های «مهربانتر از مادر» هستیم، به درستی میدانیم که رهبران و راهبان این راه، به «چپ» اشاره میدهند و به «راست» میروند و هدفی را جز تحمیل تسلط جهنمی بر سرنوشته مردم جهان و تکیه زدن به کرسی آقای و حکمرانی بی سرحد، زیر نام «جهانی ساختن سرمایه» با استفاده از تأمین دیکتاتوری «بازار آزاد» و غارت دسترنج و ماحصل دست و دماغ زحمتکشان و نیروهای کار، در سراسر گیتی، دنبال نمی کنند و در این راه ضد بشری از اشغال نظامی کشورها و بستن و کشتن و ویران کردن و نابودی ارزشهای پرافتخار و هویت ملی آنها ابا و شرمی ندارند؛ عراق و افغانستان دو نمونه زنده و گویای آن به شمار میروند.

اما، نکته درخور توجه جدی و جان سخن این است که آیا ما با وجود تمام خوندنمایی بی پرده این حقایق رسوا کننده، در راستای افشای توطئه های ظریف پشت پرده دشمنان آزادی و ترقی میهن خود، به ویژه در مقطع اقدامات گرهی سیاسی و جریان تاکتیکی و تدابیر شیطنانی و اسارت آور پشت پرده «دنای آزاد» و مزدوران زرخیز آن در کشور، به حد کافی، هم در داخل حزب و هم در میان نهضت و توده های مردم زحمتکش خویش، عمل کرده ایم؟

آیا ما درباره «کنفرانس بن» و فیصله های دسیسه آمیز آن، صحنه سازیهای دولت موقت، لویه جرگه غیر دموکراتیک جنگ سالاران خرید شده، قانون اساسی ناقص و تحمیلی و انتخابات زیر برچه قوماندانهای ملیشایی مزدور امریکا و متحدین منطقه یی شان، برای قانونیت بخشیدن و به کرسی نشاندن آقای حامد کرزی و مطلق العنانی وی و تضمین «استراتژیک» دولتمداری او، حقایق روشن و بسنده یی را در اختیار مردم خود گذاشته ایم؟

آیا ما از روی فعال میاشایی (N.G.O.) های بیگانه در غارت دارایی های عامه مردم زحمتکش خویش، شبکه های بین المللی سازماندهی کشت و قاچاق مواد مخدر، فقدان امنیت فردی و اجتماعی و تسلط پلامنازع فساد و سوء استفاده های گوناگون در ادارات دولتی، غصب و تملک به زور و غیر قانونی ملکیتها و دارایی های منقول و غیر منقول دولت و مردم توسط رهبران و قوماندانهای «خود مختار» به اصطلاح جهادی، به حد کافی پرده برداشته ایم؟

آیا ما از علل تبعید و آواره گی بهترین فرزندان با دانش و با تجربه کشور به اروپا و امریکا و غیره قاره های جهان و غصب و تصرف غیرقانونی ملکیتها و دارایی های شان در داخل کشور و زد و بندهای پشت پرده با سباهترین نماینده گان جاهل اندیشه های تاریک قرون وسطایی، برای شرکت دادن دوباره آنان در ارگانهای کلیدی دولت، منجمله اداره و پارلمان کشور، در وجود متوکله، راکتپها، خاکسارها و شریکان جنایات ایشان که دستان ناپاک آنان تا شانه ها، به خون این ملت مظلوم آغشته است، به قدر کفایت سخن گفته ایم؟ (بقیه در صفحه ۲۳)

عبدالله نایبی

پاسخ به یک دوست

- مبارزه علیه رسم و رواجهای فر توت و خرافاتی ؛
- وضع قانون عادلانه و مترقی کار؛
- ایجاد دولت واقعاً دموکراتیک و مردمی و استقرار حاکمیت واقعی زحمتکشان.

آیا دشمنی ورزیدن با این طرحها ، خود را از عرصه جنبش چپ و دموکراتیک به دور انداختن نیست ؟ ما هیچگاه نگفته ایم که رفقای که بیرون از «نهضت آینده» مبارزه میکنند ، به جنبش دموکراتیک چپ و انقلابی افغانستان تعلق ندارند ، چون ، یکی از اهداف اولیه پیکار و تلاش ما تجمع آنان در یک سازمان متعلق به زحمتکشان و دنیای کار است.

اگر ما چنین می اندیشیدیم که به جز از اعضای کنونی «نهضت آینده» ، کسی دیگر به جنبش چپ تعلق ندارد ، هیچگاه فراخوانی را عنوانی رفقای دور مانده از سازمان نشر نمیگردیم . بر عکس ما بر آنیم که هنوز هزاران مبارز پیگیر و معتقد به جهانبینی انقلابی عصر ما در خارج از سازمان قرار دارند که روزی جایگاه شایسته شان را در «نهضت آینده افغانستان» یا / و به دنبال آن در «حزب مردم افغانستان» خواهند یافت. رفقای که موازی با «نهضت آینده افغانستان» حرکت میکنند - اگر به مبارزه دامدار، پیگیر و منسجم باور داشته باشند - دلیل موجه بی نخواهد یافت تا در تجمع مبارزان راستین راه آرمانهای زحمتکشان در وجود حزب مردم افغانستان ، سهم نگیرند. در اینجا میخواهم یک نکته مهم دیگر را نیز یاد آور شوم :

طرحهای مرامنامه و اساسنامه «حزب مردم افغانستان» جهت آگاهی و ابراز نظر سازنده مبارزان چپ افغانی جهت شناسایی بیشتر به نشر رسیدند. نی به منظور اعلام کدام «ریفراندوم اندیشه یی - سیاسی» (!) که موافقان را به «نهضت آینده افغانستان» متعلق بسازد و دیگران را یکسره به ارتجاع . فعالین سیاسی که با اصول و اندیشه های بنیادی طرحهای نامبرده سر ستیز دارند و خود را به هیچ عنوان متعلق به جنبش افغانی نمیدانند ، مشمول ساحت نظر خواهی ما نیستند. با آنان مبارزه اندیشه یی- سیاسی را با پیگیری و قاطعیت دنبال خواهیم کرد.

چرا «حزبیهای بیچاره و نامراد» (!)؟ این گونه صفتها متعلق به مورالیزم فیودالی- قبیله یی اند. صفوف ح.د.خ.ا. آگاهانه ، داوطلبانه و با احساس سر افرازی و اقتضار به خاطر بهروزی زحمتکشان افغانستان زمی شدند. شکست مقطعی جنبش و فروپاشی سازمان از احتمالی بود که از همان آغاز فرا راه زنده گی ح.د.خ.ا. قرار داشتند. شکست به یقین باعث روان افسرده گی و تلخ اندیشی های بعدی میگردد ولی به هیچوجه از مبارزان راستین «بیچاره گان و ناعمرآدان» نیسازد. نباید پیکار و از خود گذریهای قهرمانانه مصفاکننده دیروز مان را به این ساده گی در گرو مشتی از «مفاهیم سرکوبنده خانقاهی» قرار داد!

و اما در باره «وقت درخشیدن» ؟ اگر بی غرضانه به مسأله نگریسته شود ، ملاحظه خواهد شد که نخستین شماره نشریه «آینده» در بهار سال ۲۰۰۰ میلادی در هنگام تسلط «الیکارشی طالبی» انتشار یافت. در آن هنگام حتی از شنیدن یا خواندن واژه مارکسیزم لرنه به اندامها می افتاد، تا چی رسد به اعلام وفاداری به آن و اشاعه بینشی مبتنی بر آن . اگر جملات امروزی آن دوست در آن زمان نگاشته میشدند، میشد در این زمینه با وی بحث کرد، ولی دیگر ، زمان ، پاسخ خود را مبتنی بر حقایق راه ما و دلایل پیدایی ما ارایه کرده است. اگر «درخشیدنی» مطرح باشد، به تمام اعضا و هواداران «نهضت آینده افغانستان» تعلق خواهد گرفت، نی به این یا آن بانی آن و چنین «درخشیدنی» مایه مباهات ماست!

۲- چند بند بعد چنین مینگارد:

«دوستان نهضت آینده» با قبول سازمان جدید «مارکسیزم نقاد» ، میخواهند مارکسیزم را آرایش و اصلاح کاری کنند. رئیس «نهضت میهنی» [منظور نگارنده « نهضت آینده است»]، در کنفرانس اظهار نموده که : «جهان بینی ما از ایدئولوژی رسمی به احزاب کمونیست دیروز تفاوت دارد. ما مارکسیزم نقاد را به حیث رهنمای تیوری برگزیده ایم . ما این هویت را درک و آنرا به تحلیل های علمی از اوضاع کشور و اسلوب کاملاً رها شده از بند دکماتیسم ، برگزیده ایم.....» [نقل قول دقیق نیست].

در این رابطه چند نکته را تذکر میدهم :

الف : ما کدام «سازمان جدیدی» را بنام «مارکسیزم نقاد» ، «قبول» نکرده ایم ! چون «مارکسیزم نقاد» در مقام یک جهانبینی علمی ، نمیتواند یک «سازمان» باشد.

ب: ما هرگز مارکسیزم را آرایش نکرده ایم ! آن دوست توضیح نداده است که منظورش از آرایش مارکسیزم چیست ؟ تنها با صدور یک حکم، بدون توضیح مفاهیمی که حکم نامبرده را انتقال میدهند (در اینجا: حکم «آرایش مارکسیزم») میشود به «نقد سازنده» پرداخت.

ج: ما هرگز مارکسیزم را «اصلاح کاری» نکرده ایم ! ما از «کاربرد ایدئولوژیک مارکسیزم» نقد کرده ایم و در واقعیت امر جایگاه اصلی مارکسیزم را به حیث یک بینش انقلابی و علمی متباز ساخته ایم . مارکسیزم کدام دکترین تمام شده و پایان یافته نیست که باید آنرا «اصلاح کاری» کرد. مارکسیزم مجموعه یی از تیوریهای علمی است که بر بنیاد دستاورد های جدید علمی پیوسته در حرکت و تعالی است. اگر «دگرگونی» در مارکسیزم صورت پذیرد، صرف بر اساس پیشرفت و انکشاف

در شماره ۶۷ نشریه «آزادی» نبشته یی زیر عنوان «مارکسیزم نقاد یا آرایش آن» به نشر رسیده است. در این نبشته مطالبی در رابطه با مواضع اندیشه یی - سیاسی «نهضت آینده افغانستان» و پراتیک سیاسی- سازمانی آن مطرح گردیده اند. از آنجا که نگارنده نبشته نامبرده (آقای زلمی نصرت مهمند) پیوسته از «دوستان نهضت آینده» (به یقین از روی حسن نیت رفیقانه و انقلابی) سخن رانده است ، ما با همان لحن و نواخت به پاسخی میپردازیم که دوستانه و رفیقانه است و جز نزدیک ساختن رفقای اصیل دیروز و تشکل آنان در سازمانی یکپارچه و وارسته از دکماتیسم و اختناق ، هدفی دیگر ندارد.

در آغاز یکبار دیگر خاطر نشان میسازم که «نهضت آینده افغانستان» به دشنامنامه های برهنه یا مستور شماری از رواجوران سیه پندار یا مغرضان و گماشته گان معلوم الحال ویرانگر، هرگز پاسخ نخواهد داد. روشنراهی را که ما برگزیده ایم ، از تالاب ذهنهای بیمار و ظلمت زده پتیاره گان بی آرم ، سالیهای نوری فاصله دارد!

میپردازیم به پاسخ آن دوست:

۱- وی مینگارد:

«در بیانیه اساسی کنفرانس «نهضت آینده» در بخش وظایف عملی میخوانیم که : «.....ماباصراحت اعلام میداریم که آنچه از افراد و سازمان ها ییکه با نهضت آینده و طرحهای مرامنامه و اساسنامه (حزب مردم افغانستان) دشمنی میورزند ، دیگر به جنبش مترقی کشور تعلق ندارند.....»

این قراریکه دوستان «نهضت آینده» به این ساده گی و شتابزده گی صادر کرده اند ، در حقیقت معنی آن را میدهد که تمام روشنفکران موظف اند تا بدون قید و شرط «طرح» اساسنامه و مرامنامه (حزب مردم افغانستان) را تایید و قبول کنند در غیر آن به جنبش مترقی کشور تعلق نخواهند داشت. در اینصورت سوالی بمیان می آید که اگر قرار باشد دوستان «نهضت آینده» هیچ طرحی را نمی پذیرند ، پس چرا آنرا به عنوان نظر خواهی پیشکش نموده اند؟ نشود که دوستان «نهضت آینده» در این خیال بوده باشند که بهترین وقت برای درخشیدن همین حالا است تا حزبی های بیچاره و نامراد (!) را که بیش از ده سال به انتظار شفقی ! شب زنده داری کشیده اند و آن شب سیاه و ظلمانی تا حال به صبح نه انجامیده است، خواهند توانست در این غربت سرا و فضای کاملاً مسکوت بجانب خویش یکشاند!

به نظر من برای از سرگیری نهضت چپ دموکراتیک جامعه ما باید از گذشته آموخت و نباید چنین طرحها را کور کورانه قبول کرد و یا هم توقع داشت که در شرایط موجود سیاسی طرح آرایه شده «نهضت آینده» بدون چون و چرا قبول گردد. در دیباچه (حزب مردم افغانستان) آمده است : «حزب مردم افغانستان پلورالیزم سیاسی و عقیدتی را غنای زنده گی سیاسی - اجتماعی کشور دانسته ، پیوسته از آن دفاع خواهد کرد. ح.م.ا. معتقد است که نظامهای تک حزبی سوسیالیزم دولتی ، دیگر به تاریخ تعلق دارند».

دوستان «نهضت آینده» که خود را به پلورالیزم سیاسی معتقد میدانند ، چرا با این ساده گی حکم میکنند که کسانی که با آنها نباشند ، یعنی که آنها را نپذیرد ، به جنبش مترقی کشور تعلق ندارند ؟!

آشکار است که در اینجا از سوی دوست ما گونه یی «دگر خوانی» (dyslexie) یا نوعی سؤ تفاهم رخ داده است. ما گفته ایم : «.....دشمنی میورزند.....» و نگفته ایم که «.....توافق ندارند». بین این دو حکم تفاوت عظیمی وجود دارد:

مرامنامه «حزب مردم افغانستان» چنین مطرح میکند:

- پایان بخشیدن به مالکیت خصوصی بر وسایل بزرگ تولید و مبادله ، شرط اولی استقرار عدالت واقعی اجتماعی است؛
- رفع مالکیت بزرگ خصوصی بر زمین و قرار دادن آن در اختیار مؤلبدین مستقیم ؛

- شرکت آگاهانه دهقانان در روند ریفرم ارضی ؛
- آگاه ساختن مؤلبدین روستاها و برنامه گسترده بیدار سازی دهقانان ؛
- «انکشاف از پایین» به یاری خود مؤلبدین و مطابق به نیازمندیهای مشخص خود آنان به حیث عادلانه ترین راه انکشاف.....؛
- مبارزه علیه «انکشاف از بالا» که مطابق نیاز های سرمایه داخلی و خارجی ، شیوه تولید سرمایه داری نیولیبرالی را.....حاکم خواهد ساخت ؛
- ایجاد بانکهای مترقی انکشافی.....جهت کمک به مؤلبدین.....کمایی ریح های کمر شکن ؛

- منابع طبیعی افغانستان را ملکیت عامه تلقی کردن ؛
- وضع مالیه بر ثروتها و ملکیتهای بزرگ ؛
- شرکت آگاهانه زنان و تمام اقوام و ملیتهای کشور در تمام عرصه های زنده گی جامعه جهت رفع ستم اجتماعی؛

علوم یا دستاورد های جدید تفکر تیوریک صورت خواهد پذیرفت. و این خود ، ماهیت نقاد بودن مارکسیزم است.

د: سخنان من با سهل انگاری از «روی حافظه» نقل گردیده اند که با اصل خیلی فاصله دارند. حتی نام سازمان ما عوض شده است!! اصل مطلب چنین ارایه شده بود:

« مهمتر از این همه ، جهانیابی ما با «ایدیالوژی رسمی احزاب کمونیست دیروز» تفاوت دارد. ما «مارکسیزم نقاد» را به حیث رهنمای تیوریک خود برگزیده ایم. «نقاد» به این مفهوم که این جهانیابی ، افزون بر نقد ایدئولوژیهای ارتجاعی و افشا کردن سرشت و میکانیزم استثمار جوامع طبقاتی ، خود را نیز مورد نقد و بررسی قرار میدهد و در یک حرکت مستمر تعالی یاب ، به دستاورد های جدید تیوریک میرسد. «مارکسیزم نقاد» به این مفهوم که این پیش در مورد خود مارکس و خود مارکسیزم برخورد مارکسیستی میکند و اسلوب نقاد نویسنده «سرمایه» را نخست از همه در مورد تفکر خودش به کار میگیرد. رفا ، چنین هویتی که در جنبش چپ افغانی کاملاً نو است ، در کدام مفهوم سیاسی - اندیشه یی میگنجد ؟ مگر بهتر نیست که ما اندیشه ها و اسلوب خود را هر چه گسترده تر و عمیق تر به مبارزان چپ افغانی معرفی بداریم تا این که یک «قالب دیروزی» را که به مشکل میتواند حرکت نو سازانه «نهضت آینده» و «حزب مردم افغانستان» را تبارز دهد ، به کار بریم ؟ مانی تنها از نگاه تفکر با چپ دیروزی تفاوت داریم ، بل در عرصه رفتار اجتماعی نیز با هومانیزم عملی پیوند داریم و در برایتیک سیاسی و فعالیت فردی خود ، بر اساس موازین اخلاقی به گونه کاملاً آگاهانه عمل میکنیم. چنین است شمه یی از هویت سازمان ما»

۳- دربند بعدی میخوانیم :

«ما همه نیک میدانیم که دوستان رهبری «نهضت آینده» در **شعبات تبلیغ و ترویج شورایی مرکزی حزب ، مجلات و روزنامه های معتبر حزبی و دولتی** ، فعالیت داشتند و بدون شک اشخاص صاحب نظر بودند و هستند. اما سوال اینجاست که همین دوستان ما ، با ارایه فاکت ها هزارویک دلیل و برهان ، تحیل و طرح ها ، از سوسیالیزم دولتی اتحادشوروی دیروز ، اهداف و مرام ح.د.خ.ا. به حیث حزب طرفدار خط مسکو ، با نوشتن مقالات و استعمال بهترین واژه ها ، دفاع مینمودند و آنرا یگانه راه نجات بشریت میدانستند. اما امروز که ورق برگشته است ، بر عکس با هزار و یک دلیل، آن خط را محکوم و پراز خط میدانند. چرا؟

به دوست گرامی باید گفت که ما امروز نیز سوسیالیزم را یگانه راه نجات بشر و یگانه بدیل برای سرمایه داری جهانی میدانیم . ما همانند گذشته باور داریم که سوال «سوسیالیزم یا توحش» هنوز در برابر بشر با جدیت مطرح است. اگر این باورها وجود نمیداشتند ، ضرورت ایجاد یک سازمان چپ بنیادی برای از سرگیری مبارزه داد خواهانه و دموکراتیک نیز وجود نمیداشت.

و اما در مورد «محکوم ساختن اتحاد شوروی» باید گفت که آن دوست برداشت دقیق از موضعگیری ما نکرده است . من در سلسله یی از نوشته ها زیر عنوان «فروپاشی شوروی و مسایل آینده جنبش های چپ» (نشریه «آینده» ، شماره های ۹ تا ۱۵) بررسیها و مطالعات اندیشه پر دازان و مؤرخین مارکسیست را انعکاس دادم تا گونه یی تحلیل منسجم از چونی و چرایی فروپاشی سوسیالیزم دولتی به رفقای ما ارایه کرده باشم. شردمن **کاستیهای سرشتی** سوسیالیزم دولتی که در واقعیت امر اولین چهره سوسیالیزم در جهان بود ، بمعنای آن نبود - و نیست - که ما از دستاورد های عظیم آن چشمپوشی کرده باشیم . ما هم دیروز حق داشتیم از اتحادشوروی در برابر امپریالیزم و جهان کهن دفاع کنیم و هم امروز در بست تمام اتحادشوروی را به گفته شما «محکوم» نکرده ایم. این کار را تاریخ به **گونه دیگری** کرد تا راه را برای «چهره های درخشان تر سوسیالیزم» باز کند.

در مورد حزب دیروز ما ، ح.د.خ.ا. ما همین برخورد را کرده ایم (مراجعه شود به مقاله های : «گونه یی بررسی از زنده گی و فروپاشی ح.د.خ.ا.» منتشره شماره اول «آینده» ؛ «تصیه حساب با گذشته مان» منتشره شماره ۵ «آینده» ؛ «نقی گذشته یا نقد گذشته» ، منتشره شماره ۱۵ «آینده» و طرح مرامنامه «حزب مردم افغانستان»). دستاورد های آن را بر شمرده ایم و کاستیهای سازمانی ، سیاسی و اندیشه یی آن را نشان داد ایم . بررسی و نقد از گذشته جنبش به هیچوجه به معنای «محکوم کردن» آن نیست.

ما به این منطق که گویا عضویت در ح.د.خ.ا. و دفاع از «اردوگاه سوسیالیستی» دیروز در برابر حملات امپریالیزم و دنیای کهن ، باید به معنای سکوت در برابر اشتباهات ، کج رویها ، جفا ها و جنایاتی باشد که از نام «سوسیالیزم و انقلاب» مرتکب شده اند، هرگز توافق نخواهیم کرد.

البته موضوع آن شمار از رهبران و اعضای شورایی مرکزی حزب وطن که حتی از عضویت خود در حزب انکار کرده اند و امروز به «مبلغین آتشین ضد کمونیست» تبدیل شده اند و با وقاحت عجیبی از جلیات دستگاه های ایدئولوژیک امپریالیزم در برابر تشکیل مبارزان اصیل افغانی ، استفاده میکنند، کاملاً جد است. ما با آنان هیچگاهی «مصالحه» و «مسامحه» نخواهیم کرد.

۴- در بند بعدی میخوانیم:

« آیا در شرایط موجود» حزبی با چنین طرح (مارکسیزم نقاد) ، برای مردم افغانستان که هشتاد در صد از سواد بهره ندارند و به مراتب از گذشته مذهبی شده اند ، قابل قبول است ؟ چرا اشتباهات گذشته را تکرار مینماییم ؟ همان شعار «سوسیالیزم تیب افغانی» حقیقتاً اله امین ا مردم افغانستان با همان یک شعار چه حساسیتی که نشان ندادند و دشمن نیز چسان آنرا به نفع خود بکار برد .

تا جاییکه من ملاحظه میکنم ، دوستان «نهضت آینده» اشتباهات گذشته را تکرار میکنند. مثالی دیگری میدهم: من از چندیست که نشریه وزین «آینده» را میخوانم . از نظر من این نشریه

در سطح درک مردم افغانستان نیست. اکنون که از (حزب مردم افغانستان) نامبرده میشود . ارگان نشراتی آن ، باید با زبان مردم نشر شود. مقالات آقای نائیبی و دوست عزیز دکتر سالم اسپاریک به یقین سرشار از دانشه های علمی است. اما چه سود که (مردم افغانستان) اولاً سواد ندارند و آنهایکه دارند، اگر میخوانند ، به معنی اش نمی رسند. درست به مانند نشرات قبل از قدرت حزب ، بخصوص «پرچم» که مقالات آنرا تعداد معدود از افراد ، تحلیل و تفسیر کرده میتوانستند. لذا دوستان «نهضت آینده» باید معلوم کنند، که حزبی را که در حال ساختن دارند، برای مردم افغانستان است ، یا اروپا، مثلاً جامعه ، فرانسه؟ اگر برای مردم افغانستان است ، آیا همان هائیکه به نان خشک سیر نیستند، در چنین هوا و فضا ، به سازمان مارکسیستی آنها خواهند پیوست؟

در این زمینه ، دیگر ، آن دوست کاملاً اشتباه آمیز می اندیشد. تمام زیربنای اندیشه یی «انحراف» در همین برخورد نهفته است. **ایجاد یک سازمان بزرگ متعلق به دنیای کار بدون یک تیوری علمی نا مقدور است.** توده های مردم افغانستان زیر بار ایدئولوژیهای قرار دارند که از سده ها بدینسو از جانب طبقات حاکم بر آنها تحمیل شده است. به یقین برداشتها ، داوریهها و تفکرات آنها عمدتاً در محدوده همان ایدئولوژیهای ارتجاعی و محافظه کار روی میدهند. یکی از دستاورد های بزرگ جهانیابی علمی توضیح **چگونه گی پیدایی** اندیشه ها و داوریههای طبقات محکوم و بهره ده **در زیر چتر ایدئولوژیهای طبقات حاکم و بهره کش** ، بوده است . ما بر بنیاد همین توضیحات ، باید رابطه «حزب پیشتاز زحمتکشان» را (که وظیفه دگرگونی بنیادی اجتماعی - اقتصادی را همراه با خود توده ها به عهده دارد) با «زندگی اندیشه یی و معنوی» توده ها بسنجیم. دو خطر جدی انحرافی ، بالقوه ، در برابر چنین احزاب وجود دارند:

یک : «پذیرفتن» اندیشه ها و داوریههای توده ها و به دنبال آنها رفتن.

بدینگونه حزب ، مطابق ایدئولوژیهای طبقات حاکم فعالیت خواهد کرد و هیچگونه چشم انداز انقلابی نخواهد داشت. تحلیل مارکسیستی از «ایدئولوژی ها» آشکار میسازد که **تمام اندیشه ها و داوریههای** توده ها ، از خود آنها برخاسته اند که حتماً واجب الاحترام باشند، بل، بخش عظیم آنها مولود استثمارگران است که وظیفه استمرار استثمار را به عهده دارد. وظیفه حزب پیشتاز زحمتکشان تنها دستیابی به چند ریفرم اقتصادی و اجتماعی نیست ، بل، دگرگونی مناسبات اجتماعی - اقتصادی است که ناگزیر دگرگونی «ایدئولوژیک» را در خود دارد. **نیاید مفاهیم «مردمی» و «توده یی» را همدیاف مفاهیم «مقدسی»، «انقلابی» و «مترقی» پنداشت.**

گرایشهای یی از این دست در گذشته جنبشهای کارگری جهان وجود داشته اند که در وضعیتهای پیچیده سیاسی ، به اردوگاه دشمنان طبقاتی پیوسته اند. (کارگری گرایي Ouvrierisme = Workerism یکی از جریانهای بارز اینگونه انحراف است. در نخستین کنگره انترناسیونال اول ، هئیت فرانسوی که تحت تأثیر ایدئولوژی پرودون قرار داشت ، پیشنهاد کرد تا **مارکس** را به خاطر کارگر نبودنش از کنگره اخراج کنند. پیشنهاد نامبرده با ۲۵ رای مخالف و ۲۰ رای موافق ، رد گردید!!)

دو: سو استفاده از اندیشه ها و داوریههای توده ها جهت اشاعه اندیشه های واپسگرا (پوپولیسم). «نهضت آینده افغانستان» با آگاهی کامل از این خطرات ، طرحهای مرامنامه و اساسنامه حزب مردم افغانستان را تدوین کرده است. اشاعه اندیشه های پیشرو و دگرگونساز یکی از **وظایف دایمی** حزب است.

در وضعیت کنونی ، بازمانده های جنبش دموکراتیک و روشنفکران مترقی مورد خطاب مایند. (یاد آوریمشود که ما «بازمانده» را مطابق زبان کتبی فارسی به همان معنایی که در فرهنگهای پارسی آمده است به کار گرفته ایم و خواهیم گرفت . فکر نمیکنم که در متون کلاسیک یا معاصر دری ، «بازمانده» را به جای کلمه عامیانه «پس مانده»، با بار «تحقیر آمیز» آن به کار برده باشند. به هر تقدیر، ما در کار بُرد این واژه ، «تحقیر یا توهین» هیچکس را در نظر نداشته ایم ، چون خود را نیز مشمول آن میندازیم.)

هنگامیکه حزب توانمندی ایجاد **شبکه مؤسسات هژمونی** خود را در وجود سازمانهای اجتماعی ، رسانه های گروهی ، مراکز آموزشی ، وسایل فرهنگی - هنری و غیره یافت ، شرایط گریهایی عملی و ارگانیک حزب با توده ها فراهم خواهند شد.

امروز که ما برای برگزاری کنگره اساسگذار «حزب مردم افغانستان» تلاش میکنیم ، مخاطب ما رفقا و دوستانی اند که به جهانیابی علمی و پیکار هدفمند رهایی بخش باور دارند. ما امروز مسایل جاری ساختن یک حزب بزرگ متعلق به دنیای کار را با آنان در میان میگذاریم . در نبود چنین حزبی ، مخاطب قرار دادن دهقانان و زحمتکشان به معنای «شمشیر زدن در آب» است. پس نباید بیحوصله شد ! کواتهرترین راه برای شرکت دادن توده های زحمتکش در زنده گی سیاسی ، ساختن وسیله سیاسی - اندشه یی آنها ، یعنی «حزب مردم افغانستان» است ، نی فریاد زدن شعار های میانتهی پوپولیستی! اولین وظیفه یک مارکسیست افغان ، ایجاد حزب متعلق به زحمتکشان افغانستان است. وظایف دیگر (از جمله طرح و تدوین برنامه های مقطعی و تاکتیکی ، ایجاد وسایل مطبوعاتی سازگار با زبان و مطالبات اندیشه یی - فرهنگی اقشار گوناگون مردم وغیره) بعداً از طریق حزب مطرح خواهند شد.

در رابطه با برخی موارد کوچک دیگر که آن «دوست» را از ذروه «دوست بودن» فرود آورده اند، پاسخ نمیدهم تا باشد نواخت کلی دوستانه را پی گرفته باشم!

بدین ترتیب ما با پارلمانی مواجه خواهیم بود که خود بیشتر از همه از نارسایی های حقوقی رنج میبرد و شاید وقتی نیاید تا برای احقاق حقوق عامه و پیشرفت کشور رکازی از پیش ببرد .

برنده گان چه کسانی خواهند بود؟

چون در هنگام مبارزات انتخابات ریاست جمهوری - آقای کرزی گفته بود که "حضور جنگسالاران برای آینده افغانستان خطرناک است" - فهم عمومی آن بود که انتخابات پارلمانی را هاله بی از مخالفت با جنگسالاران که شامل مجاهدین سابق - طالبان و گروه هایی اسلامی که در شمال رشد کرده اند میباشد احاطه خواهد کرد. عقیده بر آن بود که در مبارزات انتخاباتی عده از اسلامگرایان معتدل با روشنفکران و اصلاح طلبان مواجه خواهند شد و در نتیجه اصلاح طلبان پارلمان را قبضه خواهند کرد. ولی در اولین گام برای انتخابات که همانا مرحله قبولی کاندید ها باشد امید به نا امیدی مبدل شد .

آغاز مبارزات انتخابی روزهای اول بر پای دولت اسلامی را بیاد میاورد که رهبران جهادی با اطمینان از حمایت خارجی خود را صاحبان هست و بود افغانستان به شمار میاورند و در نهایت با همین اطمینان اولین دولت اسلامی را در افغانستان تأسیس کردند که جهان شاهد کارنامه های شان است . به زودی معلوم گردید که اکنون این اطمینان داده شده تا با حمایت امریکا یک نظام اسلامی که بطور غیر رسمی جهادی - طالبی لقب گرفته و در غرب به یک دولت دموکراتیک معروف خواهد شد زمام اداره کشور را در دست گیرد و اداره امور ملی از آنجمله پارلمان در اختیار اتحادی از مجاهد - طالب که رییس جمهور خود نمونه کاملی از آنست قرار گیرد . اعلان لست کاندید هایی که مورد تأیید قرار گرفته بودند همه چیز را افشاً کرد.

چهره هایی که تا حال به خاطر ترس از بازپرس پنهان بودند جرأت یافته بودند که در محلات انتخاباتی "موعظه" کنند. اینها نه تنها شامل شرکای دولت مانند ربانی ، سیاف ، گیلانی ، دوستم و همدریفان شان میشد که به ریش جامعه حقوقی بین المللی که آنها را به جنایت علیه بشریت متهم کرده بود خندیدند - بلکه شامل اشخاصی چون مولوی خاکسار قوماندان کشتار های دسته جمعی ، مولوی قلم الدین رییس اداره امر به معروف و نهی از منکر ، وکیل احمد متوکل معاون وزارت خارجه طالبان مولوی محمد اسلام خاکسار والی بامیان که در تخریب بت های بامیان نظارت داشت ، مولوی راکتی و ده ها مجاهد و طالب متهم به جنایت را نیز در بر میگردد . بدین ترتیب مردم بدون آنکه به شمارش آراء و نتیجه نهایی منتظر باشند - از همین اکنون تصویر کاملی از پارلمان آینده در دست دارند .

پس از پنج سال اشتغال امریکاییان و متحدینشان در افغانستان و وعده باز سازی و تطبیق "پلان مارشال" و تصفیة "جنگسالاران" ، تماشایی ترین چهره را همان هایی دارند که باور کرده بودند امریکاییان و سعودی ها لشکری را که برای بیست سال پرورش و بر روی آن سرمایه گذاری نموده اند ، و واضحاً میتوانند

منافع شان را حراست کند ، به خاطر گل روی مردم بیچاره بی که هر روز بیچاره تر میشوند ، و یا به خاطر دموکراسی که این همه برای آن گلو پاره میکنند ، به دریا خواهد افگند . نظام جدید برای مدت نا معلومی اصلاح طلبان و روشنفکران را بدست فراموشی خواهد سپرد . " پیروزی" مجاهدین در حالی صورت میگیرد که بررسی افکار عامه در افغانستان انزجار و ترس بی سابقه از حضور مجاهدین را نه تنها در صحنه سیاسی کشور بلکه در زنده گی روزانه نشان میدهد .

بنیاد پژوهشی «آر.ا.ا.سی» (۱). که یک پروژه تحقیقی از جانب کامل ترین بررسی در باره مؤسسه امریکایی است و بررسی آن

میخی بر تابوت دموکراسی

گفتند به کودکی که از پسته و قند

در تاق بلند

از بهر تو بازیچه مهیا کردیم

بستان و بخند

بگرفت و بخورد - جز زهر نبود

افتاد و غنود

ما نیز به بازی هوسها خرسند

طفلی تا چند

(خلیلی)

فرض بر آنست که ایالات متحده امریکا برای کشور هایی که از نعمت دموکراسی محروم اند نوعی دموکراسی پیاده کند . دوشیزه (رایس) وزیر خارجه امریکا این نوع دموکراسی را که از ماورای ابحار صادر میگردد دموکراسی نوین نام گذاشته است . صدور این نوع دموکراسی در مجامع مختلفه بین المللی و ملی مورد بحث و سوال است . در پیشاپیش کشور هایی که از این نعمت بر خوردار میگرددند عراق و افغانستان قرار دارد .

انتخابات در افغانستان از هژدهم سپتامبر آغاز و قرار بود نتایج کامل و رسمی آن در اوایل ماه اکتوبر اعلان شود . اما مردم بسیار بیشتر از اعلان نتایج و به رویت فضایی که چه پیش از آغاز مبارزات انتخاباتی، چه در جریان و پایان آن ایجاد شد نه تنها تصویر کاملی از پارلمان آینده بلکه از سیاست هایی بدست آورده اند که امریکاییان پس از انتخابات آنرا تطبیق خواهند کرد . انتخابات از جانب ناظران بین المللی و برخی سازمان های جهانی از جمله جامعه اروپا، همراه با "تقلب فراوان" و از طرف برخی از سازمان هایی غیر حکومتی همراه با "تقلب سیستماتیک" خوانده شده است . مردم محلات که شاهد زنده این تقلبات بوده اند داستان هایی از آن بازگو کرده اند که تا حدودی در خارج از کشور نیز بازتاب یافته و درستی انتخابات را زیر سوال برده است . در مقابل ایلات متحده و متحدانش انتخابات را گذاری به دموکراسی خوانده و افغانستان را از این پس دولت دموکراتیکی میخوانند که به وسیله انتخابات (هم ریاست جمهوری و هم پارلمانی) تشکیل گردیده است .

درین نوشته مختصر که قبل از اعلان نهایی آراء نگاشته شده ما خود را نه به جنبه های تقلب و اعتراض بلکه به برخی از مسایل عمومی دیگر مربوط به پارلمان آینده متوجه میسازیم .

موقف پارلمان در نظام حقوقی :

قانون اساسی موجوده افغانستان در مقایسه با تمام قوانین اساسی کشور کمترین صلاحیت را به پارلمان تفویض کرده است . چنین موقف حقوقی که به خصوص در مورد بودجه و نظارت بر امور قضایی - نظامی و ملکی مشهود است به رییس جمهور صلاحیت میدهد تا با دست باز به کار بپردازد . عدم موجودیت یک میکاتیزم کنترل رییس جمهور در قانون اساسی - از آن جمله غیبت محکمه قانون اساسی صلاحیت های رییس جمهور را بطوری استحکام میبخشد که او میتواند در موارد چندی پارلمان را نادیده بگیرد . قانون اساسی که زیر نظر پروفیسر روبین استاد کرسی روابط بین المللی یونیورسیتی نیویارک تدوین و در لویه جرگه که شباهتی به شورای جهادی را میسراند به تصویب رسید با فهم کامل اوضاع افغانستان و اینکه رییس جمهور ضعیفی وارد میدان خواهد شد و باید از یک حمایت حقوقی قوی برخوردار باشد تدوین گردید است. بدین ترتیب میتوان پیشبینی کرد پارلمانی که با این هیاهو دایر می گردد فقط میتواند "مهر تأیید" دولت باشد.

خصوصیت دیگر پارلمان آینده اینست که وکلایی که اصولاً اعضای احزاب سیاسی اند بدون در نظر داشت عضویت شان به احزاب انتخاب میشوند . وکلایی که در بیرون پارلمان متعهد به برنامه یک حزب میباشند در داخل پارلمان اشخاص منفردی به حساب میایند.

در کشوری که قانون احزاب رسمیت یافته و اقلاً چهل حزب با تشکیلات عریض و طویلی وجود دارد پارلمان فاقد احزاب سیاسی است . درینصورت ما با پارلمانی مواجه خواهیم بود که در جهان بی مانند است . تا آنجا که من دلیلی برای آن جستجو کرده میتوانم این خواهد بود که برای رییس جمهور آسانتر خواهد بود که به عوض چانه زدن با احزاب سیاسی که رام کردن شان شاید کمی سخت تر باشد - با افرادی سرو کار پیدا کند که در گذشتادن لواجیح دولت مشکلی نداشته باشد . وکیل " ضرورتی" دارد و دولت هم " لطفی" که میتوانند با هم مبادله کنند . در حقیقت آنچه امریکاییان در نظر دارند اینست که زیر نام این دموکراسی نوین یک قدرت مطلقه نوع پاکستانی به دوست دیرین خود آقای کرزی دست و پا کنند که ظاهراً دموکراتیک و در نهاد یک قدرت مطلقه است.

یک ماده دیگر نیز چنان بحث بر انگیز است که نمیتوان از بحث بر آن گذشت . من این ماده را " جواز قتل" مینامم . در قانون انتخابات آمده که در اثر مرگ یا استعفا یک وکیل کاندید دارای رأی دوم (بدون مراجعه به انتخابات) کرسی او را در پارلمان اشغال میکند.

در کشوری که آدم کشتن آسان تر از آب خوردن است آیا این ماده مشوق عمده قتل مخالفین نیست ؟ آیا قوماندانان جهادی که برای تمرین نشان زنی آدم را نشان میگیرد حاضر نیستند یک وکیل را بکشند تا خودش جانشین او شود ؟ همین اکنون مسئله قتل یک رقیب به وسیله رقیب دیگر در ولایت بلخ به یک آشوب بزرگ تبدیل شده است .

به قدرت میرسد که این پروژه تحقیقی به این نتیجه یکن. تأیید م این نتیجه گیری ر ،

بر اساس گزارش در منافات است . با آنچه مردم میاندیشند، جنگ سالار نامیده میشوند احوال عمد که رسیدن مجاهدین

تحقیقی مذکور در آستانه انتخابات پارلمانی ، جامعه اروپا یک لست ۲۰۸ نفری شامل اشخاصی را که با گروه های مسلح رابطه دارند

و مرتکب جنایات ضد بشری شده اند به کمیسیون انتخاباتی در افغانستان داده بود تا بر اساس موافقات قبلی و استناد حقوقی نام

آنها از لست کاندید ها حذف شود . ولی صرف ۴۵ نفر از آن ، آنانی که افراد زیاد مهمی نیستند و اتهامات سبکتری نسبت به دیگران

متوجه شان است ، حق کاندیدای خود را از دست دادند باقی همه آنها به شمول اشخاصی که به جنایت متهم اند از آن جمله سیاف

، ربانی و دوستم حق کاندید شدن را بدست آوردند . در عین حال حضور آنها در صحنه انتخابات مغایر آن مقرر است که دولت و

کمیسیون انتخاباتی در مورد اشخاص و گروه های مسلح به تصویب رسانیده بود .

رئیس جمهور کرزی از حضور مجاهدین در صحنه انتخابات افغانستان حمایت کرده و آن را گامی در جهت مصالحه ملی خوانده است . این امتیاز به سلسله امتیاز های تازه ایست که کرزی به مجاهدین اعطا میکند . زمانیکه آقای کرزی در ماه اکتوبر گذشته برای احراز مقام ریاست جمهوری کاندید شده بود بایک شعار آشکار ضد گروه های مسلح به میدان آمد و گروه های مسلح شخصی را بزرگترین خطر برای آینده افغانستان خواند ه بود که مورد تأیید عمومی بود - اما سیاست تغییر کرد و به زودی کرزی که در مقام ریاست جمهوری ابقا شده بود - دادن امتیازات به مجاهدین مسلح را آغاز کرد او مصونیت این گروه ها به شمول طالبان را که شامل ملا عمر نیز میشد از هر نوع پیگرد قضایی تضمین نمود .

گروه بندی در پارلمان آینده :

قبلاً گفتیم که پیش از انتخابات چنان پیشبینی میشد که پارلمان آینده جایگاه مبارزه میان محافظه کاران و تحول طلبان خواهد بود . احتمال بر آن بود که رهبران گروه های غیر مسلح و عمدتاً مثلث گیلانی مجددی ربانی و همراه با قانونی محقق با حفظ کامل موقف گروه های مجاهد و طالب ، در حمایت از وضع موجود (حمایت از کرزی و حضور امریکاییان با حفظ فرهنگ جهادی) گروهی را در پارلمان تشکیل دهند و گروه دیگر مربوط باشد به تحول طلبانی که با وجود حفظ قدرت کرزی و حمایت از قوای امریکا از تحولات اقتصادی و فرهنگی و حقوقی که در آن دیگر مجاهدین جای خود را به تکنوکرات هایی که به درجه های مختلف با جهاد افغانستان موافق بوده اند - بدهند تا بدینوسیله باز سازی افغانستان ممکن شود . اما امریکاییان نسخه دیگری را انتخاب کردند . تکنوکرات ها یا دموکرات ها یا اینکه نتوانستند اجازه کاندید شدن را بدست آورند و یا آنکه مور حمایت قرار نگرفتند و یا اینکه خود با درک اوضاع از کاندید شدن اجتناب کردند . و لذا تا جاییکه من دیده میتوانم در نتیجه تطبیق این طرح در پارلمان آینده سه گروه به وجود خواهد آمد :

اول آنانی که دولت برای آنها برای رتق و فتق امور پارلمان و تمثیل دموکراسی ضرورت دارد. اینها هیئت اجراییه پارلمان را تشکیل داده و عده یی هم مؤلف میشوند که عندالموقع با بیانات و مخالفت های سطحی و اما آتشین و انتقاد آمیز شان نام دموکراسی را زنده نگهدارند! درین گروه از راست تا چپ جلوه نمایی خواهد کرد . (در صورتیکه لست نهایی در دست میبود میشد این اشخاص را مشخص کرد)

دوم سپاهی لشکر که ترکیبی از مجاهدین سابق و طالبان سابق اند و مجموعاً " مَهر تأیید" را میسازند. این گروه از نظر کمیت بزرگترین گروهی خواهد بود که علیه هر اقدام تحول طلبانه قرار خواهند گرفت و اما در نهایت به " آنچه در نظر است " رأی خا هند داد .

سوم گروه قابل ملاحظه شمت و سه نفری نان است . اینها که از طریق انتخاب ریزرفی به پارلمان راه مییابند و بزرگترین وسیله تمثیل دموکراسی به شمار میروند .

تبلیغاتی که در اولین روز انتخابات ، در بازتاب به انتخاب ملالی جویا در مطبوعات غرب براه انداخته شد ، نشان دهنده آنست که از این چهره ها ، برای تمثیل دموکراسی بیشترین استفاده بعمل خواهد آمد . در دیگر حالات این گروه بیشتر به منافع صنفی خود نظر خواهند داشت. با توجه به اینکه امریکاییان در جریان انتخابات تأکید کردند ، که کاندید ها باید به عوض مشخصه سیاسی خود که همانا عضویت شان به یک حزب سیاسی است ، مشخصه اتنیکی خود را برجسته سازند ، چنان پیشبینی میشد که جدال های اتنیکی و محلی جای مهمی برای خود باز خواهد کرد. و این یک شانس بزرگ برای امریکاییان است تا با پارلمان " بازی " کنند .

پیروزی امریکاییان:

امریکاییان برنامه شانرا همانطور که طرح شده به درستی تطبیق کرده اند . میخوامم رؤس این برنامه را توضیح کنم :

۱- حکومت دینی برای افغانستان :

افلاً از سال ۱۹۸۸ امریکایی ها چه در زیر تأثیر پالیسی پاکستان و چه به حیث یک پالیسی مستقل اسقرار یک دولت مدنی را در افغانستان با منافع خود ، موافق نیافتند و توجه خود را به تأسیس یک حکومت اسلامی دوست در افغانستان معطوف ساختند . در نتیجه حکومت جهادی و سپس حکومت طالبان تاسیس شد. برخلاف تصور اینکه مجاهدین و طالبان اهداف امریکاییان را بر آورده نتوانسته اند ، هم عروج و هم سقوط هر دو مطابق به پلانی صورت گرفت که در واشنگتن طرح و مورد موافقت دموکرات ها ، جمهوری خواهان و سی ای ای قرار گرفته بود . بر اساس این طرح ، جایجایی قوای امریکایی در افغانستان پس از سقوط شوروی و لذا بسیار پیشتر از ورود القاعده به میدان سیاست و حادثه یازدهم سپتامبر در نظر گرفته شده بود .

۲- تمثیل دموکراسی :

امریکاییان درین مورد که پارلمان آینده افغانستان بتواند دموکراسی را تمثیل کند تلاش کرده اند . اگر دموکراسی را حضور اشخاص و یا گروه های مختلف در یک مجلس بدانیم ، این طرح تطبیق شده است . در انتخابات از ربانی ، سیاف ، دوستم و طالبان تا شاخه های دو گانه حزب دموکراتیک خلق «حزب وطن» سایر نیرو های سیاسی گذشته و آنانی که جدیداً به تشکیل گروه ها و احزاب

سیاسی پرداخته اند در انتخابات سهیم ساخته شده و در پارلمان حضور میابند تا دموکراسی نوین را تمثیل کنند . مزید بر آن ورود کمیت قابل ملاحظه از زنان از طرف امریکاییان به معنی تعمیق دموکراسی تفسیر خواهد شد . آن عده از مطبوعاتی که پس از ورود امریکاییان سمارق وار در کشور به وجود آمده اند نیز به این تفسیر خواهند پیوست . لذا بی دلیل نیست که مطبوعات شناخته شده غربی - دیگر افغانستان را از حا لا کشور دموکراتیکی میخوانند که باید سرمشقی برای عراق و دیگران باشد .

۳ - سیاست تساهل :

امریکاییان مکلف اند آتشی را که خود بنام بنیادگرایی افروخته اند ، خود خاموش کنند . در آوان جنگ افغانستان این مسئله مطرح بود که تقویه مجاهدین باعث ایجاد عواقبی خواهد شد که باید سنجش شده باشد . زیرا این حمایت بلا شرط باید جهاد را اعلام کند که علیه کفار صورت میگیرد. امریکاییان هم نه تنها کافر بودند بلکه در ادعای فلسطین جانب یهود را گرفته بودند و تنفر جامعه اسلامی در مقابل شان آشکار شده بود . با وجود آن مقامات صاحب صلاحیت به این نتیجه رسیدند که این " قمار " با ارزش است ، زیرا امریکاییان با در نظر داشت سقوط احتمالی شوروی ، میخواستند ضربه کاری را بر ویتنام شوروی یعنی افغانستان وارد کنند . برنامه مؤفقانه به پیش رفت و خرس سفید به تلک افتاد . اکنون وظیفه اینست تا خرابی روابط با اسلامگرایان جبران شود. رابط اسلامگرایان هم نه سعودی ها بلکه پاکستان است . سیاست امریکاییان در پاکستان اینست تا جنبش اسلامگرایانه در پاکستان را راضی نگه دارند . احزاب اسلامی پاکستان با وجود آشوب های داخلی سالها مورد حمایت امریکا بوده و بخشی از رهبران عنعنوی آن از دوستان شخصی روسای جمهور امریکا ، سناتور ها ، سرمایه داران و سیاستمداران امریکایی اند . برخی از آنها دارای تابعیت دو گانه ای انگلیسی - پاکستان و یا امریکایی - پاکستانی میباشند .

پاکستان که در حال حاضر ارزش نهایت بیشتری برای امریکا دارد . از آغاز جنگ افغانستان ، پاکستانی ها به حیث متحد امریکاییان در جبهه مقدم از واشنگتن در مورد افغانستان عمدتاً دو تقاضا داشته اند: تأسیس یک دولت قابل قبول برای پاکستان در افغانستان و احترام به هویت اسلامی افغانستان.

در ماده اول (یک دولت قابل قبول) هدف اینست که در افغانستان به حکومت های تکنوکرات که شامل بازمانده های رژیم های سابق به شمول رژیم شاهی و خود شاه میشود موقع تبارز داده نشود . و در

ماده دوم (احترام به هویت اسلامی افغانستان) هم واضحاً به معنای

حمایت از یک رژیم اسلامی است که بنا بر تضمین پاکستان برای حفظ منافع امریکا وفادار خواهد بود . تا وقتی که امریکا به پاکستان ضرورت دارد این پالیسی پا برجاست . مزید بر آن

پاکستانی ها در اوایل به مسئله باز سازی افغانستان نیز به دلایل

اقتصادی حساسیت نشان میدادند که در این مورد هم آرزو های

شان بر آورده شده و آنها میدانند که این پروژه آن قدر جدی و بزرگ

نیست که بتواند پاکستان را صدمه بزند .

با وجود احساسات ضد امریکایی در رده های پایینی احزاب اسلامی پاکستان ، سیاست امریکا در افغانستان که باعث تقویت اسلامگرایان و تضعیف اصلاح طلبان میباشد . نه تنها موجبات

خرسندی اسلامگرایان بلکه موجب امتنان دولت پاکستان از متحد

قدیمی اش نیز شده است . لذا برنامه امریکا درین مورد نیز با

مؤفقت پیاده شده است (بقیه در صفحه ۲۲)

نهضت آینده افغانستان، شیوه های مبارزه و مسأله انتخابات

برخی از هواداران جنبش چپ، از ما می پرسند، چرا اساسگذاری یک حزب چپ نیرومند، در دستور روز ما قرار گرفته است؟ به آگاهی این دوستان رسانیده میشود که، نشریه نهضت آینده در جریان پنج سال نشرات خویش طی تحلیلهای جدی تیوریک در زمینه پاسخ روشن ارایه نموده است، با آنهم تاکید و باور ما این است که بدون یک سازمان چپ واقعی دموکراتیک و انقلابی، تغییر نظام و دگرگونی و سازنده گی جامعه مقدر نیست، به اعتقاد ما شرط حضور در وضعیت سیاسی کشور، داشتن یک حزب متشکل و با انضباط است، حزبی که از نظم و دسیلین کامل و آگاهانه برخوردار باشد، چپ سازمان سیاسی که نتواند این ویژه گی را در خود بیوراند، به یقین در مقابل حوادث دچار لنگش، فروپاشی و اضمحلال میگردد.

هدف از تشکیل رزمنده گان در یک حزب متشکل و با انضباط انقلابی، این است تا در دفاع از منافع انسان زحمتکش به مسایل اساسی جامعه ما پاسخهای بنیادی ارایه کند. به قول یکی از رهبران جنبش انقلابی «باید اعمال توده ها را به خودشان توضیح دهد به طوریکه نه تنها تداوم تجربه های انقلابی پرولتاریا را حفظ کند، بلکه آگاهانه و فعالانه در حرکات بعدی آنها مشارکت کند».

عده ای از دوستان، انتظار جمع شدن کلیه نیروهای تجد طلب و هوادار دموکراسی را در یک حزب واحد با نیروهای انقلابی، عدالت خواه و مترقی دارند. باید گفت: اولاً برای نیروهای ترقیخواه، مبارزه حزبی یک حادثه مصنوعی، فصلی و موقتی نیست، و نمیتوان آنرا، در جامعه که در آن تناقض طبقاتی، بی عدالتی و انواع ستم وجود داشته باشد از بین برد، و یا آنرا در سطح یک نهضت مقطعی پایین آورد. ثانیاً مبارزه حزبی به انضباط آگاهانه، استراتژی، تاکتیک، دورنمای تاریخی و برنامه عمل احتیاج دارد. باید در نظر داشت که در جوامع طبقاتی که مناسبات گونه گون، تضاد ها و مراموات متنوع بین انسانها وجود دارد، نمیتواند الزاماً یک حزب واحد وجود داشته باشد، کثرت احزاب سیاسی و نهاد های مدافع طبقات و اقشار مختلف اجتماعی امریست ضروری و تاریخی که نمی شود جامعه افغانی را به بهانه شرایط و پیچیده گی های خاص زمان از این امر مستثنا دانست، زیرا ظهور احزاب مختلف اغلباً از ضرورتهای مبارزه درون جامعه و از تضاد های دنیای کار و سرمایه ناشی است، نه از تنشها و واکنشهای ذهنیگرایانه. آنانیکه داشتن جهانی بینی علمی، عقاید، افکار و دیدگاه های متحدانه و همچنین تنوع تحلیل، استدلال و داوری را سنگ پایه های یک حزب چپ واقعی و انقلابی میدانند و بر محور لیبرالیسم میچرخند در واقع تشکیلات و نهادهایی اند که به احزاب سرمایه داری و بورژوازی تعلق دارند. حزب چپ واقعی که دفاع از منافع زحمتکشان را در خط مقدم وظایف و اهداف خود قرار داده و مصمم است، علیه استبداد، استعمار و انواع ارتجاع و ستم مبارزه نماید، و بمنظور تحقق تحولات بنیادی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به سود توده های زحمتکش پیکار نماید، اصل لیبرالیسم و لیبرالیسم نو را نمی پذیرد، چپ این اصل مایه تشمت و نفاق بوده و باعث رخنه نیروهای ضد مردمی در صفوف مبارزین راه زحمتکشان میگردد.

اصل وحدت جهانی بینی و داشتن چتر اندیشه بی متحد برای سازمانهای چپ نوین یک مسأله بنیادی به شمار میرود، زیرا بدون هماهنگی اندیشه بی تاملین وحدت و اراده سازمانی مقدر نیست، چنانچه در طرح اساسنامه (حزب مردم افغانستان) به مسأله اعتقاد به اندیشه های بشر خواهانه که با جهانی بینی علمی تعالی یافته اند، تاکید صورت گرفته. اما باید در نظر داشت که «این اعتقاد به هیچوجه به مفهوم نفی تنوع تحلیل، استدلال و داوری نیست»

حضور سیاسی چپ نوین در وضعیت جاری کشور، از جمله مسایل است که پیوسته از طرف هواداران جنبش چپ با ما مطرح میگردد. مسأله شامل شدن چپ نوین در وضعیت سیاسی کشور برای ما از مسایل کلیدی به شمار رفته و از اهمیتی زیاد برخوردار است. یکی از رهبران جنبش انقلابی جهان در جزوه بی مینوسد: «ما باید به خاطر بسپاریم که هر جنبش خلق، اشکال بی نهایت متنوع به خود میگیرد، بدین معنی که پیوسته اشکال نو پدید می آورد و اشکال کهنه را بدور می افکند، تغییراتی در آنها وارد میکنند، و یا اشکال نو و کهنه را به گونه ای تازه با هم در می آمیزد، وظیفه ما است که در ساختن و پرداختن این اسلوب ها و وسایل مبارزه شرکت فعال داشته باشیم». بناً وظیفه و رسالت یک نیروی ترقی خواه و پیشرو سیاسی و اجتماعی تنها این نیست که در یک جنبش و یا نهضت در یک مقطع زمانی اشتراک داشته باشد، بلکه باید در امر ساختن، پرداختن و گزینش اسلوبها، وسایل و ابزار مبارزه شرکت فعال بدارد.

ساختن و پرداختن و گزینش اسلوبها و ابزار مبارزاتی مقدم از همه به درک ویژه گیهای پروسه های جاری و سطح آگاهی و فهم انسانی مربوط میگردد. فهم انسانی برآیند شناخت و عمل او است در یک پروسه دیالکتیک، انسان نمیتواند در حوزه پدیده بی که در عمل او نیست به فهم آن برسد. روی همین استدلال، درک و شناخت پروسه های جاری داخل کشور و فهم دقیق و عینی آن در بیرون از سقف ملی، اشکالات و ابهامات خود را دارد، و چنین شناخت و فهم اغلباً منجر به اقدامات ذهنی گرایانه میگردد و نمیتواند بستر عینی لازم برای انطباق خود در پراتیک داشته باشد، باید در نظر داشت که هیچ نیرویی در عدم درک علمی و فهم دقیق نمیتواند ابزار صلاحیت نماید.

حرکت بر محور اینکه با جنبش عمومی کشور بویژه جنبش چپ، از بیرون برخورد صورت گیرد، تفکری است که تحت سوال قرار دارد، متأسفانه بنابر عوامل معین این تفکر در برخی از حلققات سیاسی فعال و نیمه فعال خارج از مرز های کشور، دارد به یک تفکر حاکم تبدیل گردد. شامل شدن در وضعیت سیاسی کشور، به منظور تحقق تحولات بنیادی به سود زحمتکشان و تاثیر وارد نمودن بر پروسه های جاری کشور، برای ما وظیفه بی است تاخیر ناپذیر، اعتقاد ما این است که وظیفه یک نیروی چپ واقعی صرفاً اشتراک داشتن در جنبش نیست، بلکه وظیفه نیروی چپ در واقع مزید بر اشتراک در این جنبش، سمت دهی، انسجام و بیرون کشیدن آن از نفوذ طبقات حاکم استبدادی استثمارگر است.

ایجاد جنبشها و نهضت ها در بیرون از مرزهای کشور بوسیله نیروهای چپ ترقی خواه برغم آنکه بیان و افاده تناسب قواهی سیاسی کشور است، مسأله یست قابل ارزیابی و تحلیل دقیق، که باید به آن پرداخت، ولی تاکید باید نمود که در واقع ایجاد چنین جنبشها و نهضت ها وظیفه اصلی و اساسی نیروهای چپ انقلابی نیست، ما بخواهیم و یا نخواهیم در مراحل مختلف تکامل تاریخی جامعه، جنبشها و نهضت های مردمی به اشکال متنوع ظهور می نماید، و پیوسته اشکال نو به خود میگیرد، نیروی پیشرونده ترقی خواه وظیفه دارد که، این جنبشها و نهضت ها را سوق و سو بدهد و از نفوذ طبقات حاکم ارتجاعی فرادست بیرون نماید و همزونی زحمتکشان را بر آن تاملین نماید. نکته دیگری که باید به آن پرداخت اینست که، برخی ها میان روشهای دموکراتیک و انقلابی تمایز قابل میشوند. بعضاً از ما میپرسند که آیا ما بر شیوه های دموکراتیک پافشاری میکنیم و یا انقلابی؟ به باور ما این کتگوری بندی میان شیوه های دموکراتیک و دیگر شیوه ها به همان اندازه اشتباه است که تمایز میان رفورمیست و انقلابی. مسیری را که ما ترسیم نموده ایم دارای دورنمای تاریخی روشن است. هدف استراتژی ما تاملین عدالت اجتماعی و ایجاد جامعه عادلانه انسانی فارغ از بهره کشی و انواع ستم است. اینکه برای تحقق این ارمان والای انسانی، با شیوه انقلابی و یا رفورمیستی مبارزه میکنیم بدیل روند فکری خاص ما نیست، بلکه ویژه گیهای عملی را در نظر می گیریم که برای تعیین تاکتیک های خود با آنها به عنوان واقعیت موجود در دولت، جامعه و روابط میان طبقات رو به رو میشویم و نمیتوانیم آنها را به دلخواه خود تعیین کنیم. نباید از عمل انقلابی تعبیر واژگونه بی داشت، عمل انقلابی عملیست از ریشه دراشغال درآمد.

دگرگون ساز، که با عمل قهرآمیز، عمل خشونت آمیز و اقدامات کودتا گرایانه، بیگانه است و همسویی ندارد. امروز در جهان مبارزه طبقاتی عرصه های فراخ تر و اشکال متنوع تر را به خود گرفته است و گروه های مختلف اجتماعی را مشمول روند خود میسازد. ما برآنیم، آنجاکه دموکراسی وجود ندارد، وظیفه مبرم برای نیروهای مربوط به دنیای کار برقراری آزادی سیاسی است. «نمیتوان مبارزه را با ابزار دموکراسی به پیش برد، تا زمانیکه این ابزار در دسترس نیستند.» ما بر این اعتقاد خویش تاکید میداریم که، «مبارزه برای ایجاد یک جامعه عادلانه، انسانی با کاربرد ابزارها و وسایل دموکراتیک ممکن است». ما راهی را که به سوی دموکراسی طی مینماییم، در آن کلیه ارگانهای انتخابی، بمنابله ابزارها و ساختارهایی مطرح است که باید به آنها دسترسی حاصل نمود. زیرا زحمتکشان برای راهی خویش به ساختارها و ابزارهای اساسی و قانونمند نیاز دارند، آنها در مسیر حرکت پیشروند خویش قادر میگرددند که ویژه گیهای این ساختارها را به نفع خویش دگرگون نمایند و به ابزار اراده آزادانه جامعه تبدیل بدارند.

ما طی روزهای اخیر شاهد رویدادهای سیاسی ویژه انتخاباتی بوده ایم. عده بی از دوستان ما از ما میخوانند تا موضع خویش را در زمینه فعالیتها انتخاباتی بیان داریم. آنچه روشن است اینکه:

اشتراک در فعالیتها انتخاباتی و سهم گیری در انتخابات به منظور داخل شدن در ارگانهای اعمال قدرت، خود یک حرکت و عمل سیاسی است، و یکی از عرصه های با اهمیت پراتیک اجتماعی محسوب میگردد. این حرکت و عمل سیاسی، جهت راهیابی به اعمال قدرت برای تمثیل و دفاع از منافع این یا آن طبقه و یا قشر و یا گروه اجتماعی صورت میپذیرد. باید در نظر داشت که در دنیای معاصر، عمل سیاسی از طریق احزاب، سازمانهای اجتماعی، ارگانهای ایدئولوژیک و وسایل اعمال سیادت و همزونی شکل میگردد. هنگامیکه اقشار زحمتکش از تشکل لازم برای دفاع از خود برخوردار باشند، میتوانند از طریق وارد آوردن فشار لازم بر طبقات حاکم و حاکمیت دولتی برخی از مطالبات خود را تحمیل نمایند. یا با احراز قدرت سیاسی حتی قوانین کشور را دگرگون سازند. بنابراین تا زمانیکه زحمتکشان نهادهای مدافع منافع خویش را ایجاد نکرده اند، نمیتوانند مطالبات خود را بر حاکمیت تحمیل نمایند و به همین لحاظ است که ایجاد تشکیلات مربوط به زحمتکشان در خط مقدم وظایف مبرم ما قرار گرفته است.

برای یک نهاد مردمی وابسته به زحمتکشان، هدف اساسی اشتراک در فعالیتها انتخاباتی و استفاده از مبارزات پارلمانی، صرف احراز قدرت سیاسی نیست، بلکه منظور این است که همجو انتخابات را از نفوذ طبقات حاکم ارتجاعی فرادست بیرون نمایند، و گرایشها و میلانهای خود انگیزه زحمتکشان را که از وضعیت اقتصادی و اجتماعی آنها و از غرایز درست طبقاتی آنها که در جریان کارزار انتخاباتی ظهور مینماید با تمامیت مبارزه طبقاتی تلفیق بدارند، و خصلت آگاهانه به آنها بدهند. ماهیت استبدادی و ضد مردمی حاکمیت را افشا و اساسی ترین خواسته ها و مطالبات مردم را بیان، و پروسه انتخابات را در جهت منافع مردم سوق و سو بدهند.

ما معتقدیم که قبول حق شهروندی و از جمله قبول حق انتخابات در نفس خود یک گام به پیش است، باید این حق نهادینه و قانونمند گردد. جریانات جاری در جهت ایجاد آنچنان شرایطی استقامت و جهت داده شود که مردم بتوانند با درک وضعیت عینی و تاریخی خویش، آگاهانه و آزادانه از این حق خویش استفاده و ابزار رای بدارند.

به باور ما در وضعیت کنونی که نیروهای هوادار دموکراسی، پیشرفت و عدالت اجتماعی به یک جریان منسجم و متشکل سیاسی و اجتماعی تبدیل نگردیده اند، و مردم نسبت به آینده خود در ابهام و بی باوری قرار دارند، استفاده از وضعیت ویژه سیاسی موجود و سود بردن از آن به نفع آگاه سازی مردم امریست ضروری. آن چپ در وضعیت موجود برای نیروهای چپ نوین، تحول طلب و دادخواه مطرح است، آگاه ساختن مردم بویژه طبقات و اقشار تهی دست از وضعیت تاریخی شان است. یعنی زحمتکشان آگاه ساخته شوند که چگونه، و از طرف کی و با کاربرد کدام ابزارها و وسایل، انواع ستم از جمله طبقاتی، قومی، مذهبی، زبانی، جنسی و ستم استعمارگران بر آنها تحمیل میگردد، و چگونه تمام هستی خود را در این نظام استبدادی و ارتجاعی (قومی- مذهبی) از دست میدهند و چگونه کشور شان مورد تجاوز قرار گرفت و دراشغال درآمد.

عبدالله نایبی

سازمانهای غیر حکومتی (NGO) وسایل استقرار هژمونی امپریالیزم در افغانستان

مسؤلان و کادر رهبری سازمان های غیر حکومتی که عمدتاً مصروف نگارش گزارش های میسوط و شرکت در جلسات بین المللی در باره «مسایل فقر در جهان» اند، روستاها و کارته های فقیر شهر های سرزمینهای خود را اصلاً نمی شناسند. آنان یک قشر جدید اجتماعی را تشکیل میدهند که با وجود نداشتن مالکیت بر وسایل تولید، از پشتیبانی مستقیم موسسات مالی امپریالیزم (در بدل خدمات شان برای کنترل صدها میلیون انسان نادر جهان) برخوردارند!

می شود این قشر را از دیدگاه جامعه شناختی طبقه «نیوکمپرادور» خواند، طبقه یی که مولد کالاهای مفید برای کشور خود نبوده، صرف اداره فقر منطقه یی را در بدل «امتیازات» معامله می کنند.

بدین گونه کارمندان «سازمانهای غیر حکومتی» ابزار های سرمایه جهانی اند که در عمیق ترین انساج جوامع فقیر برای جلوگیری از عصیانها و قیامهای توده یی فعالیت می کنند.

نیروهای چپ و انقلابی افغانی باید به تحلیل جدی این پدیده جدید در جامعه افغانی که با آغاز استقرار سیدت غرب در افغانستان پا گرفته است، بپردازند.

در افغانستان امروزه رسماً بیش از «چهار هزار و پنجصد» سازمان غیر حکومتی ثبت گردیده اند که در حدود دوهزار آنها فعال اند. کارمندان افغانی این سازمانها را عمدتاً کادر های فنی تحصیل کرده، استادان و فعالین سیاسی دیروزی (به شمول برخی کادرهای مربوط به ح.د.خ.ا که دیگر «مبارزه طبقاتی» را «توهم» و «افسانه» میخوانند و «راه سوم» را همراه با مذهب جدیدی به نام «گلوبالیزم»، علم کرده اند) تشکیل می دهند.

پروژه های کوچک تولیدی و برنامه های اجتماعی صحنی و فرهنگی زمینه فعالیت این سازمانها را در چوکات کلی بازسازی (عمران مجدد) می سازند. در کنار پروژه های بزرگ و متوسط زیربنایی و تلاش امپریالیزم در جهت ساختن یک دستگاه دولتی دست نشاندۀ فرمانبردار، سازمانهای غیر حکومتی نقش «عاملان میانجی» را بین نیازمندیهای عاجل خلق و مقامات حاکم خارجی و داخلی بازی می کنند. کارمندان افغانی آنها به حیث یک طبقه «خورده بورژوازی جدید» همزمان موقعیت اجتماعی - اقتصادی کمپرادوری را احراز می کنند. (یعنی خود صاحب وسایل تولید نیستند و مستقیماً در تولید سهم ندارند، ولی به حیث حلقه پیوست سرمایه جهانی و موسسات مالی آن زمینه استقرار مناسبات سرمایه داری را در کشور فراهم میسازند).

این سازمانها زیر شعار های عوامفریبانه «همکاری»، «انتقال مهارتهای فنی»، «دموکراسی»، «بیطرفی سیاسی»، «بازسازی افغانستان»، «حقوق بشر»، «حقوق زنان»، «صحت طفل و مادر» و دهها نیرنگ ایدئولوژیک دیگر، در واقعیت امر برای منحرف ساختن توجه مردم و جوانان از مسایل اساسی اجتماعی - اقتصادی کشور، فعالیت می کنند. آنها نظام سرمایه داری را در مقام نظام مبتنی بر حکومت قانون، مدافع آزادی و دموکراسی و ضامن احترام به کرامت انسانی، به حیث عالیترین شکل اجتماعی که تا پایان تاریخ بشر خواهد ماند، به مردم افغانستان معرفی می کنند.

«گلوبالیزم» در مقام یک نگرش فرا طبقاتی، فراسیستمی که گویا مسایل بشر را برون از سیدت این یا آن طبقه و نظام مطرح میکند، به حیث ایدئولوژی رسمی سازمانهای غیر حکومتی و دنباله روان آنها در نشریه های به ظاهر «غیرسیاسی» مربوط به برخی سازمانها های ح.د.خ.ا، تبارز داده می شود.

سازمانهای غیر حکومتی در افغانستان نهادهای فعال استقرار هژمونی ایدئولوژیک امپریالیزم اند.

باید با جدیت به افشای نقش آنها پرداخت. نیروهای انقلابی، چپ و دموکرات باید مردم و به ویژه جوانان را از اهداف سازمانهای غیر حکومتی آگاه سازند.

در این اواخر مردم افغانستان با شبکه جدیدی از وسایل سیاسی - اقتصادی اعمال نفوذ امپریالیزم در افغانستان آشنا شده اند. این وسایل که خود را «سازمانهای غیر حکومتی» (انجو) می خوانند، در واقعیت امر سازمانهای پوششی تداوم عملکرد سیاستهای امپریالیزم امریکا و سرمایه جهانی در دنیای فقیر اند. همان گونه که طبقات حاکم برای تداوم سیدت شان، افزون بر دولت، شبکه هژمونی خود را در مقیاس ملی می سازند (موسسات مذهبی و موسسات قومی - ملیتی، ساختار های سنتی این شبکه در افغانستان اند) به همانگونه امپریالیزم برای گسترش نفوذ خود در جهان، شبکه موسسات هژمونی خود را به وجود آورده است که «سازمانهای به اصطلاح غیر حکومتی»، بخش بسیار فعال آن را تشکیل میدهند.

امروز بیش از پنجاه هزار «انجو» در دنیای فقیر فعال اند که سالانه بیش از ده ملیارد دالر از موسسات مالی جهانی، حکومت امریکا، اروپا و سایر کشورهای جهان دریافت میدارند.

معاش رئیس یک انجوی بزرگ معادل معاش رئیس یک شرکت بزرگ خصوصی است. مقامات انجوهای بزرگ همانند رؤسای شرکتهای چند ملیتی، از امتیازات عظیم غیر نقدی بهره ور اند.

ساحه فعالیت سیاسی و اجتماعی انجوها وسیع بوده، عمدتاً در روستاها و محلات فقیرنشین شهرهای آسیا، آفریقا و امریکا لاتین عمل می کنند.

یکی از وظایف سازمانهای غیر حکومتی تخریب ایدئولوژیک و سیاسی جنبش های سازمان یافته چپ در کشورهای جهان سوم (پیرامونی) است.

انجوها با صید رهبران و روشنفکران چپ دیروزی در بدل معاشهای دالری، نیروهای مترقی را از ظرفیت های فکری و رهبری تهی می سازند. شکار بسا از روشنفکران افغان که تا دیروز ادعا های بلند پروازانه سهمگیری در تحولات بنیادی اجتماعی - سیاسی را داشتند و از «مدرنیسم» و «جامعه مدنی» و «راه سوم» و غیره سخن می رانند، نمونه بارز روش «سربازگیری» انجوها برای به اصطلاح «خوشخور» ساختن هویت سیاسی شان است.

دگرگونیهای ساختاری «ماکرو اقتصادی» در سطح جهانی که باعث تشدید فقر در نواحی فقیر دنیا می گردد، تغییرات ساختاری اجتماعی - سیاسی را در مقیاس این نواحی از پی دارند. این تغییرات که بر اساس وضع به وجود آمده در اثر جهانی شدن سرمایه روی میدهند، باعث «نارضایتی» توده های مردم در سطح بافت بنیادی جوامع میگردد. این «نارضایتی» از طریق سازمانهای سیاسی چپ عمدتاً علیه نهادهای بین المللی سرمایه چون: بانک جهانی، صندوق وجهی بین المللی، شرکت های چند ملیتی و بانک های بزرگ خصوصی سمت داده می شود.

سازمانهای غیر حکومتی به خاطر ممانعت از کانالیزه شدن این نارضایتی در جهت براندازی دولتهای دست نشاندۀ در ساحه «میکرو اقتصادی» عمل می کنند تا از انفجار های احتمالی جلوگیری کنند. این سازمانها مردم را مصروف پروژه های غیر اساسی ساخته، با نمایاندن سیمای «غیر سیاسی» و پیش کشیدن شعار «آموزش توده ها»، در واقعیت امر به انتقال «ایدئولوژی بورژوازی و بینش های غیر طبقاتی» می پردازند تا مانع پانگیری یک آگاهی واقعی اجتماعی در روستاها و شهرهای فلاکتبار جهان فقیر گردند.

ما همین اکنون نمونه های بارز این نوع «آموزش خلق» را در برخی از انتشارات افغانی خارج کشور که خود را غیر سیاسی، غیر وابسته، «راه سومی»، «مدرن»، «پست مدرن»، «فرهنگی - اجتماعی»، یا «علمی - فرهنگی» وانمود می نمایند، مشاهده می کنیم. در چنین فضا حتی جرأت پیشنهاد «مصالحة ملی» هم می شود و آن هم از سوی یک عضو شورای مرکزی حزب وطن دیروزی. (مراجعه شود به نشریه دیدگاه، شماره های «۱۱-۱۲» ص ۹).

این نشریه ها در واقع جزئی از شبکه «سازمانهای غیر حکومتی» اند که علیه جنبش واقعی چپ افغانی عمل می کنند. تصادفی نیست که برخی از گرداننده گان آنها در بدل خدمات شان به پستهای سفارت، و ریاست تجارت و اتشۀ تجارتي و... گماشته می شوند.

قدیر حبیب

آموزش

جادو ، جوگ و جنبل برادران جهادی به پخته گی رسیده بود ، معجزه یی کرده بودند ، به سواری ستوران آدم نمای بروت کشال ، خود را تا دم دروازه ارگ شاهی رسانده وبه آن مرکوبهای بار کش عرق چکان گفته بودند «شماحق را بر جایگاهش قرار دادید، ممنون ولی چون جفا به ولینعمت در سرشت تان عجین است ، پیش از آنکه به جرم جفتک پراندن و لگد زدن ، گاوانه از بینی مها رتان کنیم ، از همین حالانی بلد هستید. جودانهای تان را پر از آب و علیق میکنیم ، برو ید به ملکهای فرنگ و در بازار مکاره سیاست، دکان های دونبشه باز کنید » آنها هم گرچه در ظاهر سر ویال به سیاس تکانه بودند ولی نادم از کرده ، یکه پریکه پرباز با ریکه های بز رو ، کوه و کمراخ طره بارچراه گاههای وطن را پشت سر گذاشته وبه مرا تع شاداب وبر عولفه مغربزمین رسیده بودند .

در وطن میدان شغالی شده بود ، برا دران جهادی بی یکدم غفلت ، شمشیر شرع انور در دست ، شب و روز در پی کشف و درویدن مظاهر بیدینی و فساد اخلاق بودند . در همان روز های نخست ، مسوولین بلند پایه حکومت ، هوشدار داده بودند که استعمال کاغذ به جای کلوخ در تشنابها ، گناه کبیره است و باید از آن عمل زشت پرهیز شود اما چون شیطان شهر نشینی در زیر پوست مردم گمراه خانه کرده بود و نمیگذاشت که سخن حق به گوش شان برسد . (شورای اهل حل و عقد اسلامی) عنان صبر از دست داده در آخرین نشستش فیصله کرد بود « چون خونریزی در وطن بر دل پرو فیسر ریخته حکم صادر میشود که به طور مسالمت آ میز و برادرانه ، شریانهای برق و آب مکرورویونها تا امر ثانی به کلی قطع! »

از آن روز به بعد ساکنان بلاکها مجبور شده بودند که در زیر باران راکت و گلوله های توپ معاندین، کمر به حفر چاههای آب ببندند . چندی بعد در پیشروی هر بلاک یک حلقه چاه دهن باز کردو برادران جهادی هم علاوه بر آب آشامیدنی شان ، آن بخش از فرايض و سنتهای دینی را که با تیمم چاره نمیشد از همین منبع کار سازی میکردند .

دور و بر حلقهء چاهها ، محل تجمع روزانه مردم - مخصوصاً زنان - شده بود . ساره معلم کودکستان ، بیوه زن جوانی که همراه دختر چار ساله اش در یک اپارتمان با خسر تند خوی و مفلس خود زنده گی میکرد در همین محل با دادالله باب آشنایی و تفاهم گشوده بود . در آغاز با اشاره چشم و ابرو با هم سخن میگفتند اما بعد ها زبان شان باز شده بود و هر دو به این نتیجه رسیده بودند که با هم ازدواج کنند . ساره به یک سقف نیاز مند بود که بر سر او ودخترکش سایه کند

دادالله آدم بدی نبود گردن ودستههای سپید ساره را از ته دل دوست داشت. خوشش می آمد که با ساره راست باشد یک روز که ساره گپ ازدواج را به میان کشیده بود داد الله هم مردانه گفته بود :

— آگه روی لچ بودی ، یا مالمه بودی ، مه میکیر مت برو قه یی کاکایت گپ بز .

در آحتال ساره صدای شکستن چیزی را از درونش شنیده بود . بی اختیار اشک ریخته بود وقتی دادالله پر سیده بود :

— چرا گر یان میکنی ؟

ساره گفته بود:

— از شوق اس از شوق گریه میکنم دادالله .

دادالله را دست نگار گر قضا ، دریک شمایل خوش ترکیب جهادی ، با یک ریش دراز ، یک پکول پت رفته پشاوروی ، یک میل کلاشنیکوف خاکخورده روسی و انبانی از عقده های کور محرومیت بر شانه ، از دامنه های آفتابی زاد گاهش گرفته و در شهر نا آشنای کابل افکنده و در گوشش گفته بود «وسایل را ما در اختیارت گذاشتیم ، ازین به بعد خودت دانی و نان پیدا کردنت» داد الله هم رشته ایل و تبار را پی گرفته آمده و آمده تا سر انجام به مقام قوماندانی یک پوسته تلاشی در شهر کابل رسیده بود و در یکی از اپارتمانهای نیمه ویران مکروریون کهنه ، با عبدالحفیظ ، وطندار گوش به فرمانش ، هم کاسه شده بود . دادالله قوماندان بود و عبدالحفیظ هم لشکر زیر فرمانش .

آن روز باد خنکی میوزید دادالله که یک ساعت تمام از پشت شیشهء ار سی چشم در راه ساره بود ، به مجردی که دید ساره با سطلی دردست با دخترکش سوی چاه روان است از پشت ارسی کنده شد ، تفنگش را بر شانه آ و یخت. آفتابه پلاستیکی را از کفشکن برداشت و از بلاک بیرون برآمد .

دور وبر خود را دید ، هراس راکتهای گلبدین و هوای سرد، مردم را زندانی خانه ها ساخته بود. سوی چاه به راه افتاد . ساره کنار چاه بود. به سه چار قدمی شان که رسید ، با صدای بلندی که به گوش مراقبین احتمالی رسامی آمد ، گفت :

— همشیره ، آگه اجازه باشه مه یک افتاوه او میگیرم ، یک چار اندام میزنم که سر پیره نا وخت شده .

آفتابه اش را نزدیک چاه گذاشت از زیر ابرو های سیاه و درشت خود اطراف محل را دید زد و با صدای خفه یی گفت :

— سلام او دیوانه ، چقه دیر کدی ؟

ساره همانطوریکه چشم به حلقه چاه داشت و با تانی ریسمان را تار میداد ، سر زنبشار گفت :

— باز گیای لوده گی زدی؟! دیوانه چیسی؟!

— خیره ، فکرم نبود . چی کدی تو ؟ کاکایت چی گفت ؟ ساره چشم به دهن چاه ، تیز تیز گفت :

— میترسه میگه کدام آدم لچک نباشه که صبا روز نان داده نتانیت ، از ناداری ایلایت کنه .

دادالله سرخ شد :

— تو چی گفتیش؟

— چی میگفتم ؟ گفتم قومندان پوستی تلاشی زیر بالا حصار اس ، برو سر کار و وظیفیش ، یک راه از نزدیک ببینیش ، امتحانش کو .

دو چین موازی در میان دو ابروی تیره داد الله خط انداخت :

— بگو بیا هر رقم امتیان که میکیری بگی . بگو تو که پیش مه ناکام نمائی ، به توکل خدا که مه پیش تو نا کامی ندارم . هر وخت که میایی بیه . بگو خدا مره اطور کار ووظیفه داده که نیم شار دیوانیش اس .

ساره در حالیکه آفتابه داد الله را پر میکرد ، با لحنی نیمه عذر خواه گفت :

— گپ سرت بد نخوره ، کاکا مثل پدر اس ، دلش برم میسوزه ،مام یک سیاه سر بدبخت استم ، میترسه که بدبخت

نشم . او تره نمشناسه .؟ آگه یک دفعه بیایه همراهت گپ بزنه چی بدی داره . صوب کالای پاک ته بیوش ، برو سر وظیفیت ، مگر مه فکر میکنم که آگه بیایه خوده سرت نخات فاماند ، توام آگه شناختیش خوده سرش نفامان . نامش محمد یعقوب اس ، یک آدم قد میانه . مگر هوش کو همراه کسی غالمغالت با لانشه که از آدم جنگره بدش میایه . حالی وردار افتاوی ته که مردم سیل دارن .

دخترک ساره دستها را دور پا های مادرش حلقه کرده بود و یگان بار باکله کشک از پشت تنه چاق مادرش ، سروریش و تفنگ شانه داد الله را در دزدانه نگاه میکرد . ترس روز های اولش را ، دیدار های تکراری و یگان تحفه داد الله ، زایل کرده بود . هر وقتی کهداد الله برایش پو قانه یا تلخان می آورد و به دستش میداد ، سر را به نشانهء پرسش بالا می انداخت و میگفت :

— مره دوست داری ؟ مه کاکایت استم .

دخترک بی گپ نگاهش میکرد ، چشمش بر تفنگ شانه اش میخکوب میشد . دادالله با سبیلی بر میله تفنگش میزد ، دخترک را ناز میداد:

— اینه میزنمش که تره غرض نگیره ، خو .

دادالله آفتابه اش را بر داشت و غرق چرت و سودا ، سوی بلاک به راه افتاد. چند دقیقه بعد ساره هم سطلش را پر کرد ، دست دخترکش را گرفت و سوی خانه روان شد . هر دو در یک بلاک زنده گی میکردند .

همینکه از برابر دروازه اپارتمان دادالله میگذاشت ، در باز شد و دادالله قدم به دهلیز گذاشت :

— تو صبر کو که گیت ده دلم چوچه و بچه داد .

پیش رفت و مثل یگان بار دیگر ، دستش را دور گردن ساره حلقه کرد :

— و الله که یک پچی (بوسه) ننتی آگه شو(شب) خوم بیره .

ترس از رسوایی و اضطراب از رنجش خاطر داد الله ، ساره را دستخوش حالت تسلیم و گریز ساخته بود . گر چه با دو دست بر سینۀ دادالله فشار می آورد که از خود دورش کند اما این مقاومت در آن حد نبود که لبان بوسه طلب دادالله بر لبان ساره رسیده نتواند . یک بار و دو بار اما حوصله ساره به سر رسید ، خود را از حلقه با زوانش رها ساخت و با خنده زوره کی گفت:

— تا که نسواره ایلا نداده باشی ، ماچم دگه سرت حرام اس .

دادالله با شرمخنده یی گفت :

— گیم قه یی کاکایت مالوم شوه ، آگه قوطی نسورمه پیش رویت سنگ دورک نزدم ، بگو دادالله تو بلقطن ادم نیستی .

فردا صبح وقت که ستاره ها هنوز در آسمان بودند . دادالله و عبدالحفیظ خانه را به قصد پوسته تلاشی ترک کردند .

چند قدمی که از بلاک دور شدند دادالله ناگهان در جایش ایستاد، چرتی زد و گفت:

— تو قرا قرا برو ، مه میرم یک وضو میگیرم ، یک دو رکات نفل که نخاتم دلم آرام نمیگیره . ده دلم میگرده که امروز کاکای مالمه آمده نیس .

از روزی که گپ ازدواج به میان آمده بود دادالله دیگر نزد عبدالحفیظ نام ساره را نمی گرفت ، معلمه خطابش میکرد .
به خانه بر گشت ، واسکت پلنگیش را شتابزده از تن بیرون کرد ، درز آسترش را دید ، دالر های ذخیره کرده را سر بر سر کرد و در جیب گذاشت . در آیینة قوٹی نسوارش به چهره آفتا بسوخته خود نگاه کرد ، یک دهن نسوار زد و از اپارتمان بیرون شد .

در طول راه با هر سر عتی که رفت ، چشمش بر عبدالحفیظ نیافتاد ، فهمید که برای رسیدن به پوسته دویده است . وقتی به نزدیک پوسته رسید ، هوا روشنتر شده بود . از دور دید که عبدالحفیظ کنار یک موتر لاری ایستاده و با موتران گپ میزند . فکر کرد که اگر ، کاکای ساره ، در همین موتر بوده و گمان برده باشد که خواستگار ساره همین مرد چرک و چتل دندانی ست ، حتما کارش سر نخواهد گرفت . سراسیمه دو دستش را تونل دهن ساخت :

— صبر کو هو ی !!

عبدالحفیظ هم دستش را به نشانه اطمینان سویس شور داد ولی به راننده گفت :

— خلاص کو گیپ که اگه قومندان رسید ، به چار یار اگه ده پنجاه دالر هم خلاص شده بتانی .

دادالله پکولش را متمایل به گوش راست ، اندکی کج گذاشت . ریشش را با شاخی انگشتانش شانه زد . تازه مشغول میزان کردن پاچه های ابزارش بود که صدای غر و غور موتر بر خاست و حرکت کرد . پیشانی دادالله چین خورد و بلند چیغ کشید :

— ده قبر مر دایت شاشه کنم عبدالحفیظ . قه بیت کار دارم خیر !!

و چار نعل به سویس دوید . همینکه به نزدیکش رسید ، با تیغه انگشتانش به زیر زنجش زد :

— صدایت کدم که صبر چرا صبر نکدی حاتم بیک ! قومندان هستم مه یا کدام ملی ؟!

عبدالحفیظ مثل پلاستیک آتش رسیده ، چمک شد :

— به پیغمبر خدا ده گوشم رسید که میگی ، برو به خیر .

دادالله به سر و وضع آشفته عبدالحفیظ با کراهت نگاه کرد . چار دندان بیرون بر آمدۀ فک بالایی ، بر لب پایینش فرود آ مده بود . آرام و بی گپ سویس پلکک میزد . دادالله گفت :

— چند نفر بودن ؟

— موتروان بودقه بی کلینرش .

— کس دگه نبود ؟

— نی نبود .

— مه ، چند سنتش کدی ؟

— به پروردگار اگه دستش ده جیبش رفته باشه .

— دو روز اگه تره تنا ایلا کنم ، میزنی پوسته ره ده خاکدان خاک برابر میکنی . مه نباشم از گشنه گی نفست مبرایه . آدم شو ، کاره یادگی

عبدالحفیظ سر به زیر افکنده بود . داد الله گفت :

— برو ببی سماوار مرد که جوش اس نیس . بیک چاپک تلخ دم کده بیار که حلق و گلونم چوب واری قاق اس .

پوسته تلاشی از برکت عقل معاش دادالله ، به منبع پر در آمدی مبدل شده بود . به یاد می آورد که تازه از وطن به کابل آمده بود . پس از تا و بالا دویدنهای زیاد چون دستش به هیچ کاری بند نشده بود ، رفته بود پیش الله میر داماد مامای خود

که یک مجاهد نیکنام بود و نزد بزرگان دین ودولت رویی داشت . او هم دستش را گرفته و برده بودش به قصر دارالامان پیش آمرصاحب .

وقت نان چاشت بود . بر سر میز جلو آمر صاحب ، یک کاسه شوربا و یک بشقاب گوشت قرار داشت اما خانه سا مان به حرمت مهمانان آمر صاحب یکدانه کیک و یک بشقاب کلچه را نیز کنار کاسه سلاذقرار داد . در ضمن خوردن ، الله میر پس از یاد آوری چند خاطره شیرین از سنگر جهاد و خندانن آ مر صاحب ، سیلی محکمی از روی محبت ، به پس گردن دادالله نواخت و گفت :

— به خیالم که دادالله ره نشناختی ؟

چون بخش اعظم هوش آ مر صاحب به دستگاه مخابره بود ، بی چرت سر را به نشانه نفی شور داد ، الله میر هم با زبان تصویری ، آ غاز کرد به وصف دادالله :

— خوار زادی ماد اسلم ترافیک اس ، همو که ده

سالنگ برف کوچ زدیش . بی جناور از پیشم گم بود ، گرد نامه کده پیدایش کدیم . خدا ایره امطور یک

مغز وکله داده که مه میگم نر و مادی گنجشکه ده هوا مشناسه . خوب بیدار آ دم اس . ده اندیوالی

خود امطور ماکم اس که مه میگم خرواری هر چقه که بارش کنی نمیکه که بس . ذاتاً شیخ کله آ دم اس

مگرم پیش اندیوال استغان نداره ، نرم اس فقط خام پنیر بازارک واری

اما چون آ مر صاحب گرم گفت و شنید در دستگاه مخابره شد ، الله میر هم سخنش را نیمه تمام ماند و منتظر نشست .

آ مر صاحب از شنیدن تو ضیحات طرف گفت و گویش ، دم به دم میشگفت . صدای دستگاه بلند بود :

— یک باسقین اجرا کدیم ، از مابین دو شق شدن .

نیم شان رفتن ده کوه نیم شان موضع گرفتن ده قریه . تپه ره از پیش شان گرفتیم ، هاوان زده میریم تو کل ما به خدا .

آ مر صاحب از جابر خاست و در آن تالار بی سر و پا به قدم زدن پرداخت . در آنحال پیشانی را به علامت

تفکر میخارید ، چشمش بر زمین بود . کلاه پکولش را آنقدر به پشت سر برده بود که آدم مینداشت به

مجرد بلند کردن سر ، کلاهش از پشت بر زمین خواهد افتاد اما نمی افتاد ، در نگهداشت کلاه خود

بلا میکرد .

چرت و سودای آمر صاحب چون به درازا کشید ، صدایی از دستگاه مخابره بر خاست :

— آتش توچی شان قوت گرفت . چی کنیم ؟

— پانزده بیست راکت سر شان ایلاتین .

— مابین قریه موضع گرفتن ، مابین مردم .

— قریه از کیس ؟

— از هزارا .

— خی سی چهل تا بزنین باد ازو کت خبرنگار مصاحبه کنین ، بگوین گلبدین گریخت . . .

— مگر باور نخت کنن ، آتش توچی شان مالوم میشه . این بارلحن آ مر صاحب قاطع بود :

— پای ته ده بوت مه درون نکو . چیزی که مه میگم امطور کو . آتش توچی شان که مالوم هم

شوه مالوم نمیشه ؟ ژورنالست از بی بی سیس . گیپه گرفته باشی ان شالله ؟

مکالمه که قطع شد ، آمر صاحب آ مد روبه روی آنها نشست . سر حال به نظر میرسید . الله میر موقع را مناسب یافت ، پس از مبارکی ظفرو گریزدشمن ، گفت :

— رفت و آ مد طرف یا کستان زیاد اس ، مه میگم بزنیامی پو سستی زیر بالاحصاره ده گردن امی جناور ؟

آمر صاحب هم که گپ یار غار را نمیتوانست زیر پا کند ، سرش را به موافقت شور داد و دادالله سر گردان ، فردای همان روز قوماندان پوسته تلاشی زیر بالا حصار شد .

از آن روز به بعد ، الله میر با یک خریطه چرمی در آخر هر هفته سری به پوسته میزد ، حق و حسابش را میگرفت ، سپارشهایی میکرد و میرفت . تاکید زیادش هم بر دالر و کلدار بود .

عبدالحفیظ تازه با پتنوس جای به غرفه چوبی نزدیک میشد که یک مینی بوس دیزلی پر دود ، در برابر غرفه از نفس افتاد . دادالله خدا را یاد کرد ، تفنگش را بر شانه دور داد و هنگامی که از غرفه بیرون میشد به عبدالحفیظ گفت :

— بیا دروازی موتره برم واز کو ، مگرم خودت بالا نشو . میشه که کاکای مالمه ده امی موتر باشه . مره قومندان صدا کو .

نمیخواست که عبدالحفیظ از آن مقدار پول در نزدش ، آگاه شود .

راننده سر را از کلکین بیرون کشیده بود و از ترس ، تبسم زوره کی بر لب داشت . عبدالحفیظ بیشتر رفت ، در واژه موتر را باز گرفت ، دادالله آمد و بالا شد .

از همان دم دروازه ، سر نشینان موتر را ، از صافی نظر عبور داد . همه از ترس چشم به چشم شدن لا

او «مثل اینکه عکس فوری بگیرند .» ، دستها را بر رانها گذاشته و بیحرکت شیشه پیش روی موتر را نگاه میکردند . نگاه مجرمیال همیشه گی دادالله

حالا به جستجوی دوست برآمده بود و از یک چهره به چهره دیگر میگذرید . سر انجام سه نفر را خللی

تشخیص داد . حالا در برابر آن سه کاکا خسر احتمالی ، باید امتیازات خود را به نمایش میگذاشت

خلق خوش ، دارایی جیب و اطلاعات سیاسی — نظامی از اهم مسایل بود :

— بیادرای دین ، ماف کنین که یک ذره ماطل تان میکنم مگم وظیفه س ، مجبور استم . پاکستان ظالم

ماره آرام نمیمانہ . منصبدارای شانه ده کالای اوغانی روان میکنه ده جان حکومت اسلامی ما و

شما پنجهاز جنرالش امیالی قه بی حکومت ما زده رایبیس مگرم به زور خدا که ناکام استن .

راننده که هرروز دو سه بار ، طعم دشنامهای ناموسی و ضربه های قولنج شکن قنذاق تفنگش را

میچشید ، از شنیدن گپهای ملایمش حیرت زده تنه را دور داده و دستها را بردایره جلو موتر ، فراموش

کرده بود . از تغییر اخلاق او فکر میکرد که حتما برادران دین دیشب بر روی یکدیگر پریده ، چند

تا غازی و چند تایی هم شهید شده ، پادشاه گردشیی را به سامان رسا نیده اند .

دادالله دست به جیب برد ، همراه با یک سیاهه دراز شاریده ، بسته دالر هایش را هم بیرون کشید . سوی یکی از آن سه کاکا خسر احتمالی رفت :

— پدر جان پرسان خو عیب نیس ، امی نامک خودت چیس؟

مرد با حلق و دهن خشک گفت :

— نام مه؟... نام مه خاک تاج الدین .

در برابر مرد دومی ایستاد :

— خودت کجا میری به خیر و به خوبی ؟

— کلنگار ، سیاه سرم ناجور بود ، آورده بودمش بر دوا و داکتر . اینجه خانی دامادم اس . از جمعیت اس . غریب الله نام داره . خات شنا ختیش .

— هر جای که بودی به خیر بودی بیخی آزادیس . گلبدینه که خدا گم کنه ، داکترم داریم دوام داریم ، هر چیز دگام داریم . نامت چیس ؟

— نامم عبداللطیف ولد عبدالستار . از جای مولوی اختر مامد .

دادالله رفت به سراغ شخص سومی :

— نام خودت ؟

این شخص بی آنکه چیزی بگوید ، دست به جیب برد ، اسناد هویتش را بیرون کرد . دادالله نگاهی به اسنادش انداخت و گفت :

— نامت چیس ؟

مرد وار خطا بود ، لعاب دهنش را قورت کرد :

— نام ما سورگل .

دادالله یک تکان خفیف خورد اما خود را نگهداشت :

— چرا گپ نمیزی ؟ مه میگم البت که گنگ استی .

— گنگ نیستیم صایب ، مگرم میترسیم .

— چرا بترسی ؟ میگن که دزد نباشی از پادشاه نترس که غر نباشی از خدا .

مرد دل یافت ، در عمرش به خوبی دادالله ، مجاهد ندیده بود :

— خودت خوب آدم استی مگر یگان تیر ما مردمه خوش نداره ، که سرش به گپ ما خلاص نشده والله

لت مام کده ، دوام زده ، هر چی کده والله .

— وطن که اس جنگل اس ، هم آدم خوب پیدا میشه هم آدم خراب . ده قرآن آمده که پنج انگشت بیادراس مگرم برابر نی .

وسوی مردم نگاه کرد . چند تایی که در چرتهای شان بسیار عمیق فرو نرفته بودند ، سوی یکدیگر دیدند و کله به تایید شور دادند .

دادالله اسناد آن دوی دیگر را هم گرفت و از موتر پا بین شد . در غرفه عبدالحفیظ ، نامها را برایش خواند ، وقتی مطمئن شد که خسر آینده اش در میان آن سه تن نبوده ، به عبدالحفیظ گفت که راننده را بیاورد .

راننده خلاف روز های دیگر ، بیهراس وارد غرفه شد و بردراز چوکی چوبی نشست . در آن حال بی دلیل لیخنند هم میزد اما لیخنند و تصور پادشاه گردشی را صدای ناگهانی دادالله از گوشه لب و کاسه سرش ، هوا داد :

— یخی بچی نائب سالار ! چهل سیر کون تره چوکی ورداشته میتانه؟!

راننده سرخ شد و از چوکی بر خاست . دادالله گفت :

— کدام سو میری ؟

— گردیز .

— مه فامیده بدم که امه سومیری .

— حرکت کنم ؟

— نی ، اول برکت کو باز حرکت .

راننده که گردنش را کج گرفت دادالله گفت :

— گردن ته تو ویچ ننی ، رفته نمیتانی ، ممنوع الخروج داری . مه امیالی ده لیست دیدم ، امی اوغان ، نفر حزب اسلا میس .

— چی کنم ، تایش کنم ؟

— اگه دکه راه نباشه تایش کو .

— مال داره ، نیم روز مه گم میکنه .

— هوشیار آدم استی ، امطور آ دمای خللی ره چرا بالا میکنی ؟

— که خللیس تایش کو ، شاجور ته ده کلیش خالی کو .

— نی بیادر ، نه شاجور مه ده کلیش خالی میکنم ، نه حق دارم . قانونی قه بیت رفتار میکنم . مه هر روز میبینم که یکی دو نفر غیره ره تو از پیش مه تیر میکنی . از زیر ریش مه خر سوار تیر نشو که نمیتانی . تا بالی که هر چی بود ، سر از امروز نمی مانمت ، والله که چهل خر سیاه انگ بزنه اگه ایلایت کنم .

راننده که میدید راه دیگری نیست ناچار بر همان خط هر روزه به راه افتاد . کلدار پا کستانی به شفاعت بر خاست ، غائله خوابید و موتر حرکت کرد .

پس از عبور چند موتر بی سود و ثمر شخصی و دو لتی ، عاقبت یک لاری کهنه که بخاری بار زده بود ، در برابر غرفه از حرکت باز ماند . دادالله دستها را به دو سو گشود ، شخیهای تنش را بدر کرد و تفنگ بر شانه از غرفه بیرون شد . خرامان خرامان خود را کنار دست راننده رسانید و با خوشحویی گفت :

— خلیفه چی بار زدی ؟

— مصیبت ، عذاب جان .

— چرا مصیبت ؟

— کپ و کوپ شه باید تاوان بتم . سرکام قبرستان کونه واری چلنی چلنی ، ده هر چقوریش شترکت بارش گم میشه .

— مالک بار کیس؟

— ده پا لوم .

مالک بار جوانی بود پکول پوش ، باریشی پیراسته و چون از قبل چند قطعه نوت افغانی را به حساب سوخت در جیب بالایش مانده بود ، با سردی از سر شانه سوی دادالله نگاه کرد . دادالله گفت :

— کدام سو میری ؟

— ببینیم که رضای خدا چیس .

دادالله دردل باخود گفت «رضای خدا امیس که تا حق ننی و الله اگه از پیشم سلف بزنی .» اما به او گفت :

— مه میغامم که ای بار راساً ده پاکستان پایین میشه .

مالک بار تمسخر آ میز خندید :

— بیادر دین ، بخاری بار زدیم ، یخچال و بادپکه نیس . ده دوزخ کس بخاری نمیشانه . یک دور بزنی بیی ، غیر از بخاری چیزی یافتی ضمه وارش خودم .

دادالله قافیه را باخته بود . با قدمهای آهسته به پشت موتر دور خورد ، البته ظاهرآه قصد بررسی بار اما در حقیقت چرت میزد که برای گپ بی بنیاد خود منطق بیاید . دوباره که به نزد مالک بار آمد ، یک منطق پخته جهادی به همراه داشت . راننده که خاموشی دادالله را دید گفت :

— اگه اجازه باشه که حرکت کنیم به خیر ؟

دادالله خونسردانه گفت :

— مه امیالی مخابره کدم ، آیین باب بلقطن اجازه نیس .

— چرا؟

— ازبسو آیین باب میره به پا کستان از او سوتفنگ و راکت جورش کده پس روان میکنه ده جان حکومت اسلامی ما .

تحلیلش راکه ارائه داد ، رفت داخل غرفه شد . راننده و مالک بار از موتر پایین شدند .

عبدالحفیظ کنار غرفه بر چوکی ، پا را بر پا دور داده ، ظاهراً به تپه بالا حصار میدید اما از زیر چشم آنها را میباید که چی وقت به سراغ او می آید . حالا چشم و گوشش از عتا بهای گاه و ناگاه دادالله باز شده بود ، میکوشید با کله خود فکر کند . مالک بار آمد ، خواست وارد غرفه شود اما او نگذاشت :

— خیره؟ کجا؟

مالک بار ، با غضب گفت :

— خط سرحدی جور کدین ، چی گپ اس؟! بگو بیا که ما میریم ، روز ماره گم نکو .

عبدالحفیظ وارد غرفه شد :

— میگن سرما ناوخت میشه .

دادالله انگشت شهادتش را بر شقیقه گذاشت و مثل برمه بیچش داد :

— ده کله کدام ذره مغز داری نداری؟! کاره یاد بگی . تا کی مه ده پا لویت باشم؟ برو بغل بغول شانه بخار .

عبدالحفیظ از غرفه فرامد ، مالک بار گفت :

— برو بگویش اگه اجازه نمیتنی ، ماله پس میریم ده سرای تامیکنم ؟

عبدالحفیظ وارد غرفه شد اما چیزی نپرسید و دوباره بیرون شد . اینبار با کله خود فکر کرده بود :

— قومندان میگه ماله پس برده نمیتانی ، راه بنداس ، کلانا میرن مسجد بر نماز جمعه .

— خی چی کنم ؟

— خوده شور بتی .

مالک بار که در عین خونگرمی آدم ظریفی هم بود ، سرین خود را چندین بار به چپ و راست شور داد و گفت :

— اینه شور دادم ، حالی بریم ؟

عبدالحفیظ زهرخند زد :

— چی کنم اورقم شور دادنه ، خوده اطور شور بتی که یگان چیز ازت بریزه .

مالک بار که بی طاقت شده بود ، با مشت بر دروازه غرفه کوبید :

— بیرون برای قومندان صاحب ژاندارم و پولیس!
در واژه غرغه باز شد و دادالله با رنگ دود کرده
بیرون برآمد. تفنگش را از شانه گرفت، قید مرمی
را باز کرد و غرید:

— چی خو دیدی حاتم بیک؟! زور نشان میتی؟
خالی کنم شاجوره ده زیر حلقه. هه؟ خالی کنم؟!
راننده پا در میانی کرد:

— ناغلطی پایش ده دروازه خورد. قار نشو، فکروش
نبود. یام بیچاره س، روز جمعی خوده خوار کده که
باش اگه یک لقمه نان ده چنگش بفته... دادالله
گپش را برید:

— مه وروس استم؟! مه روز جمعه ندارم؟! ستارا
ده آسمان خدا میباشه که میایم تفنگ سر شانه
امینجه استاد استم که باش کدم گپ نشه.

راننده مشغول مرهم کاری دادالله بود، مالک بار
رفت دور تر از آنها بر دو پا نشست و چشم به
بالاحصار دوخت. دادالله وارد غرغه شد. مالک بار
بالحنی که آمیزه بی از اعتراض و ریشخند بود، به
عبدالحفیظ گفت:

— حالی ای قومندان صاحب عمومی چند میخایه؟
عبدالحفیظ از روی همدردی اسلامی گفت:

— خدا و راستی از روی بیادری بخش میگم
هرچی که میخایه بتیش با فایدت اس. عملای
پنج شش بجه راکتای گلبدین باز شروع میشن،
یگان راکت که آمد دمی پوز موتر خورد باز خات
گفتی که والله امی بیادرم مجاهد مام بدنگفته بود.
— برو پر سان کو چند میخایه.

عبدالحفیظ وارد غرغه شد و با دادالله بیرون برآمد.
راننده گفت:

— قومندان صاحب قار نشو، گپ بز. دادالله
دیگر نیازی به شف شف نداشت:

— پنجاه دالر که تاویل نکنین موتر امینجه استاد
میمانه... اندیوالت به خدا اگه بلقطن آ دم باشه.
جگر خون جگر خونم ساخت.

راننده مالک را صدا زد. مالک با تانی بر خاست،
نزدیک شان آمد. راننده گفت:

— پنجاه دالر میخایه.

ابرو های مالک با لا رفتند:
— پنجاه دالر؟! دادالله گفت:

— لیاظ تام کدیم.

مالک بار از تندوی و کله شقی افتاده بود. حالا
تضرع میکرد:

— تا مقصد جای میرسم ده پنجاه بندر حق میتم.
مام کلمه گوی محمد استم. یک ذره انصاف کو.

دادالله ابرو ها را بالا برد:
— گوش کو، خدا و راستی اگه یک کلمه گپ دگه
بزی ده دالر دگام خود به خود بالا میره.

مالک باز به تضرع افتاد:
— روی رسول الله ره بی، یک چیزی کم کو.

دادالله خندید:
— اینالی شصت دالر شد.

مالک بار سراسیمه شد:
— به لیاظ خدا!

— اینالی هفتاد شد.
— به لیاظ قُر...

اما راننده دست سیاه گریس پر خود را بر دهنش
گذاشت، صدایش را برید:

— بس بس! خدا حکو مت اسلامی ره بر قرار
داشته باشه. صحیص. میتیمش.

به غرغه رفتند، چسپیده به یکدیگر ایستادند.
مالک بار نفسهای عمیقی میکشید. رنگش سرخ
میزد انگار راه درازی را دویده باشد. هوای پر خاش
بی ثمر، هنوز دست از سرش بر نداشته بود:

امسال به خیر حج هم خات رفتی؟! دادالله خود را تیر آ ورد.
راننده گپ را به شوخی

کشانید:

— برو خیراس، امروز کل ما از پالوی چپ خیستیم.
دفعی دگه مراعات ماره میکنه. چطور قو مندان
صایب؟

دادالله تلاش داشت که همچنان خشمگین جلوه
کند:

— که گفته بودم پنجاه دالر باید که قه بیم یک و
دو نیمکدین. مره از چلچله بازی خوشم نمایه.

مالک بار سوی راننده دید:

— قومندان صایب از چلچله بازی بد میبیره تنه از
دالر خوشش میایه.

و با زهر خندی به دادالله گفت:

— دنیا تیر اس، حالی اندیوال شدیم مگر تره والله
راست ته بگو، پیش ازی قومندانی، کدم وخت
دالره ده خو دیده بودی؟

— برو پس گپ نگرده بچی ماما، مه خدا و راستی
ده بیادری بوجی بوجی دالر تول کدیم.

— والله؟!
— ها! مذاقت نمیکنم.

مالک بار، یک قطعه نوت صد دالری را جلوش بر
میز انداخت:

— بتی از امو دالر های تول کده گیت یک سی دالر
پس.

دادالله دست به جیب برد بسته دالر هایش را
بیرون کرد، سی دالر به دستش داد. مالک بار، روبه
بالا، به سقف غرغه نگاه کرد و زهر خند زد:

— او صدقی دربارت شوم، میبینی یا توام تپ و
توپ کور شدی؟! ***

چاشت شده بود. نم نم باران دادالله و عبدالحفیظ
را به داخل غرغه کشانده بود. چای میخوردند.

دادالله با قلم خود کار روی میز، پیاله چایش را
شور میداد و در همانحال خطاب به عبدالحفیظ
میگفت:

— غم صوب ته که امروز نخوردی بدان که از قافله
پس ماندی. خدا مره سرت برابر کد که آ وردمت

پیش خود مگر مام تا قیا مته اینجه نمی مانم.
ترکهای سرت واز کو، هوشیار شو. مردکه ده پنجاه
دالر راضی شد اگه تو میبودی میگفتی برو امی

پنجایش غلیمت اس مگر مه پیش خود چرت زدم
گفتم، دادالله خر نشو، کسی که پنجاه میته،
شصتام میته، هفتادام میته، عادت باشه که نشانت

برابر شد، ماشه ره کش کو، اگه نی شکار میبیره.
گفتمت که مام تا قیامت اینجه نیستیم اگه قلمزن

قلم زده باشه، گپم قه بی مالمه یکطرفه شوه،
میرم از پیشت. یک کار دگه پیدا میکنم که دستم

هر روز ده یخن مردم نباشه. ناف الله میره خوب
چرب میکنم که باز بیره مره پیش آ مر صایب برش
میگم که یکسال برت خدمت کدم حالی بتی یک
سم صفا منصب که هم روز گار مه خوبش شوه و هم

تو نیک نام باشی. میکنه، قوم دوست آدم اس
میکنه. اگه نکدام نکنه، یک چار پیسه دارم،
نمیگم که ندارم. تو بازار خوری کدی مه نگاه کدیم

، یک چند دگه قرض و وام میکنم، ده یک کاری
بندش میکنم که بقا و بقا داشته باشه. یک تا موتر
داتسون میخرم، خوده مندازم ده لین. میگن لین
پشور خوب نان داره. هفت کیلو پودر، هفت صد

دالره به پت میکنه. امشو میرم ده جان مالمه،
میگم مره ببر پیش کاکایت، خودم قه پیش گپ
میزنم. طوی که کدم آوال میتم بیادرم در مامده

میگم بیا چی میکنی ده وطن. دست او رام ده یک
کار بند میکنم.

چایش را شوپ کرد، از پشت شیشو غرغه، به
بیرون نگرست. تا چشمش کار میکرد، اثری از
موتر دیده نمیشد. تردد موتر ها در رزو جمعه

همیشه کمتر میبود. فکر کرده بود که اگر وقت
خانه برود، میشود که ساره را تنها به چنگ آورد،
یک مشت و مال و چند بوسه آبدار در آن حال و او

ضاع، خود نعمتی بود که او قدرش را خوب
میدانست. به ساعت خود دید، سه بعد از چاشت
بود. گفت:

— چار بجه مه از پیشت میرم، که میامدی نان
خشک قه بیت بیاری.

— پیسه بان که مه تینگ خدا ندارم.

— غلطی نکو که مره از غلطی بدم میایه. چار
سات تره تنه ایلا میتم، ده چار سات که تو پیسی

نان خشکه نکشی صوب رخصت میکنم.
عبدالحفیظ خاموش، بی گپ و چرتی، از جابر

خاست و به قصد قضای حاجت از غرغه برآمد.
در پناه چند درخت توت لب جوی، به قضای
حاجت نشسته بود، به گپهای دادالله می اندیشید.

اگر دادالله میرفت آیا او را کسی قوماندان پوسته
مقرر میکرد. اگر از دادالله در باره لیاقت او
میپرسیدند آیا دادالله به قوماندانی او رضایت میداد

؟ شایسته گیش را برای پیشبرد امور پوسته تایید
میکرد. اصلأ دادالله هرگز نگذاشته بود که او

ظرفیت کاریش را چنان که شایسته بود نشان دهد.
ازین به بعد هر طوری که میشد باید اظهار لحنیه
میکرد.

در این چرتها غرق بود که ناگهان صدای انفجاری
وحشتناک زمین را لرزاند. خیال کرد در کله اش
بمبی منفجر شد. پیش چشمهایش تاریک شد. با

دو دست کله اش را محکم گرفت که پار چه هایش
پا شان نشودن اما زود دریافت که کله اش سالم
است. راکت آنسو تر در میان کشتزار خاره بی

خاکباد کرده بود. ابزار بندش را گره زد، تا
میخواست پا به فرار گذارد، صدای وحشتناک
دیگری برخاست:

— شیووو... گروم م!!
باران بود، گرد و خاکی به چشم نمی رسید. چند

دقیقه بی خود را در پناه درختی نگاهداشت اما
دلش طاقت نیاورد در کنار غرغه تلاشی، حفره

سیاهی دهن گشوده بود. سر و صدای دادالله نبود. به سوی غرفه دوید. از چار پنج قدمی چشمش بر شگافهای چره در دروازهٔ غرفه افتاد. دروازه را گشود. دادالله با رنگ پریده در یک زاویهٔ غرفه فشرده شده بود و مثل گوسپند قربانی آرام نگاهش میکرد. عبدالحفیظ وار خطا صدا کرد:

— چی شدی؟ زنده ستی؟

— هه، زنده ستم، ده رانم چره خورده. هله مخابره کو. آوال بتی.

عبدالحفیظ دستش را به قصد دیدن جای چره پیش برد اما دادالله نگذاشت:

— زخمه ما کم گرفتیم. دست نزن که خون ازم رایسی. هله مخابره کو

— نمی فامم، به کی آوال بتم؟

— به شفا خانه. یا به قومندانی. نی به عطا زنگ بزن...

به قومندانی به شفاخانه به عطا و به ... زنگ زدند و منتظر نشستند.

چشم شان از ساعت کنده نمیشد. عرق از پیشانی دادالله نیش میزد. از لای انگشتانش خون چسپناکی بیرون میتراوید. رنگش لحظه به لحظه سپید و سپید تر میشد. عبدالحفیظ سراسیمه به بیرون میرفت و می آمد.

یکبار چشمهای دادالله بسته شدند، عبدالحفیظ وار خطا شد:

— دادالله!

دادالله چشم گشود:

— کسی مالوم نمیشه؟

عبدالحفیظ باز بیرون شد. روز جمعه، راکتهای گلبدین و باران خزانی، جنبنده های روی جاده را یکسره رفته بود.

خواب و بیحالی میخواست بر دادالله چیره شود اما خود را استوار میگرفت. یکبار به این فکر افتاد که در شفاخانه حتماً بیهوشش میکنند. اگر دالر هایش به دست کسی بیافتند؟ شش هفت هزار دالر بود. صدای ناتوانش بر خاست:

— عبدالحفیظ.. یگان موتره استاد کو ... دلم سستی میکنم.

عبدالحفیظ بیرون برآمد، چار طرف را دید:

— کسی مالوم نمیشه.

— عبدالحفیظ.

عبدالحفیظ آمد. داد الله با چشم سوی جیب خود اشاره کرد:

— پیسایمه بگی، ده جیب بان. خانه که رفتی ده واسکت بدوزیش، کس بیشت نبینه.

عبدالحفیظ بسته دالر را از جیبش کشید و در جیب خود گذاشت. به بیرون برآمد. بازهم کسی پیدا نبود. فکر کرد که اگر اینهمه پول از خودش میبود، چی کارهایی که نمیتوانست با آن بکند؟ یکبار گپ دادالله به یادش آمد «نشانت که برابر شد ماشه ره کش کو اگه نی شکار از بیشت میپره» مثل اینکه در آن هوای سرد، نا گهان باد گرمی وزیده باشد، چهره اش گرم شد، داغ شد و فکر کرد که لباس به تنش چسپیده است. دستش را میان جیبش فرو برد. بستهٔ هزار زبان دالر در جیبش آرام غنوده بود. به انتهای جاده نگاه کرد. یک موتر تیز رفتار با سرعت سوی شان روان بود. به غرفه داخل شد:

— چطور استی؟

— دلم میلرزه.

عبدالحفیظ بر خود نهیب زد که دستش نلرزد، میل تفنگ را بالای قلبش گذاشت و ماشه را کشید. صدای تفنگ بسیار بلند نبود، مثل اینکه گلوله در گل لب جوی فرورفته باشد. بوی گوشت ولتهٔ سوخته در فضای تنگ غرفه پیچید.

سه روز را ساره بر تابهٔ داغی نشست. بار بار تا به پشت دروازهٔ دادالله رفته و تک تک زده بود اما جوابی نگرفته بود. خسرش حوصلهٔ بیرون رفتن و آزمودن دادالله را نداشت، به ساره گفته بود که دادالله را همینجا در خانهٔ خود میبیند اما از دادالله و عبدالحفیظ خبری نبود.

کاکای ساره ازین وصلت راضی بود چون قصد داشت کابل را رها کند اما با ساره و نواسه اش کجا رفته میتوانست. آن روز که به ساره گفته بود:

— چی رقم آدم اس؟

ساره سر را خم انداخته، چشم برخط گلیم، با شرمساری پاسخ داده بود:

زیاد نمشناسمش. یگان روز بر ترانه شیرینی میاره، میگه ترانه ره که میبینم، خوار زادیم یادم میایه. کاکایش با غضب بر سرش یخ زده بود:

— خوار زادیشه چی کنم؟! شل وشت نباشه، نان داده بتانیت.

ساره خاموش مانده بود. حیا جلو گپ زدنش را میگرفت.

روز سوم سطل را بر داشت، دست ترانه را گرفت و میان امید و ناامیدی در نو سان، از خانه بیرون شد.

عبدالحفیظ که از پشت شیشهٔ ارسی چشم بر حلقهٔ چاه داشت، همان آفتابهٔ پلاستیکی را برداشت و از بلاک برآمد.

هوا تا ریک شده بود، ساره تا چشمش بر شبخ عبدالحفیظ افتاد از شادی خم شد و ترانه را بوسید. سطل را میان چاه پایین کرد و منتظر ماند که دادالله آفتابهٔ اش را پیش رویش بگذارد و بگوید «همشیره مه یک افتاوه او میگیرم که سر پیریم نا وخت میشه» ساره را خنده گرفت. چشم به حلقهٔ چاه داشت که صدای عبدالحفیظ بر خاست:

— سلا مالیکم.

ساره تکان خورد. چشمانش بر چهرهٔ عبدالحفیظ میخکوب شدند. با سکوت ازش میپرسید «دادالله کجاست» عبدالحفیظ گفت:

اندیوالم دادالله، به رضای خدا رفت، شهید شد. صدای افتادن سطل، از بُن چاه بر خاست. ریسمان از دست ساره رفته بود.

ترانه از دیدن دندانهای برآمدهٔ عبدالحفیظ ترسیده بود و خود را در پس مادرش پنهان کرده بود. ساره چشم به تاریکی دور دستها دوخت. باد سردی میوزید، غمهای گرانباری را حلقه حلقه در گردن ساره حمایل میساخت. در فضا بوی نفسهای دادالله پیچیده بود. ساره با دستهای خالی به راه افتاد. عبدالحفیظ گفت:

— همشیره یک گپ میزنم بدت نیبایه. میفامم که تنا صورت استی. اگه خوش باشی مه کت طوی میکنم.

ساره با گامهای بلند، تند تند سوی خانه به راه افتاد.

از زینه ها که بالا میشد نگاهی به دروازهٔ اپارتمان دادالله انداخت. کاسه های چشمش را اشکهای گرمی پر کردند.

یکی دو پتهٔ دیگر هم بالا شد اما در جایش ایستاد. چگونه باید این خبر را به کاکای خود میرسانید؟ خم شد ترانه را بو سید، سرش را بر سینه فشرد. تکیه به دیوار نشست. میخواست چیغ بکشد اما گلوی فریاد کشیدنش بسته بود، فقط اشک ریخت. لحظاتی با درون خود خلوت کرد، سر را که بر داشت، دید ترانه هم گریه میکند بار دیگر بو سیدش. اشکهای خود را پا ک کرد، استوار از جا بر خاست، از زینه ها پایین شد و در دهلیز، مقابل دروازهٔ خانهٔ داد الله ایستاد. گوشش به صدای پا از بیرون بود. پاپان

میخی بر تابوت دموکراسی...

بدینترتیب انتخابات پارلمانی افغانستان با تضمین ورود محافظه کاران اسلامی که قبلاً گویا برنامهٔ طرد شان مطرح بود به پایان میرسد.

در این مورد که انتخابات چه چیزهایی را تغییر خواهد داد، بحث جداگانه یی خواهیم داشت اما درینجا به عوض هر نوع ابراز نظر، میخواهم از جنرال کلن پاول وزیر خارجهٔ سابق امریکا نقل قول کنم که گفته است: انتخابات در عراق و افغانستان چیزی را تغییر نخواهد داد. در مرحلهٔ که عامهٔ مردم فکر میکردند که در یک مرحله از مبارزهٔ علم و جهل "دوستان متمدن" زمینه را برای انهدام جهل مهیا خواهند گردانید، آنها راه دیگری را انتخاب کرده و میخ محکمی به تابوت دموکراسی که آمادهٔ دفن است کوبیدند.

دیدم که در دیگ "دموکراسی نوین" که حال بسیار جوشان است برای مردم

افغانستان چه آس های دیگری پخته اند.

رفقا، همزمان و دوستان،

- نشریهٔ آینده را به پیکارجویان جنبش چپ و دموکراتیک افغانی برسانید؛
- مبارزان دموکرات و مترقی را از گشایش سایت انترنتی نهضت آیندهٔ افغانستان مطلع سازید!

www.ayenda.org

HRRC(1)

حزب مردم افغانستان و روان اجتماعی...

بالاخره ، آیا نباید درباره اهداف ضد ملی معاهده ننگین استراتژیک «کرزی - بوش» که به هزاران بار از معاهدات وطنفروشانه «گندمک» و «دیورند» توطئه آمیز تر ، ضد ملی تر و اسارت آور تر است و تنها به درد ایجاد تخته خیز استراتژیک امپریالیزم و سرمایه جهانی علیه نیروهای کار و ترقی ، صلح و دموکراسی راستین و عدالت اجتماعی در منطقه میخورد و اعتبار ملی ما را تا سطح یک دولت مزدور و دست نشاندۀ امپریالیزم امریکا سقوط میدهد ، حقایق انکار ناپذیری را افشا کنیم؟

چرا نی؟! حزب میتواند و باید به منظور تنویر و تأمین آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم خود و جلوگیری از نفوذ و تأثیر سوء تبلیغات گمراه کننده سیاسی در روان اجتماعی خلق و تجهیز علمی و آگاهی سیاسی روان اجتماعی هموطنان عزیز خود و به ویژه برای افاده و اعلام حضور آگاه و فعال خویش در عرصه سیاستهای جاری در میهن پلاکشیده مان افغانستان ، در قدم اول کادرها و صفوف خود را به شعارها و اهداف تاکتیکی خویش در چنین زمینه ها آشنا و علماً مجهز سازد تا آنان بتوانند آن را ، با به کار گرفتن وسایل مختلف ، به طور قانع کننده یی ، در میان مردم توضیح و تشریح کنند و بازتاب دقیق آن را در آیینۀ «روان اجتماعی» مردم ، به رهبری حزب انتقال دهند. این وظیفه رهبری حزب است که فکت های جمع آوری شده را ، تحلیل و طراز بندی کند و بر مبنای آن به

تکمیل ، تعدیل و یا انکشاف آن اقدام ورزد و عمل و پراتیک سیاسی خود و اعضای خود را با انطباق با آن عیار سازد و با وسایل دست داشته ، منجمله سایت انترنتی «نهضت آینده افغانستان» ، نشریه «آینده» ، بروشورها و اعلامیه های سیاسی به موقع ؛ به تبلیغات و نشرات توضیحی به غرض اقناع ، تجهیز و آگاهی بیشتر و بهتر مردم بگذرد.

اینست یکی از راههای درستی که حزب میتواند و باید از طریق آن با روان اجتماعی جامعه در تماس آید و عملیۀ تأثیرات متقابل سیاسی بین حزب و مردم صورت پذیرد ؛ مردم از حزب بیاموزند و آگاهانه رهبری شوند و حزب صحت و سقم و رد و قبول پالیسیها ، تاکتیکیها ، و راه و روش سیاسی خود را در آیینۀ بازتاب روان اجتماعی مردم خود به روشنی ملاحظه کند.

به کار برد این شیوه ، به خصوص در میان آن عده از اعضای جوان حزب در برون از کشور که بنا بر علل گوناگون با روان اجتماعی مسلط بر مردم ، در داخل میهن ، تماس و پیوند همیشه گی و مستقیم نداشته اند ، ضروریتز به نظر میرسد.

یادداشت :

باب ادامه و تکمیل این موضوع به روی تمام اعضای حزب ، دانشمندان و علاقمندان گرامی باز است تا بیشتر بیاموزیم و درست تر عمل کنیم.

برخی پیامها به مناسبت گشایش سایت انترنتی نهضت آینده افغانستان

مسئولانه می اندیشند این امکان را میدهد که از ورای نشرات علمی و مسوولانه این سایت امکان باز نگری و پرداخت با مسائل اساسی حال و آینده را میسر سازد. اینجانب که تا کنون هیچگونه پیوند تشکیلاتی با این سازمان ندارم ، با خوانش برنامه عمل این نهضت مطمئن استم که این سازمان انقلابی میتواند به مرکز تجمع روشنفکران افغان بدون افراط و تفریط در برخورد با مسائل وطن و جنبش مبدل گردد.

مهم انست که «حزب مردم افغانستان» بتواند کار کرد ها واشتباهات جدی «کدر رهبری» ح - د - خ (حزب وطن) را در بر خورد با کل مسائل وطن در نظر داشته باشد .حزب مردم افغانستان باید به این سوال پاسخ بیابد که چگونه میتوان جنبش چپ افغانستان را دو باره احیا و باز سازی نماید ؟ چگونه میتوان جنبش چپ افغانستان را با در نظر داشت انکشافات سیاسی و اجتماعی موجود افغانستان ، وضع منطقه و جهان ، راه آینده را مشخص سازد؟ .

بدون شک طیف وسیع از روشنفکران هم اکنون در حالت بی سرنوشتی و بحران اعتماد به سر میبرند و باور خود را نسبت به تمام جریانات سیاسی (چپ و مترقی) از دست داده اند . فکر میکنم این آغاز، یک کاری انقلابی بزرگ را در برابر (حزب مردم افغانستان) قرار داده است . که به این بحران بی باوری ها خاتمه دهد.

دوستان عزیز «نهضت آینده افغانستان»!

من به عنوان یک ژورنالیست باز شدن صفحه انترنتی نهضت آینده افغانستان را به شما،تمام چپ اندیشان و روشنفکران افغان تبریک گفته آرزوی موفقیت برای دست اندر کاران این صفحه مینمایم. با درود های بی پایان

نور محمد (عطازی)

رفقای محترم شورای مرکزی نهضت و رفقای همزم و گرداننده گان سایت وزین " نهضت آینده افغانستان" !

نخست از همه تمنیات نیک و درودهای رفیقانه و انقلابی خودرابرای همه شما تقدیم نموده، ثانیاً به مناسبت

گشایش صفحه انترنتی "نهضت آینده افغانستان" صمیمانه ترین تبریکات و شادباش های قلبی خودرا به همه شما رفقای دلیرومبارز و تمام روشنفکران مترقی افغانستان تقدیم نموده افتخارزیاد دارم که درنخستین لحظات پس ازگشایش صفحه انترنتی "نهضت آینده افغانستان" شاهد نشر و یکی از اولین بازدید کننده گان این سایت میباشم که چشماتم به دیدن آن روشن گردید و آرزوی دیرینه ام در نتیجه کار و پیکار انقلابی و خستگی نا پذیر شما همزمان دست اندرکاران این صفحه انترنتی تحقق پیدا کرد و کمبود بزرگ که از مدت ها قبل احساس میکردید ، باگشایش این صفحه وزین انترنتی رفع گردید وسایت "نهضت آینده افغانستان" به مثابه خانه مشترک تمام نیروهای چپ جدید و نقاد انقلابی کشور بوده که حراست، محافظت و نگهداری از این خانه مشترک و پاک وظیفه و مسؤولیت همه ما میباشد که در حصه پاک نگهداشتن و منزه نگهداشتن این خانه سعی وتلاش خستگی ناپذیر نمایم وبه مثابه مردمک چشم خویش از آن محافظت و نگهداری نمایم. درآخر برای همه شما رفقای گرانقدر و دست اندرکاران صفحه انترنتی "نهضت آینده افغانستان" در کار و پیکار و مبارزه انقلابی و خستگی نا پذیر تان و هکذا در قسمت گرداننده گی این سایت وزین و انعکاس دادن نظریات، دیدگاه ها و اندیشه های پیشرو انقلابی و جهان بینی

رفقا و دوستان گشایش صفحه انترنتی (نهضت آینده افغانستان) به یقین کامل روزنه ای می است برای همه رهروان جنبش چپ افغانی که در راه مبارزه بخاطر سعادت و خوشبختی مردم زحمتکش و ستمدیده افغانستان ومردمان زیرستم در سرتاسر کره زمین سوگند یاد نموده اند. به امید موفقیت های مزید همه رفقای عزیز

عزیز (فاروق)

، به رزمنده گان نهضت آینده سلام سرخ به سرخی گل لاله

گشایش صفحه انترنتی «نهضت آینده افغانستان» را به شما نایبی عزیز، وبوسیله شما به همه رفقای نهضت آینده تبریک گفته موفقیت مزید برای تان آرزو می نمایم با محبت فرید سیاوش

سایت نهضت آینده افغانستان گشایش یافت نشریه آینده که در طی پنج سال فعالیت خود بحیث رهنمای جنبش چپ افغانی درخشید و شمار زیادی را به دور خود متشکل ساخت ، صفحه انترنتی را بنایخ اول اکتوبر گشود .

سایت آریایی این اقدام را به نهضت آینده افغانستان ، به دوکتور عبدالله نایبی رئیس نهضت ، شورای مرکزی وبه مدیر مسئول نشریه آینده تبریک گفته موفقیت های بزرگی را برای شان آرزو مینماید.

عجز فلک را بفلک وانمای عقد جهان را به جهان واگشای

دوستان گرامی عبدالله نائی و سالم سیارتک!

گشودن سایت همباف جهانی آینده ، روزنه پرتو افکن ، ناشر فرانگه های خلق ، و میشرافکار آزاد اندیشان و رهپویان جنبش دموکراسی و ترقی را به شما و سایر همکاران محترم شما

تبریک و تهنیت گفته پیروزی های بیشتر شما را درامر تنویر اذهان عامه و تجهیز روشن بینان مترقی بانگه پیشنازتمنامیریم.یقین کامل داریم که نورگرایان و نهضت طلبان در حول محوری این روزنه تلبس دیدمان علمی را برای پیشکسوتان راه آزادی و برابری مهیا می دارن د

ما آرزومندیم که این سایت بمثابه دریچه بسجندۀ نیروهای چپ دیموکراتیک و آزادمنش گامهای عملی و ارزشمندی را با ماثبات در امر یکپارچگی نوگرایان اندیشمند بر میدارد تا باشد با امتزاج جزایر اندیشه گرایان جنبش طراز نوین ، مساعدت ناوخدایان مجرب و قطب نمای مطمئن برنامه وی، زورق آرمان های مشترک مان هر چه زودتر به ساحل شفاف پیروزی لنگراندازد.

با درود های صمیمانه و آرزوی موفقیت بیشتر شما.

متصدیان سایت میهن

گو تنبرگ/سویدن - ۱۲ اکتوبر ۲۰۰۵

دوستان عزیز!

خوشوقتم که امروز من شاهد نشر صفحه انترنتی «نهضت آینده افغانستان» استم. بدون شک نشر این صفحه ارزشمند به تمام انانیکه نسبت به سرنوشت مردم و وطن شان

همرزم شما عبدالقدیر" همراز "

مینمایم.

علمی و سیاست های علمی"نهضت آینده افغانستان" در این سایت آرزوی موفقیت و پیروزی

سایت انترنتی نهضت آینده افغانستان به تاریخ ۹ میزان سال روان گشایش یافت.

پیام افتتاحیه

گشایش صفحه انترنتی نهضت آینده افغانستان ، امکان تازه بیست که اشاعه گسترده تر اندیشه های پیشرو عصر ما و تسریع روند برگزاری کنگره اساسگذار حزب مردم افغانستان را نوید میدهد. اینک در کنار نشریه « آینده » که طی پنج سال فعالیت خود چون چراغی فرا راه نوسازی جنبش چپ افغانی درخشید و شمار زیادی از رفقای باورمند به جهانبینی انقلابی دوران ما را به دور خود متشکل ساخت ، صفحه انترنتی نهضت ما تکانه جدیدی به روند تشکل مبارزان راستین چپ افغانی میدهد و راه ایجاد حزب متعلق به زحمتکشان افغانستان را کوتاه میسازد . چشمداشت ما از تمام رفقا ، هواخواهان و مبارزان دموکرات افغانستان اینست تا صفحه انترنتی نهضت آینده افغانستان را به کانون زنده ، پویا و غنی بحثهای سازنده و رفیقانه مبدل سازند تا باشد به حیث وسیله موثر تجمع و تشکل تمام پیکار جویان صدیق راه آرمانهای خلق افغانستان تبارز نماید . ما نظریات و پیشنهاد های سازنده رفقا و دوستان را برای غنایابی این صفحه ، از ضرورت های جدی تلقی کرده ، در انتظار آنیم تا با ارسال تحلیلهای اقتصادی - اجتماعی ، مقاله ها ، ترجمه ها و گزارشهای مشخص از وضع زنده گی زحمتکشان شهر ها و روستا های افغانستان ما را یاری رسانند .

به همین سان از رفقای دور مانده ، هواخواهان و دوستان صمیمانه دعوت میکنیم تا با استفاده از آدرس انترنتی نهضت آینده افغانستان ، تماسهای شان را با رهبری نهضت آینده بر قرار ساخته ، روند ایجاد سازمانها و فدراسیونهای نهضت را پویا تر سازند .

با درود های رفیقانه

عبدالله نایبی رئیس نهضت آینده افغانستان

۹ میزان ۱۳۸۴ - اول اکتوبر ۲۰۰۵

رفقای همزم و انقلابی،

فراگیری، پخش و اشاعه اندیشه های پیشرو جهت از سرگیری و ادامه مبارزه دادخواهانه وظیفه سترگ عناصر آگاه می باشد

«نهضت آینده افغانستان» در شرایط بحران و انحطاط فکری از طریق نشریه تابناک «آینده» با تحمل و شکیبایی مشکلات زیادی در نشر و پخش افکار و اندیشه های مترقی و پیشرو نقش روشنگرانه و آگاهی دهنده را به جا گذاشته و می گذارد و جای نهایت مسرت است که در جنب نشریه، رفقای ما به موفقیت تازه بی « ایجاد سایت انترنتی » دست یازیده اند

من به نوبه خود این اقدام به موقع را تبریک و تهنیت گفته پیروزی های شایان برای همه رهروان ترقی و آزادی انسان زحمتکش آرزومندم بگذار سایت انترنتی «نهضت آینده افغانستان» به مثابه پل اندیشه بی، وسیله بی باشد جهت انتشار افکار و اندیشه های علمی، سیاسی، فلسفی، تاریخی، اجتماعی و اقتصادی برای روشنفکران، جوانان و عناصر ترقیخواه کشور عزیز و دوست داشتنی ما افغانستان. پیروز باشید

رفقای «پیکار»

رفقای همزم و گرامی!

گشایش صفحه انترنتی « نهضت آینده افغانستان » را به تمام رفقای انقلابی مربوط به نهضت آینده بخصوص رفقا: دوکتور عبدالله نایبی رئیس نهضت آینده و دوکتور سالم سپارک مدیر مسؤل نشریه «آینده»، تبریک عرض مینمایم.

جا دارد که این رویداد تاریخی و به عبارت ساده تر این خوشخبری بزرگ را به تمام هواخواهان جنبش چپ افغانی و آن انقلابیون و نیروهای دموکرات که با عمق بیشتر و تفکر گسترده تر، به ایجاد یک جنبش چپ انقلابی سراسری می اندیشند، تبریک بگویم.

صفحه انترنتی «نهضت آینده افغانستان» هما نند نشریه « آینده » تریبونی خواهد بود در جهت تنویر اذهان انقلابیون و اشاعه و پخش اندیشه های مترقی و انقلابی پیشرو عصر ما از طریق پیشرفته ترین وسایل الکترونیکی و مدرن عصر. صفحه انترنتی « آینده » در آغازین کار خود از طراحی و دبیران عالی برخوردار است و یقین دارم که روز تا روز بر زیبایی نموداری صفحه و محتویات درونی آن افزوده خواهد شد. من موفقیت های مزید برای آن رفقای که در بکاراندازی، طرح و دبیران این صفحه تلاش به خرج داده و میدهند، خواهانم. به امید پیروزیهای چشمگیر شما!

دوکتور شمس صمدی

رفقای عزیز،

آغاز کار سایت انترنتی، اقدام جسورانه دیگری در جنب نشریه وزین (آینده)، غرض تسریع روند آگاهی انقلابی و ترویج بیشتر آن بخاطر بسیج فکری-سیاسی عناصر مترقی و پیشرو و درک وضعیت عینی جامعه افغانی به حساب می رود.

امیدوارم، تا رهروان جنبش چپ بنیادی افغانی، جهت بیرون رفت از بحران موجود و از سویی برای افشای سرباهای رنگارنگ «بحران زای» سلطه سرمایه جهانی از این وسیله اتصال عصری استفاده وسیع نموده، سهم شایسته شانرا در راستای ایجاد حزب قوی چپ «حزب مردم افغانستان» ایفا نموده، اصول و پرنسپ های مؤثر را در زمینه در نظر بگیرند. به امید پیروزی های بیشتر،

م.ا. «ابراهیم خیل»

پیام تبریکه

رفقای فدراسیون «نهضت آینده افغانستان» مقیم کشور دنمارک بدینوسیله بهترین شادباش ها و تبریکات قلبی خویش را بمناسبت ایجاد سایت انترنت نهضت آینده افغانستان خدمت همه رفقا بخصوص گرداننده گان سایت تقدیم نموده و پیروزیهای هرچه بیشترهمه رفقا را در راه تحقق آرمانهای والای این نهضت خواهانیم.

باتقدیم درود های رفیقانه

اعضای فدراسیون نهضت مقیم کشور دنمارک

AYENDA

Organ of « Ayenda » Movement of Afghanistan

آدرس انترنتی نهضت آینده افغانستان: www.ayenda.org

آینده

نشریه نهضت آینده افغانستان

زیر نظر هیئت تحریر:

احمد ضیا صدیقی، بارق شفیی، داود کاویان، طارق پیکار، عبدالله نایبی، قدیر حبیب، مجاور احمد زیار، محمد سالم سپارک، هادی ابوی، هادی ویدی

